



[Ketabton.com](http://Ketabton.com)



بيرك كارمل منشي عمومي كميته مركزي حزب دمو كرا نيك خلق افغانستان ، رئيس شوراي انقلابي و صدر اعظم جمهوري دمو كرا نيك افغانستان موقعيكه روحانيون شهر كابل و اعضاي جمعيت العلماي افغانستان را پذيرفته و با آنها صحبت مينمايند

# اقتصاد و قايده مملوخته

در جلسه كه به رياست انجنير نظر محمد عضو كميته مركزي حزب دمو كرا نيك خلق افغانستان و عضو شوراي انقلابي و وزير فوايد عامه در سالون هتل هرات تاييد گردیده بود پيرامون يك سلسله موضوعات بحث و مذاكره صورت گرفت .

پوهنمل گلداد عضو كميته مركزي حزب دمو كرا نيك خلق افغانستان ، عضو شوراي انقلابي و وزير تحصيلات عالي و مسلكي ۱۹ جوزا در حاليكه والي غور حاضر بود در سالون آن ولايت با موسفیدان قراء علمين و آهنگران مربوط چغچران مركز ولايت غور ملاقات نمود. درين موقع پوهنمل گلداد مداخلات بسي شرمانه امپرياليزم امريكا و همدستان خاين

آنها در خاك مقدس ما تبليغ كرده انجاد و همبستگي كامل مرد، شريف آن ولايت را در راه شگرفاني افغانستان عزيز آرزو كرد .

فضل الرحيم مومند وزير زراعت و اصلاحات ارضي روز ۱۸ جوزا در دفتر كارش با محي الدين اوف نورالدين اكراه و ويح معاون اتقاي تجارت و صنايع اتحاد شوروي ملاقات نمود .

پوهاند دوكتور محمد ابراهيم عظيم وزير صحت عامه روز ۲۰ جوزا در دفتر كارش با كرافت بومبل سفير كبير جمهوري دمو كرا نيك آلمان مقيم كابل ملاقات نمود .

طی این ملاقات روی كميته های طبي آن كشور به وزارت صحت عامه جمهوري دمو كرا نيك افغانستان مذاكره بعمل آمد .

دستگير پنجشنبه عضو بوروي سياسي كميته مركزي حزب دمو كرا نيك خلق افغانستان و عضو شوراي انقلابي ۱۶ جوزا با تانق والي بگلان وارد خنجان شده و با سر انجنير و آمر حفظ و مراقبت شاهراه سالنگ در زمينه احداث سرك و لوسوالي خوست و فرانگ و بگلان و اعمار مجدد پل كنده سنگ علاقه داري ناله و برفك مذاكره نموده و تصايم لازم اتخاذ شد .

اسلم وطنچار عضو كميته مركزي حزب دمو كرا نيك خلق افغانستان ، عضو هيأت رئيسه شوراي انقلابي و وزير مخابرات كه اخيرا از كندهار ب كابل آمده بود . روز ۲۰ جوزا دو باره برای وارسى امور حزبي و دولتي ولايت كندهار وارد آن ولايت شد .

در ميدان هواري كندهار از طرف والسي وقوماندان قول اردوي نبر ۲ وقوماندان خارنوي اعضاي كميته های ولايتي و شهري و رساي نو اير و عده از شهريان كندهار استقبال گردید .

دكتور راز محمد يكتين عضو كميته مركزي حزب دمو كرا نيك خلق افغانستان عضو شوراي انقلابي و وزير آب و برق در حاليكه والي با ميان باوي همراه بود از جريان تدريس ليمه مركز با ميان ديدن نمود .

به مردم شريف و زحمتکش و لوسوالي ميوند ولايت كندهار رسايد . وزير مخابرات در حاليكه والي و قوماندان قول اردوي كندهار حاضر بودند در اجتماعي از روحا نيون ، موسفیدان و مرد زحمتکش و لوسوالي ميوند ولايت كند هار در مركز آن و لوسوالي اشتراك نموده پيرامون اهميت و ارزش های حياتي اصول اساسي جمهوري دمو كرا نيك افغانستان تو ضيحات مفصل ارائه نمود .

به جواب پيام تبريكيه بيرك كارمل منشي عمومي كميته مركزي حزب دمو كرا نيك خلق افغانستان ، رئيس شوراي انقلابي و صدر اعظم جمهوري دمو كرا نيك افغانستان به مناسبت روز ملي جمهوري سوسيالستي چكو سلواكيا پيام امتنانيه از طرف گوستاف هوسناك منشي عمومي كميته مركزي حزب كمولست چكويه سلواكيا و رئيس جمهور جمهوري سوسيالستي چكوسلواكيا ولوبامير شتروگال صدر اعظم آن كشور عنواني بيرك كارمل به كابل مخابره شده است .

بيست و پنج هزار كتابچه و دو صندوق لوازم درسي را شاگردان مكاتب اتحاد جماهیر شوروي سوسيالستي از طريق انجمن دوستي و روابط فرهنگي اتحاد شوروي با كشور های خارج به شاگردان وزارت تعليم و تربيه جمهوري دمو كرا نيك افغانستان هديه داده اند .

بيرك كارمل منشي عمومي كميته مركزي حزب دمو كرا نيك خلق افغانستان ، رئيس شوراي انقلابي و صدر اعظم جمهوري دمو كرا نيك افغانستان ساعت نه قبل از ظهر ۲۰ جوزا با هيأت جمعيت العلماي افغانستان و نمايندگان علما و روحا نيون شهر كابل در مقر شوراي انقلابي (ارگ) در حاليكه عبدالرزاق صافي معين وزارت عدليه نيز حاضر بود ملاقات و گفتگو نمودند .

به جواب تلگرام تبريكيه بيرك كارمل منشي عمومي كميته مركزي حزب دمو كرا نيك خلق افغانستان ، رئيس شوراي انقلابي و صدر اعظم جمهوري دمو كرا نيك افغانستان به مناسبت انتخاب چوي يتين ميائوويك بهرئيس رياست جمهوري فدرالي سوسيالستي يو گوسلواويا پيام امتنانيه عنواني بيرك كارمل از جانب مو صوف مواصمت كرده است .

نيات انقلابي بيرك كارمل منشي عمومي كميته مركزي حزب دمو كرا نيك خلق افغانستان ، رئيس شوراي انقلابي و صدر اعظم جمهوري دمو كرا نيك افغانستان را برای رفاه و سعادت مردم افغانستان ۱۷ جوزا املايو وطنچار عضو كميته مركزي حزب دمو كرا نيك خلق افغانستان عضو شوراي انقلابي و وزير مخابرات

# دربین شماره

مکتب آینده مشکلنا زيك خا نواد مهريان اطفال وطن ما خواهد بود که بر اساس دين مبین اسلام ، صداقت به وطن ، خدمت به خلق و آشتی نا پذير بودن دانشمندان استقلال ملی ، حا کيمت ملی و تا میت از فسر کشور ...

برک کارمل

شنبه ۲۴ جوزا ۱۳۵۹ ۲۲۸۰ جون ۱۹۸۰

## به پیش در راه بهر وزی نسل آینده کشور

در طول تاریخ جوانان مع بشری بخصوص بعد از ایجاد اولین جامعه مبنی بر استثمار فرد از فرد که آنرا به نام فود ما سیون اجتماع بردگی می نامند کودکان زحمتکشان موا چه به رنج و محنت تاریخی می شوند و از همان آوان جامعه برسدگی استثمار و ظلم طبقات مستمگر به اکثریت آغاز می یابد که نمره و توشه تاریخی آن تا ایجاد جامعه عاری از نسا قضات طبقاتی توأم داشته و سراسر جامعه طبقاتی ازین محرومیت ، فسه ها و تکتک ها دارد . طبقات مستمگر در طول تاریخ تا قدرت داشتند خون زحمتکشان را چون بادیه سر کشیدند نسا خود نساخود شان آرام و سعادت مند باشند بایک نظر مختصر و گذرا به تاریخ جوانان مع بشری خیلی روشن دیده می شود که در اطراف قصر های سر به فلک کشیده و بنا های پرزورق و برقی ستماکان تاریخ ، انسان های خیلی نیاز مند و محتاج به وسایل اولیه زیست ، زندگی داشته و ندارند اما باید آگاه بود که طبقات مستمگر پده در طول تاریخ علیه طبقات ظالم و مستمگر جنگیده و یکبار بی امان نموده اند و در راه آزادی خود ، خانواد و بخصوص کودکان خویش که آینده سازان جوان مع بعدی اند محنت و رنج فراوان را متحمل شده اند که این مبارزات گرم و پیگیر در دهلیز های تاریخ همیشه ظنین الکن بوده و در نتیجه سبب کامیابی ها و پیروزی های زحمتکشان و محنت دیدگان گردیده است .

رها بی کودکان بنا مین خیلی به جا خواهد بود . به همین اساس برای نجات بشریت از قید ظلم و احجاب روز ها سال ها و دهه ها را نام گذاری نموده اند که ما به افتخار از یکی از روز های خجسته تجلیل به عمل می آوریم . این روز روز با عظمت و اربت کودکان است که از طرف ملل متحد به سوی سه جهانی تجلیل و ارج گذاری می شود درین روز است که ندادی کودکان جهان را هر چه رسا تر می شنویم که با هم و با یک ندادی پاک و انسانی میگویند **مرگ بر جنگ و جنگ آوران، زنده باد صلح و همبستگی در سراسر جهان بشریت** .

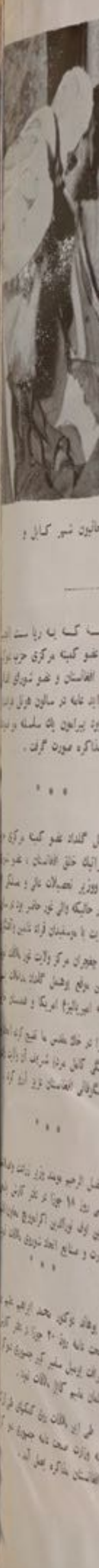
بر جهت نیست که کودکان جهان این شعار را به آواز رسا میدهند زیرا آنها می دانند که دربر تو صلح و دوستی می شود رشد طبیعی و اجتماعی کودکان به صورت درست صورت گیرد و حیات مسرفه و خواستنی برای شان مهیا گردد . مگر با تا مسف با ید گفت که همین اکنون که از وجود پاک و معصوم کودکان تجلیل بعمل می آید در کشورهای تحت استعمار این موجودات ما نند پدران ما دران شان تحت ضرب های کشته سر ماه داری قرار دارند و بنا م ها و اشکال رنگارنگ تحت فشار و شکنجه های غیر انسانی بسر می برند .

بدون اینکه از خود پلی یا بی در جهان هستی بگذارند نیست و نا بود می شو ندفنظ بگانه خا طره ای که از خود نزد پدر و ما در باقی می ماند هما نا داغ جگر سوزیست که جراحات آن التیام نا پذیر است . در وطن عزیز ما نیز کودکان بسیار رنج برده اند و همین اکنون نیز مبارزه انقلابی جمهوری دمو کراتیک افغانستان در راه دفن کردن جسد تنگین عقب ما نند می ادامه دارد زیرا از گذشته های دور خا نواده ها و مخصوصا اطفال کشور ما ازین جهت خیلی رنج برده اند .

خوشبختانه امسال روز جهانی کودک تحت شعار «اطفال در سالهای ۸۰» در فرصتی تجلیل می گردد که کشور ما در مرحله نوین از تکامل انقلاب نور قرار دارد و سخت در تلاش آن است تا کودکان که نهای های ضعیف امروز و درختان پر ثمر آینده کشور اند پر بار و تر و پر ثمر تر بار آیند آرزوی دولت انقلابی ما این است که اطفال مان دیگر از فقر و گرسنگی حکایتی در لب نداشتند با شند و از بسی نوایی و بی غذایی مرگ نابه هنگام نامنگیرشان نشود و تعلیم و تربیت سالم دیگر دیو جیل ویی نا نشی را از سر را هشان دور نما ید . شرایط شمول در کودکستان ها ، پروردگانه ها و مدارس و مکاتب خیلی سهل خواهد شد همچنان و وسایل سرگرمی ، پارک ها و تفرجگاه های کودکستان بسط و گسترش خواهد یافت .

بنا برین با ید شعار این باشد که همه خا نواده ها در راه تربیت سالم و ساختن یک محیط انسانی غرض رشد و تکشافی ذهنی و جسمانی کودکان درین راه بسیج گردند و عملا در جهت ساختن شخصیت اجتماعی کودکان و رفاه و آسایش ایشان از سعی و تلاش تو بیغ او رز نند مخصوصا مادران درین قسمت رسالت بسی عظیمی را به عهده دارند زیرا رازیکه در وجود مادر نهفته است و با نوسنی و صمیمیت لایتنا هی می تواند بهترین باغبان برای پرورش گلها یش که عبارت از کودکانش میباشند باشد .

- ... و سپاس و نورو د ، ما بر تو بانای کودک
- • •
- سیمای کودک در ادبیات معاصر
- • •
- زندگی های فالد عدالت اجتماعی در شهر ها و روستا ها
- • •
- کمبود منزل رها یشی یک دشواری در سطح ملی
- • •
- فراری قاتل
- • •
- مکاتب آینده ما مجهز با آخرین وسایل تعلیمی عصر خواهد بود
- • •
- اطفال امروز خوشبختان جامعه بهروز فردا
- • •
- زین قلزم حیرت جایی گل نکرد ...
- • •
- سخنی در زمینه مسوولیت خانواده هادر برابر اجتماع
- • •
- المبیک مسکو جهانیان را برای ..
- • •
- قیمت عدالت
- • •
- دعای شقاقت او ملی دولتی زوگد به تکامل کی دعای او اصیل هنر ارزش
- • •
- در محکمه فامیلی چه خبر است ؟
- • •
- روی جلد : استاد سر آهنگ سر تاج موسیقی افغانستان
- • •
- نابلوی متن : کودک در حالیکه به آینده تکران است دنیا را در آغوش کشیده



# آزادي

## خوانان دنوي ټولني د جوړولو ستر مسووليت لري

پنځلس کاله مخکې کله چې دافغانستان د خلک دموکراتيک گوند په هيواد کې تاسيس شو ، نو گوند ستره هيله دافغانستان دخوانانو ته وکړه . ځکه چې دخوانانو په وجود کې دنيا ميک قوت ايډل کېده او هغه وظيفې چې دافغانستان د خلک دموکراتيک گوند ، د هيواد دکارگري طبقې او ټولو زيار ايستونکو گوند بايد سر ته رسولي وای ، همدغو دخوانانو په ښه او خوږه توگه سر ته رسولي شول لکه چې سر ته يې هم ورسول .

گوند دافغانستان دخوانانو دتنظيم ، پيوستون او روزلو په برخه کې ستر وظيفې تر لودل چې دغه وظيفې يې په شرافتمدانه توگه سر ته ورسول او په زرگونو خوانان يې د هيواد دکارگري طبقې او زيار ايستونکو دگوند په لمن کې وروزل او وپاللي . تنظيمه دگوند په لمن کې وروزل او وپاللي .

چې البته دخوانانو د روزنې ، پالنې ، او گونډه دهغوي دچاپولو عماله تر ټولو ښه او په عين حال کې مخته او پېچلي مساله وه . خو گوند دننه وظيفه په برياليتوب سره سر ته ورسوله .

گوند دخپل تاسيس په وخت کې داعتقده درلوده چې واقعا په هغې ټولني کې چې په طبقو ويشل شوي وي ، خوانان عموماً ، يعنې له ټولنيز و طبقو او افتخارو څخه بهر وجود نه شي لري .

گوند پدغو سختو کلونو کې چې دافغانستان له سلطنتي ارتجاع سره له مخامخ مبارزه لگياو ، د نويم انتر ناسيونال د مشر او پسي دي خبري با ندي مخته او لښکته عقیده درلوده چې ، خوانان د هيواد دکارگري طبقې او ټولو زيار ايستو لکو د گوند يوه ستره زير مه او لکه گاه تشکيلوي او هغو د راتلونکي گوند يو او را نلونکي په خوانانو پوري تعلق لري . هغو د ميتکريمو گوند يو او خوانان تر ټولو به شپږ رضاييت او خوښي سره د ميتکريمو لار تعقيبي . هغو دزاهه ورسوالي پر ضد دسر بنسټونکي جگړې گوند يو او

پدسي لداکارانه مبارزې کړخوانان تر ټولو مخکې او وړاندي روان وي .

او پدې توگه دهمدغه اعتقاد په زما کې و چې گوند دافغانستان نزر گونو زرگونو خوانانو لښکر چې په رضا کارانه توگه يې داسپنداډ او ارتجاع ، ستم او استثمار پر ضد دتمبارزې ډگر ته ور ناکتل ، دگوند دزيرمه قواوو په توگه او د يوه اساسي لکه خراب په خپل منځ ته راوست . گوند دافغانستان دخوانانو دموکراتيک سازمان د همدغه اعتقاد په اساس او د گوند د يوه جنبي سازمان په توگه تاسيس او تشکيل کړ .

همدا وجه ده چې دننه سازمان د انقلابي مبارزې د زده کولو په خاطر دلوړې زانگو او مقدماتي مدرسې په توگه خلاص نوم کيښلي دي . دافغانستان دخوانانو دافغانستان دموکراتيک سازمان په وجود کې ، دافغانستان د خلک دموکراتيک گوند تر لار پېر وني لاندې په ډير وسخو شرايطو کې له ځانه ستري قهرمانې وښودلې . کله چې گوند د افغانستان د سلطنت په وجود کې دډيوټالي وراسته نظام پر ضد مبارزه کوله نو دخوانانو تنظيم پدې برخه کې ډير ستر بنسټونکي او قهرمانانه ، ميتکراته او گټور تاريخي نقش ولو بلاوه .

زهون وطنوالو لانا خيزه لنډه هيره کسري او چيري هم نه شي هيرول چې همددا د افغانستان خوانان وو چې دخوانانو انقلابي نهضت يې په برياليتوب سره پر مخ پيوه او همدا خوانان وو چې د محصلانو په نهضت او دکارگرانو په امتصالي نهضتونو کې يې خپل ستر بنسټونکي او لار ښوونکي نقش لو بلاوه .

دهند نو خوانانو د «هوراوو» آوازونو دکابل ښار او د هيواد دنورو ښارو نو ځمکه او آسمان تر زاوه ، داسپندان په کمزوري کولو او بيا په پريکړوني ټول سره يې وړانولو او لښکورو- نو پروسه کې خوانانو خپل خلاص لښکر ولوبوه دمحصلانو انقلابي نهضت يې له کارگري نهضت او دډگرانو له غور څنگو نو سزه په انقلابي مبارات سره تلفيق کړ او په هويښاري

سره يې د عمومي نهضت بهير ته ځانونه وړگډو کړل . او گوند په ډير زغم او پوره نکت مسره د افغانستان دخوانانو د سياسي روزنې او په هغوي کې د انقلابي ټري ليد دخبرولو پروگرام پر مخ پيوه او زهون خوانان يې په انقلابي ايد باورزي باندې سمبالول . په هغه نجات ښوونکي علم باندې چې انسان ته دټولني او طبيعت د انقلابي بدلون په خاطر د مبارزې لاري جاري ورزده کوي .

دافغانستان خوانان چې دافغانستان دآزادي او مشروطيت دلاري دنده ورو ميړنيو ، او د «شاهان خان پرواني» په خير سر بنسټونکو او يو لاديزو آزادي غوښتونکو او لار و نه او لسيان وو ، د ظاهر شاهي استبداد په ډير سختو کلنو کې په ميړانه وچنگيډل او دخپلو آزادي غوښتو لکو او مشروطه طلبو پلرو نو او نيکونو د دودونو بيرغ يې لوړو سانه او له هر راز سپکاوي څخه يې وژغوره .

دافغانستان خوانانو دافغانستان دخوانانو د دموکراتيک سازمان په وجود کې را تاته کړه چې د مشروطه غوښتونکو او د آزادي دلاري د سر بنسټونکو قهرمانانه ، ناماني نهضت د لارښوونکو او نشورا داومي اوانسي نوري د خوانانو د نهضت خلف الصدقان دي او دهغوي دزده وړتيا او سر بنسټدي له بودو نو سره سم دهيواد دخلکو د غرت او شرافت بيرغ لوي ساتي او دخلکو د عادلانه آرمان په لار کې چنگيري .

دافغانستان خوانانو دافغانستان د خلک دموکراتيک گوند په لمن کې دارتجاع اوستم ، داستثمار او لوښاري پرضد دنه پخلا کيدونکي مبارزې خلاص د در سونسه وا خښل او هغه نجات ښوونکي علم يې زده کړ چې سي دهغې په وسيله يې کولي شول ، خپله ټولنه په انقلابي توگه بدله کړي . همدغه علميزهون خوانانونه ور زده کړل چې څنگه بايد د ډير اميلو انقلابونو په خيره ميړانه سره نمرگ سترگوته وگوري او ترينه ونه ډارسي ، څنگه د طبقاتي مبارزو په اوږدو کې دخلکو د غرت او شرف بيرغ لوړو ساتي . د عصر دمتحينو او انقلابي افکارو بيرغ له سپکاوي څخه يې گري ، څنگه دخلکو د عادلانه آرمان په لار کې دسولي ، پرمختک ، دموکراسي ، آزادي ، ټولنيز عدالت او ترقي په لار کې وچنگيښي او څنگه پر نه له امتياز څخه نه ستري کېد نکی مبارزه وکړي . څنگه گوند له هر ټول شي او «کين» انحراف له اوږد نو ليزم ، سکتاريزم ، دگمنايزم ، رويز يو ليزم ، کاذب انقلابي توب ، ما چرا جويي ، افارښيزم ، شوونيزم ، کاغذ يازي دگمنايزم ، امتياز غشو ښتي او داسي نورو ... څخه خوندي وساتي او لدغو سازمانې او سياسي لارو غيو سره په ميړانه او نه ستري کيدونکي او نه پخلا کيدو لکي انقلابيو نو په خپل مبارزه وکړي .

څنگه له چگري ، نژادي تو پير ، اپانايډ ، راسيزم او فاشيزم ، يې عدالتي ، استعمارو نوي استعمار ، امپرياليزم ، صهيونيزم او ارتجاع سره په ميړانه مبارزه وکړي او له دغو څخه

مفاهيمو څخه کر که وژي . څنگه د سولي ستر آرمان دموکراسي او بشري کرامت او له استثمار څخه دخپلو خلکو او بشريت د خلاصون په لار کې مبارزه وکړي . هغوي دگوند په لمن د وطنپالنې او کارگسري انتر ناسيوناليزم او له بشريت سره دمنځي او انقلابي او دنورو هيوادو له زيار ايستو لکو سره د صميميت او ملگر توب درسونه زده کړل .

زهون خوانانو چې انقلابي ښوونه او زده کړه کړي ده ، نو دټور انقلاب په برياليتوب کې يې خپل ستر انقلابي ډول ولو بلاوه . دگوند په امر زهون خوانانو ډيري سختې وظيفې په غاږه واخيستي . او کله چې دسي . آي . اي مشهور اجنت حفيظ الله امين او د هغه تور فاشيستي پالنه زهون د قهرمان گوند پر ضد نسيسه او او مکه پيل کړه او پدې لار کې يو لړ برياليتوبونو ته ورسيد زهون خوانانو ، دافغانستان د خلک دموکراتيک گوند داصولي منبر توب په دستور د هغه دنور او لاولي اقتدار پر ضد د روا او عادلانه مبارزې بيرغ پورته کړه زهون خوانان ډله ډله جيلونو ته ولاړي ، شکنجه خايونه يې وليدل ، بولي گو توبو ته ولاړل ، ډله ډله شپندان شول ، خو دگوند د شرف او دخلکو شرف او عزت بيرغ يې له لاسه ونه غور ځلوه او نرسره تيم نه شو .

زهون خوانانو دامين دنور فاشيستي بانډو اقتدار په شرايطو کې خپل وظيفې هير نکړل او د نويم انتر ناسيونال د مشر دغه وينا په اساس چې ! «يو اخی له کارگرانو او برگرانو سره دکار له لارې واقعي انقلابي کيدی شي» دافغانستان له کارگرانو او برگرانو سره اوږه په اوږه داسپندان او ستم پر ضد وچنگيډل او يو ځل بيا يې خپلې قهرمانې زهون په تاريخ کې ثبت کړل .

او داندې وروسته د نور انقلاب له تکاملي پراخه ، زهون دخوانانو په غاږه ، دنوي اوبه استعمار د خلاصې ټولني دجوړولو ستر مسووليت پروت دي .

پدې باب دافغانستان دخلک دموکراتيک گوند د مرکزي کمیټې عمومي منشي ، د انقلابي شورا رئيس اوو صدر اعظم بېرک کارمل دخوانانو د دموکراتيک سازمان فعالينو ته خطاب وويل .

«ستا سي وظيفې ... شرايط خيزه ، پراخه او زوري دي ... بايد ووايو ناسي څنگه کړي شي يو نيسمن او وروسته پاني هيواد په يوه بله پای او سر لوړې هيواد باندې بدل کړي ، څنگه کولې شي يو يوي سواده او نيسمن هيواد په يوه با سواده او پر مخ تللي هيواد بدل کړي . نو زهون د هر خوان ، وظيفه ده چې په خپله يې زده کړي او نامکان په حدودو کې او له خپل ډير کوچني وزگار وخت څخه په استفادي سره زيار ايستو لکو ته په ليک لوست در زده کولو سره د کارگري طبقې او دافغانستان دټولو زيار ايستو لکو د سياسي او طبقاتي شعور دسطحي دلوړو نو په لاره کې ، د کارگري طبقې په جلب او جذب اوسازمان وړکولو کې ، په کلي او ښار کې مبارزه وکړي . څنگه دنوي ټولني دجوړولو ټول ستر مسووليت په وروستي تحليل کې ستاسو ، خوان نسل په غاږه دي .



# ... و سپاس و درود

## ما بر تو باد، ای

## کودک

### کودکان ما آنها که

### میدیرند و آنها که زنده

### میمانند



دوکتورس انا هیتا درین لحظه میگریست، با تمام وجود خود میگریست ، چرا که خاطره آنانیکه در راه وطن جان باخته بودند یکبار دیگر زنده گردید .

• در کشور ما ۳۵ کودک از هر یک صد کودک نرسیده به سن پنج سالگی میمیرند، در حالیکه میتوانند زنده باشند و زندگی کنند اگر شرایط وقایع و معافیت کنلوی به صورت سر تا سری گسترش یابد .



• در تالار بزرگ کابل نداری تا گمان سکوت سایه انداخت اشک در چشم هانست و غنچه هاراه های گلوهارا گرفت و همه به گریه افتادند - گریه تلخ و دردناک - گریه - بر که از قلب ها مایه میگریفت و با اشک ها آشکار میگردید ، و این صحنه بود تلخ و تکان دهنده ، زیرا ....

روز جهانی کودک که به اساس فیصله سال ۱۹۵۴ سازمان ملل متحد همه ساله به کوشش اداره یونسف و به وسیله همه کشورهای عضو ملل متحد بزرگداشت میگردند در واقع هوشداری است برای حکومت ها و سازمان های وابسته که با درک و شناخت شرایط و ضوابطی که در مجموع حیات کودک را خوش یختی و آینده اش را با خطر برابر می سازد کارنامه های علمی و تطبیقی را در ابعاد گوناگونی که بتواند جلو گیری با سامانی های زندگی کودک در سطح ملی و جهانی باشد به عمل پیاده کنند و به این ترتیب زمینه های مطمینی را برای نسل فردایی ریزی نمایند .

در کشور های دور از اکتشاف نگهبانان شده جهان سوم که به خاطر استیلای خان سالاری در جریان سده های فراوان جوامع انسانی فقر - بیسواری و بیماری سه پدیده شوم زندگی همگانی مردم به شمار میاید حیات کودک بیشتر در معرض انواع گونه گون بیماری ها قرار دارد و نه تنها مسایل اکتشاف ذهنی روانی و اجتماعی به هیچ عنوان مطرح نمیباشد که به خاطر عدم حتی کمترین شرایط زیست انسانی که زندگی را بتواند در پائین ترین سطح آسایش و آرامش قرار دهد حجم و فیات کودک هر سال بیشتر و بزرگتر می نماید و به تعداد قربانیان خرد سال افزایش به عمل میاید .

در افغانستان این تراژیدی - تراژیدی بزرگ های نا بهنگام کودک و یازندگی در پائین ترین سطح ممکن آن عمیق تر از هر کجای جهان در چشم انداز مآقار دارد - باین بودن سطح سوان و آگاهی عمومی - باین بودن سطح

اقتصاد ملی - عدم شرایط زیست صحتی - عدم شرایط نامین حفظ الصحه فرنی خانوادگی و اجتماعی - کنیف بودن محیط زندگی - کمبود وسایل گسترش خدمات اجتماعی ، عدم موازنه در عرضه خدمات تعلیمی و صحتی میان شهر و ده و عدم یک کار نامه موثر و قاپوی سر تا سری در شمار عواملی است که موجب میگردند از هر صد کودک جامعه ما ۳۵ تن آنها پیش از آنکه به سن پنج سالگی برسند بمیرند و بقیه نیز حیات درد ناکی را که فاقد هیچ گونه بیمه اجتماعی است بگذرانند .

با توجه به اینکه این همه عوامل نابسمان در زندگی کودک میراث شوم روش های سیاسی نادرست خان سالاری است که در جریان سده های فراوان حکمفرمای زندگی مردم بوده است با آنکه در حال حاضر آن نظام هایستند و روش های مترقی سیاسی جایگزین آن گردیده است باز هم جبران آن کاری نیست که در مدت کمی بتواند عملی گردد و ایجاب طرح و تطبیق کارنامه ها و پلان های مختلفی را در ابعاد وسیع زندگی اجتماعی میکند در گذشته روز جهانی کودک در کشور ما و تجلیل از آن صرف یک شعار بود و بزرگداشت از آن فقط در جمع آمدن عده ای به سالون های مجلل و گلو بندادن هر مقاله خوانی های بی محتوا و گفتن و پختن کردن حرف های ملالی و وعده های دروغیم خلاصه میگردید و این مراسم هم فقط برای کودکان خانواده های بر گزار می شد که در سطح رفاه خانوادگی و اجتماعی قرار داشتند و گرنه میلیون ها کودکی که در ده و دشت و کوه و شهر ما گرسنه بودند و نان نداشتند بیمار بودند و دوا نداشتند و امراض سازی گشتند



کودکان ناز و وکتون پارچه زیبای وحدت ملی را به نمایش گذاشتند این نمایش چه از نظر شکل و چه از نظر محتوی خود نمایش بود قابل پذیرش .

جوانان کشور هند سیم داشتند و بر نامه هنری راه اجرا در آوردند . آنچه در بخش های مختلف این نمایش گونه بیشتر جلب توجه میکرد استعداد قابل پرورش کودکان ما در زمینه های هنری و نمایش «بیرق» که به وسیله گروهی از های چشمگیری خاص داشت . نمایش «بیرق» که به قبیله گروهی از کودکان شیرپور و وکتون به اجرا آمد در تحریک احساس عاطفی بیننده ها نقش فراوان داشت ، در این نمایش کودکان به چهارگروه تقسیم بندی شده بودند و هر گروه لباس به لباس های سیاه ، سرخ و سبز بودند که در مجموع خود رنگ بیرق ملی را افاده میکرد و گروه چهارم نیز لباس قرمز یی به تن داشتند لطفاً ورق بزنید

به وسیله ریاست کودکانهای کابل و با شرکت اعضای شورای انقلابی برخی از اعضای کابینه ، فعالین حزبی و مسئولان ارگان های دولتی به تجلیل آمد بعد از آنکه آیاتی چند از قرآن عظیم الشان تلاوت گردید و سرود ملی جمهوری دموکراتیک افغانستان پخش شد ، بیانیه های به وسیله رئیس کود - کستانها - رئیس حمایه طفل و مادر - نماینده یونسف در کابل ، معاون صحت طفل و مدیر مسوول مجله طفل و مادر ایراد گردید که در آن به تحلیل وضع زندگی کودک در ابعاد مختلف آن در کشور مابرداخته شد .

در بخش دوم این مراسم نمایش گونه یی ترتیب شده بود که به وسیله کودکان کود - کستانهای «حمید و وکتون» «شیرپور و وکتون» «جمال مینه و وکتون» «مهری و وکتون» «نازو و وکتون» «مکروربان و وکتون» «حلیمه و وکتون» به اجرا آمد و در بخشی از نمایش نیز نو-

\* صحت تنها معنی سلامت جسمی را ندارد، بلکه بهبود کامل حالت های جسمی ، روانی اجتماعی است که معنی صحت را دارد .

\* نمایش گونه های که به وسیله کودکان کودکانهای کابل به اجرا آمد در مجموع مانگر استعداد ها و ظرفیت های هنری بود که در میان کودکان ما وجود دارد .

زیر این شعار ، توسعه هر چه بیشتر تبادل تجارب و معلومات را در میان کشور ها به استناد وادامه زمینه توسعه معلومات در مورد پراپلم های اطفال کشور های مختلف و به تجزیه و تجلیل آوردن این پراپلم ها ، اکتشاف خدمات ترجیحی برای معلومات تخنیکي ، سهم گیری در اکتشاف و تنظیم پالیسی های متمر برای اطفال و توسعه همکاری و تعاون در خدماتیکه به بهبود و بهتر شدن وضع اطفال در کشور های روبه اکتشاف ارتباط دارد تاکید میکند و کشورهای عضو را به عملی ساختن آن توصیه میدارد .

بدون شك اگر کشور های از اکتشاف دور نگهداشته شده فعالیت جمعی گسترده در این زمینه ها داشته باشند و پراپلم کودک را جدی تر از آنچه تاکنون بوده است تلقی کنند دشواری ها راه حل مییابد مشروط به اینکه اداره یونسف نیز در تعوییل پروگرام هایی که باید به عمل پیاده گردند سهم فعال بگیرد و این کشور ها را که بیشتر آنها به مشکل اقتصادی مواجه اند یاری دهند

در کابل یازدهم جوزا روز جهانی کودک، امسال با شکوهی هر چه بیشتر در تالار کابل تدارکی بر گزار گردید در این مراسم که

سال در میان شان به درد و مرگ میبرداخت از این جشن ها خبر داشتند و نه هم آثرا خود میدانستند ...

اداره یونسف سازمان ملل متحد امسال در جهانی کودک را با شعار «کودکان در دهه شان» در همه کشور های وابسته به سازمان ملل به تجلیل میاورد و از این روز قدر دانی می نماید. این شعار یکبار دیگر به همه ی حکومت و خاصاً حکومت کشور های جهان سوم یاد ری میکند که با تحقیق و مطالعه در زمینه سگی کودک عوامل نارسایی ها و نابسامانی را تشخیص دهند و با پیاده کردن طرح های علمی شرایط تازه یی را به وجود آورند صحت طفل در سه بعد وسیع جسمی-روانی اجتماعی خود تقسیم گردد - فعالیت های یوی علیه امراض و بیماری های کشنده وی کودکان توسعه داده شود زمینه های بیسی و آموزشی فراهم آید و شخصیت کودک درخواو دو اجتماع مورد احترام بیشتر بر گیرد .

با توجه به اینکه هیچ کشوری تنها با اتکا تجارب خود نمیتواند بر نابسامانی ها فایق و برای رفع دشواری های زندگی کودک سطح جهانی با ید تلاش مشترک کشورهای موجود داشته باشد ، اداره یونسف



کودکان شیر پور و وکتون در اجرای نمایش بیرق استعداد فراوان خود را تبارز دادند.

و درو  
باد، ای  
کی  
ها که  
آنها که ز  
مانند



واین کودکان زنان و مردان فردای کشورمانند فردایی که چگونگی رشد و انکشاف آن به چگونگی شرایط و شرایط تربیوی امروز ما وابسته است .

دو سارچه رقص بومی که به وسیله نوجوانان کشور هند به اجرا آورده شد در نوع خود جالب و دیدنی بود، اما جالب تر از اجرای نمایش اناتس مربوط به ایسن بخش نمایش بود که در آن تذکر میرفت اجرای رقص ..... به وسیله «کودکان!» کشور هند، حتی در متن چاپ شده پروگرام روز جهانی کودک که برای بینندگان توزیع گردید هم نوشته شده است که: «دو سارچه نمایش هنری از اطفال کشور دوست هندوستان» در حالیکه حداقل سن اجرا کننده های این بخش از پانزده سال بیلا میباشد و معلوم نیست از نظر پرودیسورس های پروگرام تجلیل از کودکان دوران کودکی تا چند سالگی میباشد، اما آنچه از این نمایش فهمیده میشود این است که انسانها تا بیست سالگی هم میتوانند کودک به شمار آیند .

• • •

وزیر تعلیم و تربیه در آخرین بخش برنامه بزرگداشت کودک تحایلی را که به وسیله انداره یولیسف تهیه شده بود برای نماینده

ما همه افغانییم - ما همه انسانییم  
را به اجرا می آورند ، اما سخن در مورد اجرای نمایش گونه وحدت ملی این است که نماینده مردم کابل هم در دیدف ملت های افغان به سن ظاهر میگردند و معلوم نیست این تفکیک ملیتی چگونه باید توضیح گردد، چه در نمایش سخن از ولایت های افغانستان و خصوصیات فرهنگی شان نیست بلکه ملت های افغان با لباس های محلی شان نمای از وحدت ملی را به نمایش میگذارند که ظاهر شدن و شرکت کودک خرد سال ملبس به لباس محلی مردم کابل در کنار این ملت هسا زاید است .

«نمایش پسته چینی» که آثرا کودکان کودکستان مکروریان به اجرا می آورند نیز ابتکاراتی چشمگیر دیده میشود و در این شعر است ایران بیانیه والی منطقه یش از گشایش مراسم پسته چینی و به وجود آوری یک نمای رسمی تشریفاتی در یک نمایش هنری به وسیله کودکان .

مکروریان بود که در پهلوی فورم و ارائه خوب از محتوی با مفهوم تری نیز برخوردار بود . در بخش نمایش وحدت ملی نخست مادر وطن روی سن ظاهر میگردد و دکلمه زیبایی را به اجرا می آورد و بعد دسته های دو نفری خرد سالان دختر و پسر که هر کدام لباس های محلی یکی از ملت های افغانستان مانند : ازبک، هزاره، بلوچ، پشتون و... را پوشیده اند به ترتیب روی اسنچ می آیند و در مجموع ترائه ی زیبای :

دستون ماهه گسی زانه ایمن دانه اییم  
گر که پشتون و اگر ترکمن از جوز جانیم  
ما همه افغانییم - ما همه انسانییم  
اگر از لوز رو پنجشیر و اگر از باغیان  
گر هزاره و اگر زانه نورستانییم  
گر که سنی و اگر شیعه و اگر تاجیکییم  
همه گلهای همین گلشن و این بوستانییم  
همه گی یار و برادر همه غم خوار به هم  
گر بلوچیم و اگر ازبک و ترکستانییم

که گمان میرود در مفهوم سمبولیک خود هدف از رنگ سفید و نمایاندن صلح خواهی مردم در زندگی ملی شان بوده است . در بخش دیگر نمایش که زیر عنوان «استعدادها شگوفان میگردند» به وسیله کودکان جمال مینه به اجرا آمد در ترتیب دیکور نمایش ذوق زیاد به کار رفته بود اما ارتباط منطقی میان نامی که برای نمایش برگزیده شده بود و آنچه که محتوی نمایش را تشکیل میداد وجود نداشت ، شاید هدف از ایسن نامگذاری متوجه ساختن بیننده به استعداد های بوده است که قابلیت شگوفایی و باروری را دارند ، پارچه نمایشی کوناهی که به وسیله دون از کودکان مرستون اجرا شد از نظر ارائه مایم های چهره اجرا کننده ها و تلاش که در این زمینه به عمل می آوردند جالب توجه بود .

جالب ترین بخش های این نمایش اجرای «وحدت ملی» به وسیله کودکان نازو و پشتون و پسته چینی به وسیله اطفال کسودکستان





بخش دیگر از نمایش روز کودک کسه نمایانگر استعداد های خفته و قابل پرورش کودکان ماست .

آگاه بار خواهند آمد و در غنای فرهنگی ما

سهیم نموده می خواهند گرفت ، آری این ها مسایلی است که نه تنها در روز جهانی کودک بلکه در همه روز های سال و سال های قرن تا زمانی که صحت عام گردد و تعلیم و تربیه تعمیم یابد هم چنان به عنوان دشواری های قابل حل در چشم انداز ما قرار دارد و بدون شك انقلاب افغانستان نیز چشمی تازه سوی این مسائل دارد و آنرا در رأس فعالیت های اصلاحی بنیادی خود پذیرفته است چنانکه در اصول اساسی انقلابی به همی این مسائل به حق حیات با صحت ، به حمایه طفل و معاند به نامین و تعمیم معافیت کنلوی در مجموع به زندگی کودک و معاند عطف توجه شده و این مسائل در مانده های بیست و ششم و بیست و هشتم و بیست و نهم به خوبی انعکاس یافته است .

به آرزوی آن روز که همی این دشواری ها راه حل یابد و کودکان ما از زندگی با بیمه و بشوالت بر خور دار باشند ..

مادر چه شرایط نا هنجار و نا بسامانی رشد میکنند و بزرگ میشوند و هر گز از یاد نمیرند که مرگ های ناپهنگامه صدوپنجاه کودک از هر یکپزار کودک که از سن تولد تا پنج سالگی اتفاق می افتد در حکم یک فاجعه ملی است ، فاجعه ای که اگر طب و قیایوی ما گسترش یابد و معافیت کنلوی عملی گردد اگر شرایط تغذیه طفل و معاند بهبود یابد و آگاهی کافی در مسائل صحت خانواده به مردم داده شود ، اگر محیط زیست از آلودگی ها پاک گردد و تا مین حفظ الصحه فرد خانواده و محیط به عمل آید و اگر عوامل بیماری زادر مجموع به کنترل آید این زندگی ها همه قابل وقایه آید و هر گز ما شاهد مرگ ۳۵ کودک از هر یکصد کودک خود در سنین میان نو تولد تا پیش از پنج سالگی نخواهیم بود و در همین شمار اگر شرایط تربیوی و آموزشی مساعد شود و ساحه عرضه خدمات اجتماعی در دهات و روستاهای ما گسترش یابد آنها یکبه زنده میمانند هر یک فردی سالم ، با سوان و

کودکان معصوم چه نغمه های جانکاهی را باید در قلب های کوچک خود لایه دهند و چه خاطره های دردناکی را برای همیشه با خود داشته باشند ؟

مراسم خاتمه میباید در حالیکه چشم ها هنوز نمناک است و قطرات اشک نشسته در گوشه چشم هاویا افتاده بر روی رخسار ها در زیر نور چراغ های روشن سالون درخشش خاصی دارند .

تجلیل و بزرگداشت روز جهانی کودک در کشور ما با شکوه آغاز گردید و باشکوه خانه یافت ، اما مطالعه و تحقیق در زمینه زندگی کودک و نا بسامانیهای آن کاری است

که نازه باید شروع گردد و میگرد - چرا که امروز هیچ دولت مترقی با شعار پراگنی به سراغ مسائل و دشواری ها نمیرود و انتظار هم ندارد که شعار دهی راه حل مشکلات جامعه باشد بدون شك مسوولان امور مربوط به کودک به خوبی آگاهی دارند که کودکان

کودکستانهای کابل و آن کودکانی که برانسان در جریان قدرت نمایی امین نامین مانند خونخوار وی به شهادت رسیده بودند بزیع کرد و این رقت انگیز ترین صحنه های عظمی این برنامه نمایشی بود ، چرا که ستورس اناهیستارانتب زاد در این زمان فقط یک عضو

بسته نبود ، لیک یک زن بود ، یک مادر نبود ، دری که احساس داشت و این احساسی که رابه فراوانی در چشمش می نشاند و به سر به اش و امید داشت ، وی میگریست بسا تمام احساس خود و از ته دل میگریست ، این گریه در چشمان ایننده هاهم اشک می

ماند ، شاید در این لحظات درد آور هم ستورس اناهیستارو هم همی بیننده هادراین اندیشه شدند که در روز جهانی کودک چه بشمار

ی که در مورد این کودکان معصوم بخاک

است و چه خانواده های که بار سنگین دست دادن عزیزان روی شاناهای خمیده است فشار می آورد و آنها می اندیشند که این

# سلسله گفت و شنودها و نشست های اقتصادی ژوندون در میزگرد

## مسائل

### سیاسی و اجتماعی، فرهنگ

## درباره نایب نمایندگان

### لطفا دست نگهدارید ورق نزنید

در جریان دو هفته ای که از کارنشترنخستین جدل ما در دور چهارم آن میگذرد وبد نبال در خواستی که از ازخوا ننده های ژوندون به عمل آمد نا طرح عمیق ترین و همگانی ترین دشواری های خود را با ما در میان گذارند. صد ها خانواد و تعداد بی شماری از علاقمندان این سلسله گرد هم آیی ها با ما تماس گرفتند و مساله کمبود مسکن و عدم ضوابط و معیار های تثبیت شده در کارگرایه منازل را به عنوان يك مشکل اساسی همه خانه بدوش های شهر که تعدادی فراوان از جمعیت ما را در کابل تشکیل میدهند، معرفی کردند. ماضی اظهار سپاس از همه ایسن خواننده های تنها مجله هفتگی همه خانواد های کشور موضوع کمبود جای رهائشی را با شرکت مسوولان صلاحیتدار دوگنی به جدل می آوریم و باز هم در انتظار نظر دمی های سودمند شما خواننده های آگاه خود و نظرات و انتقادات و پیشنهادات شما میباشیم.

زیر نظر گروه مشورتي ژوندون.

## کمبود منزل

### خانه بدوش های شهر ما چه میگویند

در این دور سخن :

- ۱- محمد شفیق عظیمی مر بسی شعبه اقتصادی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان .
- ۲- غلام سخنی غیرت رئیس تهیه مسکن .
- ۳- دیپلوم انجنیر عبد الستار اوریا رئیس آبرسانی و کانالیزاسیون .
- ۴- دیپلوم انجنیر داود سرور رئیس پروژه سازی «شاروالی کابل» .
- ۵- دکتر عبد الواسع بشر یار شهر ساز و مهندس انستیتوت پروژه های شهری و تعمیراتی .
- ۶- حبیب کارگر معاون فنی فابریکه خانه سازی .
- ۷- محترمه حمیده مدیر لیسسه عالی ملالی .
- ۸- لیلی کاویان معلم لیسسه عالی ملالی .
- ۹- کریم پرو دیو سر مجله تلویزیونی .
- ۱۰- سید عزیز الله مر مؤزعضو گروه مشورتي ژوندون .
- ۱۱- امیر گل مدیر ناحیه نژده شاروالی کابل .
- ۱۲- باز محمد فاضل مدیر ناحیه ۲ شاروالی کابل شرکت داشتند

### را حله راسخ خرمی :

که این بل از استحکام بیشتری برخوردار باشد تقاضا و توافق بیشتری هم میان اقتدار و طبقات و رکن اجرایی دولت بوجود میاید. ژوندون این مجله همه خانواد های کشور باندك چنین مسوولیتی است که میکوشد با طرح همگانی ترین ، دشوار ترین و عمیق ترین مسایلی که مردم به عنوان يك مشکل در زندگی خود با آن رو برو اند و با انگیزه یابی و کاوش شگری در آن با زرف نگری که خاصه این

باسخانی بیرامون اهداف ژوندون از دایر ساختن گرد هم آیی های این مجله دور سخن را به گشایش می گیرد و میگوید :

- رسالت های گروهی و وسائل ارتباطی تنها رسالت تصویر و آموزش بوده های وسیع کم سواد و بی سواد را عهده دار نمیشاندند - این سازمان ها در واقع بل رابطه یی هستند میان مردم و حکومت ها و به همان بيمانه یی

وزارت ها و تاسیسات دولتی پایددر بودجه سالانه خود مقدار پولی را جهت تهیه خانه برای ما مو ران بی بضاعت در نظر بگیرند تا کویپرا - تیف تهیه مسکن با استعاده از این پول برای ما مو ران مستحق بدون استعطاء خانه مسکونی تهیه بدارد تنها راه حل دشواری کمبود مسکن در کابل رشد تولید صنعتی تعمیراتی است .

. . .

\* حکومت های از تجاری عمده او آگاهانه کوشیدند مرا وریان هابانوا قصص صنعتی ساخته شود وفعلا لیت های مکرور بیان سازی جهت انحراف بی با بد تا مردم از زندگی آبارتمان تشینی رو گردان شوند .

# سرنوچهوانان ، جوانان و خانواده ها

## هایشی یک دشواری در سطح ملی

### گونه زندگی میکنند و با چه مشکلاتی روبرو میباشند

پلان ها و کار نامه های علمی و بااشرکوسیع تمام موسساتی که به نحوی با موضوع ارتباط دارند راه حل بیاید و زوندون شاد است که باز هم ابتکار را بدست می گیرد ، پیشگام میشود و با زمینه سازی برای این گرد هم آیی که در آن از همه مسوولان امور در این زمینه دعوت شده است نقش و رسالت مطبوسه عانی خود را به انجام میاورد امیدوارم این کار زوندون دنبال روی هایی داشته باشد و سازمان ها و موسساتی که با مسائل مربوط به زندگی مردم در تماس اند ، این روش را در گردهم آیی ها و بحث آزاد و مرور مشکلات ویر رسمی و انگیزه یا بی اجرا گیرند تا راه حل دشواری ه ازود تر به گاویش آید .

سخن را به رووف راصع می سپارم که طرح و تنظیم گفت و شنودهای زوندون با اوست تا پرسش هارا به طرح آورد وچدل را آغاز کند.

**رووف راصع :**

باتوجه به اینکه دشواری کمبود مسکن هر سال وسعت وپهنای بیشتری مییابد - تصور نمیشود که فعالیت های خانه سازی به شکل مدن که بیشتر شامل مکروربان سازی و پلاک سازی میشود ، بتواند جوابگوی نیازمندی های ما در این زمینه باشد ، بهترین گواه نیز در این مورد این است که در جریان یک دهه تاسیساتی خانه سازی ما نتوانستند اند برای پیش از تقریباً دو هزار خانواده جای رهایشی تهیه و اعمار کنند در حالیکه برای رفع حتی نسبی این مشکل هنگامی ما به اعمار چند هزار مسکن درسال نیاز داریم ، پرسش این طور طرح میگردد که مسوولان امور شهر سازی و خانه سازی باچه دلایلی از پیاده ساختن طرح های تعمیراتی مدن وگران قیمت به عمل نطقا و ورق بزنید

یکروز و دو روز است و نه به وسیله یک دستگاه و اناره از میان برداشته شده میتواند ، کاری است که باید با مطالعه و تحقیق کافی علل و اسباب به وجود آورند آن ، با طرح و تطبیق

مقرر دارد ، مشکلی که هر روز گمترش بیشتر میاید و خانواده های زیاد تری را در جمع خانه به دوش های شهر ما قرار میدهد بدون شک حل و رفع این دشواری نه کار

جدل هاست به علت ها برسد و اساسی ترین راه های حل دشواری را عنوان کند .

مساله بی خانگی در شرایط کنونی به صورت یک مشکل چند بعدی هنگامی درمقابل



گوشه بی ازبیز مردم زوندون در زمینه کمبود منزل رهایشی



در ساختمان های میکروریان تمام ضروریات رهاشی مدنظر گرفته شده است

شاروا لی کا بل زمین تو زیع میکند بدون آنکه در فکر تا مین خد  
مات شمیری مانند آب، برق وغیره باشد. همین اکنون در خا نه های مساحه چین  
وزیر آباد که شاروالی زمین تعمیراتی آترا تو زیع کرده بیش از دو متر  
آب ایستا ده جمع است و برای مردم خیر خا نه تا هنوز هم با تا نک آب  
آشا مید نی تو زیع میکرده.

دفاع می کنند چرا کوشش نمیشود که راه  
های مشر تر دیگری برای حل این پرابلم به  
کاوش گرفته شود؟  
**سخی غیرت رئیس تهیه مسکن:**  
نظر پرسنده محترم را نائید میکنم در  
مورد اینکه فعالیت های میکروریان سازی با  
جریان کند و بطی خود جوابگوی نیاز مندی  
های ما در زمینه کمبود مسکن نیوده نیست،  
اما پیاده شدن طرح های بلاک سازی به عمل  
در واقع تنها روشن بوده که امکان تهیه  
خانه های کاملاً صحی را نیز در کشور ما فرا  
هم آورده است .  
بدون شك پروژه های میکروریان سازی اگر  
به همان گونه یی که به طرح آمده بود به  
تطبیق هم میآمد تعداد بیشتر مردم میتوانستند  
که از این طریق صاحب خانه شوند ، اما با  
کمال تاسف حکومت های ارتجاعی سد راه  
انکشاف میکروریان سازی شدند ، به عنوان  
مثال یان آور میشود که تمام بلاک های مساحه  
اول ودوم میکروریان که شامل شصت بلاک  
رهاشی میشود و در آن بیش از دو هزار خانواده  
زندگی دارند در مدت پنج سال اول پلان خانه  
سازی اعمار شده است .

و به این ترتیب برای اینکه به اهداف خود  
نایل شوند به ایجاد مشکلات پرداختند، مسایل  
قیمت گذاری و پرداخت قسط های دراز مدت  
را به گونه ای به طرح و تطبیق آوردند که  
مشتریان که بیشتر شان هم از افشار روشن  
و در سطح پائین اقتصادی قرار داشتند قدرت  
پرداخت قسط را نداشته باشند و یا برای خانه  
سازی وظایفی را تعیین کردند که جهت

و یا اسفالت برخی از کالته های شهر ...  
چنین نا بسامانی های بود که جلو رشد  
سریع تولیدات مدون ساختمانی را گرفت  
اما خوش پختانه از نو سال پیش دوباره این  
فعالیت ها در جریان اصلی خود قرار گرفت  
و تلاش به عمل میاید که بارفع نا هنجاری ها  
مساحه تولید گسترش داده شود که در این  
زمینه دقیق حیب به شما معلومات میدهند .  
**حبیب کارگر معاون فنی لخانه سازی**  
- به نائید گفته های رئیس تهیه مسکن  
یاد آوری میکنم که حکومت های ارتجاعی  
و غیر ملی افغانستان پیش از پیروزی انقلاب  
تور تلاش میوزیدند که بپر قیمتی که باشد  
جلو انکشاف و حتی فعالیت خانه سازی حرف  
شود چنانکه اگر انقلاب لور فقط چند ماه در  
به پیروزی میرسید این موسسه بدون شك  
بارکود و توقف کامل برابر میشد .

انحرافی داشت ، مانند میک ساز ، بل سازی



کوشه ای از ساختمان های رهاشی سرزمین

مابعد از انقلاب فابریکه را در شرایط بسیار  
ناهنجاری تسلیم شدیم و برای پیاده ساختن  
یک رفودم وسیع در اولین فرصت تصمیم گرفته  
شد که با تعدیل وظایف فابریکه حج  
تولیدات خانه سازی بلند برده شود .  
پلان پنج ساله خانه سازی به گونه یی طرح  
گردید که در سال اول پلان ۴ بلاک در سال  
دوم ۶ بلاک در سال سوم ۸ بلاک در سال چهارم  
۱۰ بلاک و در سال پنجم ۱۲ بلاک ساخته شود  
به اساس طرح تطبیق در نظر گرفته شده بود  
که در سال ۱۳۵۷ - ۸۰ بلاک اعمار گردد  
که با تلاش انجمنیان و کارگران ما ۶۰  
بلاک ساخته شد هم چنان حجم کار در سال  
۱۳۵۸ بیشتر از حد پیش بینی شده بود .

این يك حقيقت روشن است كه خانه سازی به شكل مدرن خود به هيچ وجه نمیتواند مشکل كمبود مسكن را در كشور ما حل كند. دلایل در این زمينه فراوان است به اجازه شمسا نگاهي به آمار مي آندازيم : ظرفيت نهاری خانه سازی در سال ۱۳۵۷-۳۱ هزار مترمكعب بوده است و با تعدیلاتي كه قرار است در سال های ۵۸ و ۵۹ به عمل آید این ظرفیت به صورت نهایي خود به ۴۱ هزار متر يكمیدر سال میرسد كه به این ترتیب ما با استفاده از قدرت نهایي خود بعد از عملی شدن تعدیلات در نظر گرفته شده خواهیم توانست سالانه فقط ششصد منزل رهايشی را اعمار كنیم، و این حتی نمیتواند يك دهم نیاز مندی هارا هم

كافی به نظر میرسد اینك از محترم سروش مي خواهیم در این مورد كه چرا بنا برروالی كابل نمیتواند فعالیت های خانه سازی و یا توزیع زمین تعمیراتی را در حد نیاز مندی افزایش دهد صحبت كنند ؟

**دیپلوم انجیر فروش :**

مشكل كمبود مسكن مساله است كه خاص كابل و حتی افغانستان نمیشد به جرات میتوانم بگویم كه این دشواری امروز در سطح جهانی مطرح میباشد و تا جوامع بشری هستند همهی كشور ها صرف نظر از جگهتگی روش های سیاسی شان به پیمانه های كم یا زیاد با آن مواجه خواهند بود من در بررسی نخست خود سه عامل را به عنوان به وجود آورنده

قبول واقع گردند . بنا برروالی كابل درخربان مدت نوسال بعد از پیروزی انقلاب در زمینه رفع مشكل كمبود مسكن فعالیت های گسترده یی نداشته است كه پیاده ساختن در حدود دوازده پلان آسفلتی و توزیع بیش از ده هزار نمره زمین در این شمار است ، اما با آن هم از حجم مشكل كمبود مسكن كاهشی چشمگیری به عمل نیامده كه من دلیل آنرا افزایش مهاجرت ها از شهر ها و روستا ها به خاطر شرایط خاص كشور به سوی مركز میدانی و یقیناً آبادی شدن اوضاع و بر گشت مهاجران به جایگاه های اصلی شان خود به خود مشكل كمبود خانه نیز تا حد زیادی رفع میگردد رقتسا

زمین های ساحه شهر را به مصرف تعمیرات میسرانیم پیش برویم در چند سال اول پلان ۲۵ ساله شهر كابل تمام زمین ساحه تعمیراتی ۲۵ ساله را از دست میدهیم و با مشكل عدم تطبیق ماستر پلان رو برو میگردیم پلانی كه به اساس آن دودمیت ۲۵ سال باید پنجاه و يك در صد مجموع تعمیرات شهر بلند تر از چهار منزله باشد فعالیت های خانه سازی و تهیه مسكن در شرایط كنوانی به حدی كم و ناچیز است كه در واقع باید آرایش به حساب نیابوریم برای رفع مشكل كمبود مسكن ما باید چندین دستگاه ساختمانی كه ظرفیت هسر كدام چند برابر ظرفیت موجود خانه سازی



س منظر افق شده است

مسكن برتر از كوفه های شهر

تأسیساتی كه در این روز كه در

ولایتان مدرن ساختمانی را

روش خانه از ۳۰ سال پیش بود

ها در جریان اصلی خود را

به عمل میاید كه با رفع تا حد

تولید گسترش داده شود كه

بازایی حیب به شما معلومات بد

كارگر معاون فنی خانه

به تأیید كوفه های روتی نیا

زوری میكم كه حكومت های

س افغانستان پیش از پیوستن

كابل پیوسته كه بر این ك

النگاه و حر فعالیت خانه سازی

چنانكه اگر انقلاب نه فقط چند

برونكی میرسد این وسه من

بوده و وقت كابل را میزند.

اشاره یی داشتند یعنی بر اینکه مشكل كمبود مسكن باید از طریق بنا برروالی و یا توزیع بیشتر زمین به منظور اعمار خانه های ارزان قیمت حل گردد اما من با این طرز تفكر موافق نیستم هر چند در شرایط كنوانی جز این چاره دیگری هم به نظر نمیاید .

برای حل مشكل به مشكل علمی آن نظر من است كه باید تولید صنعتی ساختمانی افزایش داده شود و تعمیرات بلند منزل جانگزی منازل به شكل اتفی گردد

اگر ما به همین روال و پیمانه یی كه اکنون

بماند داشته باشیم .

**رووف راضع :**

به پاسخ گفته های آقای سروش من تو

كنه را یاد آوری میكنم كه در واقع انتقادی است به دفاعیه شان مورد اول اینكه بنا برروالی كابل قسمت های از شهر را زیر تخریب می گیرد اما آبادی آن سال ها دوام میاورد به عنوان مثال من تخریبات تیب وزارت تعلیم و تربیه و خیابان كابل را نام می گیرم این مناطق تخریب شد .

كمبود مسكن در كابل بر می شمرم - عامل اول رشد غیر طبیعی نفوس و افزایش بی تناسب جمعیت است و عامل دوم مهاجرت های كه از شهر ها و روستا های كشور به مركز بیه صورت روز افزون صورت می گیرد - عامل سوم مهم تر از دو اصل اولی است و آن اخلاقی فبودالی و فراری گرایی است به این ترتیب كه همه احساس مالكیت ندارند و می خواهند به صورت مستقل صاحب منزل رهايشی باشند منزل های كه دو منزله و بیشتر از آن باشند و این طبیعی است كه نمیتواند به عنوان يك اخلاق اجتماعی ستوده مورد ستایش و تحسین

رفع كند ، بنا برین به نظر من در پهلوی فعالیت های خانه سازی - تهیه مسكن - بنایی ساختمانی افغان و دیگر موسساتی كه عهده دار تهیه منازل رهايشی مدرن میباشد اگر پروژه های تهیه منازل رهايشی ارزان قیمت مانند پروژه پنچصد فایلی خیر خانه بیه صورت گسترده در دست تهیه گرفته نشود بسیار مشكل است كسه بتوانیم دشواری كمبود مسكن راه حل نیاید .

**رووف راضع :**

دلایلی كه مسوولان امور تهیه مسكن و خانه سازی در زمینه انتقاد زولنون ارائه دادند



قنوش

به مناسبت روز جهانی کودک .

# سیمای کودک

## در ادبیات معاصر

سیمای کو دکان ، کو دکان دوست داشتنی که آتش فردا را فروزان نگاه می دارد ، آینده به دست های شان ساخته می شود .

بر هر چه دشواری است و ناامواری پیروز می آیند . در ادبیات نثری بازتابی گسترده دارد . هم در میتون نثری وهم در متن شعر های امروزی .

در گذشته به مسأله ی کودکان و نوجوانان کمتر توجه میشد . کودک را به مسأله ی واهی سرگرم می داشت و او را دستور می داد که : «کودک خوب سلام می دهد . سلام به هر کس که می دهد .» فقط همین . بگذریم ازین که این نظم گونه از نظرسر قافیه هم غلط است و به جای کلام کلام باید می بود . ادبیات در گذشته به این

بخش بر اهمیت یعنی ادبیات کودکان توجهی نکرده است و این می تواند اهمالی باشد که قلم به دستان گذشته مرتکب گردیده اند . اما در روزگاری که همه ی بنیادها وارزش های بی پایه به نیاز انسان در هم می شکنند و فرو می ریزد . ادبیات هم هد فر دیگر می جوید و هنر دیگر فقط در

خدمت يك اقلیت تن آسای و تبیل نیست که نظا هر به هنر شنا سی می نما یندو در برابر مفا هر هنری قیاقه ای می گیرند وچنان وا نمود می نما یند که گویا از هنر چیزی می فهمند . با ری کودک در گذشته ادبیات ندا شته . اگر داشته از نوع ادبیات زرد پری و سبز پری بوده است .

نو یستندگان در گذشته که خود آرزو های سر کوفته داشتند ورو یا ها بی در سر می پروراند و شب ها خواب کاخ های مرمر و فرش های الوان و کنیزگان سیمین تن و غلام زرین کمر می دیدند این آرزو های سر کوفته را به گونه قصه ، نثر افسانه ، داستان و شعر بیان می داشتند . در ذهن خویش قصه ها بی در پرورش می دادند و به صفحه ی کاغذ می ریختند و یا در مجامع و مجالس می خواندند و با این صحنه آرای بی ها و پندار با فری ها ذهن کودک کان را مسوم می نمودند .

نو یستندگان در گذشته برای آنکه به آرزو ها و امیال سر کوفته ی خود پاسخی داده باشند دست به آنچه پندار با فری می زدند . داستان های شاهزاده و گدا و سبز

پری و زرد پری را جعل می کردند . این گونه نو یستندگان به گونه ی نا خود آگاه ستا یشگران کاخها و شاهزادگان می گردید و بیوا یان و فقیران را تحقیر می کردند . نشان می دادند که کودک کسی فقیر و یتیم گشته آواره می شود شهر و دیار خود را ترک می کند تا به سبز پری ها و زرد پری ها برسد . یعنی به کاخ یا دشاها ن راه یا بند و برده ی دربار ها شوند . افسانه سازان گذشته برای کودکان از پری های سرخ حرف نمی زدند آنان نمی خواستند که در چشم کودکان کینه بکارند . چشم در برابر مستکبران و غاصبان و کاخ نشینان که فقیر و فقر را تحقیر می کردند . مس خواستند که فقر پامر ما به گدا ، با شاهزاده و یا شاهدخت آشتی نماید و این طرحی بود پوشالی و حتی خابثانه که توده ها را در تاریکی و نا آگاهی می داشتند و می خواستند عملا در خدمت اربابان بیاورند .

به اصطلاح نویسندگان در گذشته نامی نداشتند ذهن کودک کان را با یک مشت

مقولات ، فرار دادها و نهاد های خشک پوسیده و لاکرآمد می آلباستند . و به این وسیله زمینه ی ذهن آنان را ویران می نمودند .

در گوش های شان افسانه می خواندند نه حماسه . اما در روزگاران ما . اوصاف و زمانه دگر گشته است کودک کان قرن ما دلبسته ی افسانه های زرد پری و سبز پری نیستند . کودک کان قرن ما خواب نیستند پیدا راند .

به پری های سرخ می اندیشند به دگرگونی ها و رستاخیز های اجتماعی به شفق های سرخ و سپیده دمان را ستین . در گذشته که جامعه ی ما به شیوه ی غیر عا دلا نه و استبداد ی اداره می گشت و تفاوت ها و نا همگونی های اجتماعی - بیداد می کرد . کودک کان ما نیز در عصر نی سنگین دست و پای می زدند . پسر ارباب بان یو سی از حریر به مکتب می آمد و هر کبی رهوار داشت و پسر دهقان با جامه ای وصله دار و چرکین با پای برهنه و تن لاغر .

اما ادبیات معاصر که از زلد می جدا نیست ، اندوه کودک کان را ، رنج شان و درد بختی های شان را که در جوامع طبقاتی زندگی می نمایند بازتاب می دهد .

بنا می مرا به خانه ی خود برد مهمان مردی بزرگ مرتبه از دوستان من بردم به سپه با خود آن کودکی که هست نخل امید من ، گل من ، بوستان من شدن میزبان زدیدن اوشادمان و گفت : خرم شدند از قدمت کودک کان من ! گفتش ز ، بر آورد اکنون قیای خویش آزانوار دست بپر سوی خوان من . دیدم پد پد شد عرق شرم بر رخس چند آنکه آب شد جگر خونچکان من لرزید در برم دلو گنم چه شد ترا ؟ ای مر جع امید من و نودمان من ؟ از من نهست راز دل خویش را دریغ آنکس که دردل است چو راز نهان من . از شرم خیره خیره نگه کرد سوی چرخ چون آهوی ریمده غزال جوان من تا چار لب یستم و شد همچو زهر تلخ هر لقمه ای که رفت فرو دردهان من از کوی دوست جانب منزل شد پروان او در کنار من چو غم بیکران من گفتم : قباچرا تنه ی زتن برون ؟ ازمن مپوش راز خود ، ای رازدان من گفتم : ای پدر اگر بکشم من زتن قبا خندند بر بر هنگیم همگان من گفتم خطاست گوتو بشر مر زعفر خویش فقر است فقرت ای شرف نودمان من طغلی که در بهار تنم شود بز رنگ

آسمه زرد کسی نشود در گمان من (۱) شاعر درین قطعه به کودک زمانه ی خود درس زندگی می دهد . تضاد های آشتی نا پذیر طبقاتی را می نمایاند . اما تسلیم نمی شود . او به کودک نمی گوید که صبر بپشه نماید و در ذهن او تدا می نماید که کودک دارا شایسته ی آن است که در نازدگی و نعمت به سر برد و تو کودک مردی نا دار و فقیر هستی با بد این لکت را بپذیری و حکمی از لری آتش تلقی

کسی . شاعر هرگز چنین نتیجه نمی گیرد  
تسلیم نمی شود . در کونک حس مقاومت  
را پیدا می کند به او یاد می دهد که  
فرمایید سر افتدگی تواند بود . قسری  
آگاهانه مسایه فخر فراوان است آدمی  
درین کوزه است که آید بد و بولا دین  
می شود . می تواند بر برباد های  
بیداد قامت راست نماید و به نور آن  
حکیم روا بر جباران خاتمه دهد .  
فخر پزیرترین آموزگار است و بسیاری  
از افتخارات جوانان مع انسانی کما نس  
بودند که در نامان گر سنگی ها بزرگ  
شده . رنج آنها معلم شان بوده است و  
آنان را به قلله های دانش رسانید است  
باری فقر افتخار است افتخار انسان ، فقر  
ویران می کند و می سازد . نود ها را  
به تفکر و پر خاش و می دارد . پدر که  
شاعر است به فرزند می آموزد که باید  
تلخی ها را زشتی ها و غصه را تجربه کرد  
و شناخت تا بی درد بار نیاید . زیرا بی  
دردی نمی کشندی همه ارزش های انسانی است  
نیا بد بی درد بود و از رنج نمی دانست  
خبر . شاعر به فرزند خویش می آموزد  
که مادی فقر تعیین کننده زندهگی  
فر دست . با یدهمی نمی دانست و فقر  
زدگان را در یک صف واحد مبارزه بسج  
کرد و بر ضد اربابان سر ما به و ستم  
بر انگیخت . باید از درد توده ها از رنج  
مردم بی خبر نماید . شاعر به کودک  
زمانه ای خود می آموزد که آید به باشد  
مانند بولان و استوار باشد مانند سنگ  
و صخره . نرفتن مبارزه را تا آخرین مرحله  
بیروزی از کف نگذارد . با همه مستکران ،  
غاصبان و سیاهکاران در ستیزی  
پیوسته به سر برد .

کودکی کوزه ای شکست و گرفت  
که پای خانه رفتن نیست  
چکیم او متناگسر برسد ؟  
کوزه ای آواز و ست آژ من نیست  
زین شکسته شدن ، دلم شکست  
کار ایام جز شکستی نیست  
چکیم گر طلب کند تا وان  
خجالت و شرم کم ز مردن نیست  
گر نکو هست کند که کوزه چه شد ؟  
سخنیم از برای گفتن نیست  
کا شکی نود آه می دیدم  
حیف دل را شکاف و روزن نیست  
چیز ها دیده و نحو است  
دل من هم دل است آهن نیست  
کودکان گر به می کنند و مرا  
فرستی بپر گر به گردد نیست  
نامن مادران خوش ست چه شد ؟  
که سر من به هیچ نامن نیست  
خواندم از شوق هر که را مادر  
گفت با من ، که مادر من نیست  
از چه يك دوست بپر من نگذاشت ؟  
وصله ، نالم زدن به جامعه ای خویش  
خوشه ای چند می توانم جسد  
گر که با من ، زمانه دشمن نیست  
دشمن از من ، خجسته روی بناقت  
کار ایام جز شکستن نیست  
کز چه معنی ، دیه بر تن نیست  
من که دیبا ندا شتم همه غم  
دیدن ای دوست چون شنیدن نیست  
طوق خو رشید ، گر زمر د بسود  
شماره ۱۱-۱۲

لعل من هم به هیچ معدن نیست  
لعل من چیست ؟ غنچه های دلسم  
غند خو این به هیچ بخون نیست  
اشک من ، گوهر بنا گو شسم  
اگرم گوهری به گردن نیست  
کودکان را گلج هست و مسرا  
نان خشک از برای خوردن نیست  
چاه ۲۱ را به نیم جو نخر نسد  
این چنین چاه جای اوزن نیست  
ز سم آنگه دهند بپر هنسم  
که نشانی و نامی از تن نیست  
کودکی گفت : ممکن تو کجاست ؟  
گفتم آنجا که هیچ ممکن نیست  
صله ، دالم زدن به جامعه ای خویش  
چکیم نخ کم است و سوزن نیست  
نوشه ای چند می توانم جسد

او ستادم نهاد لوح بسهم  
که جو نو ، هیچ طفل کون نیست  
من که هر خط نوشتم و خواندم  
بخت ، با خواندن و نوشتن نیست  
چرخ ، هر سنگ داشت بر من زد  
دیگرش سنگ در فلاخن نیست  
چکیم خاتمه ای زمانه خسراب  
که دلی از جفاش این نیست (۲)  
در این قطعه رنجی که کودک ریم می  
کند ، رنجی که نظام استبدادی بر او  
تحمیل می کند ، نشان داده شده است  
در نظام های سر ما به ناری سر نوشت  
بسیاری از کودکان همین گونه است نظام  
غارتگر مادر و پدر او را از دستش می  
گیرند و آواره اش می نمایند در نظام های



چه توان کرد و وقت خر مسن نیست  
دوسها یم نخوا ند ، ما ند تمام  
چکیم در چراغ روغن نیست  
هه گو یند پیش مسنا متشین  
هیج جا بپر من نشمن نیست  
من نرفتم به باغ با طفلان  
پسر پزیردگان شگفتن نیست  
گل اگر بود ما در من بسود  
جو لکه او نیست ، گل به گلشن نیست  
گل من خار های پای من است  
گر گل و یا سمن و سو من نیست

طراز سر ما به بسیاری از کودکان پدر و  
مادر خود را نمی شناسند . پیش از آن که به  
سنین قانونی برسند به کار های شاق  
و توان شکن واداشته می شوند . برای  
گندران زندهگی غم بار ترین نشواری ها  
را متحمل می گردند . تا مین جان و زندگی  
ملیون کودک را کشت و این لکه ی تنگی  
ندارد . امر یکای غارتگر در و بنام یک  
است در تاریخ برای غاصبان و سیاه کاران .  
در کشور های که به شیوه ای غیر  
عادلانه اداره می شوند . برای کودکان

که آینده به دست های شان ساخته  
می شود کوچک ترین تأمینی وجود ندارد  
انعامی شود اما واقعیت چیز دیگری است  
نظام های انسان شکن سر ما به ناری  
در همه زمینه ها و زمانه ها انعامی  
کند ، لای می زند و ذهنیت های با بسک  
سلسله تبلیغات میان نمی و به دور از  
واقعیت می زند . اما حقیقت نهفته نسبی  
مانند . در جوانی سر ما به ناری کودک کان  
به سوی نابودی ، نیا هی و انحراف کشانیده  
می شوند . برای آنان ارزش ها بی تعین  
کرده اند که به کونک مجال شگفتن و  
نوا نای های دیگر را نمی دهد . اگر  
پرورش گاه ، شیر خوار گاه و کانون  
های فرهنگی هم وجود دارد انحصاری  
است . برای همه نیست . همه ی کودکان  
در کشور های سر ما به ناری از مزایای  
یکسانی برخوردار نیستند . کودکان  
ترو تمدنان در بهترین مکتب و مدرسه  
ها در من می خوانند . همه چیز برای شان  
میسر است . اما کودکان زحمتکشان  
با پای برهنه و شکم های گرسنه و تن  
های لاغر و تکیه به مکتب خانه ها می  
آیند . قطعه ای با لایزه این گرفتاری  
ها ، غصه و عسرت های کودکان اشاره  
دارد که در سر زمین های طبقاتی زندگی  
می کنند شاعر چون ذهنی شرفی دارد  
رنج کونک را بیان می کند و با کودکان  
همنوا می نماید . اما نتیجه ای عمیق از

تصویری که به دست می دهد نمی گیرد  
بیان کردن درد ها و موزون کردن آنها  
به تنها ی هنر نیست . تقریباً یک طرفه  
به پیش قاضی رفتن است . اگر از غصه  
هامی گوئیم با ید راه رهایی را نیز نشان  
دهیم . اگر از درد ها که کم نیستند می  
نویسیم باید درمان را نیز بچوئیم . در  
قطعه رنج کودک شاعر از رنجی که  
کودکان شرفی و وابسته به نظام های  
کهن ارجاعی و طراز پانشاهی محصل  
می شوند حکایت می کند . اما فقط بسک  
حکایت نویسی نمی خواهد یا حر به ای  
که به دست نارد به جنگ سیاهکاران ،  
غاصبان و ستم کاران برود که این  
همه بد بختی ها را آفریده اند و سیاه  
روزی با آورده اند . پاری حکایت  
نویس محض نیا ید . شعر امروز می تواند  
در دست شاعر به اسلحه تبدیل شود  
اسلحه ای و پر انگر و سازند . ما ند  
بتکی بر فرق اربابان ستم فرود آید  
وراه ساختن جامعه ای نوین و برتر را نیز  
نشان دهد . رنج در غصه واقعیت های شناخته  
شده ی جامعه ی طبقاتی و طراز استبدادی اندوزون  
کردن درد ها به تنهایی هرگز بسته نیست  
آنچه کار هنر مند ، نویسنده و شاعر  
را مشخص و مجزا از کار دیگران می  
نماید ، شیوه بیان ، طرز پرداخت  
است .

پاری شاعر در قطعه رنج کودک - که  
آن را با صمیمیت هم سروده است ، فقط  
یک حکایت نویسی است . کودکان را  
نوست می دارد و دلش می خواهد که  
کودکان اینهمه در عذاب و شکنجه باشند  
لطفاً ورق بزنید

اما نتیجه‌ی که می‌گیرد، نتیجه‌ی علمی و دقیق نیست. به توهمات متوسل می‌شود به شیوه‌ی ای‌قد ما بر گناه را به نوس پخت و پزیر و فلک می‌اندازد. و تسلیم می‌شود. عصیان نمی‌کند و نمی‌خواهد این واقعیت را بگوید که پدر بختی کودکان با آسمان و فلک را بطله‌ی این‌ها است و نظر مهای پو سید و وارثا می‌است و سر ما به نارای غاصب است که پدر بختی پدر می‌آوردند عسرت و سیه روزی می‌کارند. شاعر نمی‌گوید که گناه از اربابان محلی و حکام مستگیر است که ما را بی‌ها و لزوت‌ها در جنگ خود دارند. آسایش خود را در خوردن، گشتن و فرسایش دیگران می‌جویند برای آنکه نور چشمی‌هایشان در وفا با باشند هزاران کودک بی‌نوا شب‌گر سینه‌سر به بالشت می‌گسازند (اگر بالشتی داشته باشند) شاعران با پدر صریح باشند و اهلیت گفتن و سروتن را داشته باشند. دوران ما دوران فرسودگی زنجیرهای استبداد است.

افتی تو میان آتش و خون گرس چشم مرا کنند از جای گرس قلب مرا کنند پاره حاصر نشوم که شعله‌ی جنگ آتش زدن ت به گما هوا ره چون من همه ما در آن گیتی دا رند ز جنگ نفرت و ننگت ای لعنت ما در آن دنیا بر هر که فرزند آتش جنگ. (۳)

آن گونه که اشاره گردید کودکان در کشور‌های طراز استبدادی مانند لاه‌های نازه رس و شکوفه‌های سپید لگد مال می‌شوند. امنیت برای شان نیست جنگ افروزان و سبطه‌جویان می‌خواهند برای نو لیدات لعنتی خویش برای اسلحه‌ی انسان گیتی خود بازار بیا بند. نمی‌خواهند که در جهان صلح و صفا و امنیت و برابری برقرار باشد همه‌ی پیمان‌ها و فرار داد‌های صلجویانه را نقض و نابود می‌نمایند.

سو ناگران سر ما به‌های انسان می‌خواهند حبیب‌های خود را بپرند و زدن و زدن را به کام دل بگذرانند و از این رو ست که جنگ پدری می‌آوردند و در قلمروها و سر زمین‌های دیگر به غارت و تجاوز می‌پردازند. جهان‌خوا را ن‌اند و غاصبان. اگر نمی‌از ساکنان روی زمین حتی بیشتر از آن نابود شوند برای آنان فرق نمی‌کند. امپریسم لیسیم و استعمار در پی آن است که آقایی جهان را به دست آورند بکه تا زان باشند و بر تر. به مسا بلی حتمانه دل خود تر دارند. به رنگ‌ها و نژاد‌های خود را اصالت می‌خواهند و خود گمی افتخار می‌نمایند. امپریسم و استعمار در حوادث مرگباری که هیرو شیما، و پینام، لبنان، افریقا، امریکا، لائین پد آورند، میلیون‌ها کودک را بی‌مادر نمود و ملیون هامادر را بی‌فرزند.

دهد. برای شاعر زما نه‌ی مسا که آگاه است و به رو پداز‌های جهان نظر دارد. پدیده‌های لعنتی و نامقدس. زیرا «با کشته شدن يك انسان، است که کاینات را از میان می‌برند». انسان است که دنیا را دگرگون می‌کند. بزرگ‌ترین شکوه‌های ما را می‌سازد. و آخرین تضاد‌های خود را با طبیعت حل می‌کند.

در شعر ما در آن صلح می‌خواهند شاعر از کودکان سخن می‌گوید از آن شکوفه‌های سپید و جوانه‌های بالنده که جهان فرنا را می‌سازد. دنیا بر برین وزیا را. در این قطعه شعر فطنتانند بند و ی محض کودکان نیست نمسی خواهد که زیبا بی‌ها و شیرینی‌های آنان را حکایت کند و میزبان تو سنی خود را بیان دارد. او به پدیده‌ی لعنتی و نامقدس که همانا جنگ‌های تجاوزگرانه باشد نظر و نفرت می‌فرستد و از همه‌ی ما در آن دنیا دعوت می‌نماید که خشم و نفرت خویش را از جنگ‌های غارتگرانه و انسان کش‌انگیزانند و جنگ‌های بی‌گناه را منقطع نمی‌شناسد، دیوانه است و لگام گسیخته و حتی گما هواره‌های کودکان بر گناه را خوین می‌کند.

سر خوش و خندان زجا برخاستم خانه را همچون پست آرامتم شمع‌های رنگ رنگ افروختم عود واسپند اندر آتش سو ختم جلوه‌دانم هر کجا را با گلی نرگسی یا میخکی یا سنبلی کودک کم آمد به پر خواند هورا جا به‌های نازه پو شادم ورا شادمان رو، جانب بر زن نهبان تا پداند عید، یا ران چه ناند. ساعتی بگذشت و پاز آمد ز تر همچو طوطی قصه‌ساز آمد ز تر گلت: مادر! چاهه امچر کین شده قیرگون از لکه‌های کین شده بسکه براو چشم حسرت خیره شد رو نقش بشکست و رنگش تیره شد هر نگاه کینه کز چشمی گسست لکه‌ای شد روی نامانم گسست از سر ره کس شراری بر فروخت زآن سر ریک گوشه از این چاهه سوخت مانده بر این چاهه نقش چشم شان کینه و اندوه و فخر و خشمشان. گشتش این گشته جز پندار نیست گلت مادر دیندهات بیدار نیست بقیه در صفحه ۵۴

به گفته‌ی از سعد پیرنگی آن نویسنده ساده‌ی رو ستایی که دوست کودکان بود. «... به کودکان تو کنا رحمت با پدر کینه را هم آموخت. کینه‌ای مقدس و رها بی‌بخش را. نمی‌توان یا سخ کینه‌ی دیگران با محبت داد خشم تر بر ابر خشم. در زما نه‌ی ما دیگر کودکان نیز اسیر نیستند، دانش روز نه‌ها بی‌به روی شان کنوده است. دیگر مجبور به اطاعت کور کورا نه نیستند. نمی‌خواهند انسان‌ها را زدن پری و سرخ پری را باور کنند کودکان دوران ما قضای ما می‌ها سیاه کو چو لور را می‌خوانند به حرکت، رفتن، کوشش و سر انجام پیر وزی ایمانی را ستین و خرابین دارند می‌روند تا برسند.

ای کودک دلفریب و زیبا وی میوه‌ی زدن گمانی من آینه‌ی روشن است رویت از کو دکی و جوانی من من عمر عزیز رفته ام در روی تو می‌کنم نما شایا بینم ز تر یچه‌های چشمت آینه‌ی پر سعادت سی را چشمت دو ستاره درشت است چون اختر پخت تو در خشان بوی نس معطر نس آرام دل است و راحت جان آنگه که تو دست کو چک نس چون حلقه فتد به گردن من گو می بودم جهان در آغوش لرزد ز محبتت تن من، ما در چه فدا بی‌عجیبی است از خود گذرد برای فرزند ما در دل و جان و زدن گمی را با مهر کند فدای فرزند.

ای کودک دلنشین زیبا وی نو گل زدن گمانی من گر سر بد هم نمی‌سپارم یک لحظه ترا به دست دشمن گر پشه به صورتت نشیند از جای پر م، شوم دگرگون آخر چه تحملی که بینم

شاعر زما نه‌ی ما که خود ما دراست و دلپسته‌ی کودکان و نفسی آنهمه بی‌دردی و بی‌بندوباری را می‌نگرد نمی‌تواند سکوت کند و با این سکوت در جنایت سیاه‌کاران انباز می‌گذرد. مادر که زدن گمی او را فرزندش تعبیر می‌نماید چگونه می‌تواند بر ضد جنگ افروزان و جهان‌خواهران نشورد صدای خود را از دیوار‌های سیاه استبداد بلند نکند. او نمی‌تواند خشم خود را فرو خورد. و از پیدانگران کینه به دل نگیرد.

سر نوشت مادر و کودک نمی‌تواند از هم جدا باشد. مادر که شاعر نیز هست می‌خواهد خود را فدا کند و نگذارد که جنگ افروزان به فرزند او صدمه‌ای وارد نمایند. او زدن گمی خود را برای فرزند خود می‌خواهد زدن گمی ما در بی‌وجود کودک ما کند آشیانه‌ی ای نهم است خالی از شور و شگوفایی، شاعر زما نه‌ما که از ادبیات و شعر دریافته‌ی دیگر دارد و شناختی منطقی به آنچه سر نوشت کودکان را به نیا می‌کشد پد پر خاش می‌نماید. جنگ‌های تجاوزگرانه و تخریبی که بسیاری از ارزش‌های انسان را نابود می‌کند و خا لوانه‌ها را بر باد می‌





خوش و خندان بجا و خندان  
ساده را همچون پسته آردم  
مع هفت رنگ رنگ آردم  
و نامشند آرد آردم  
نور نام هر که را با گیسو  
و گیسو یا میخکی یا سبزی  
و گیسو که آرد به او خواهد بود  
به دایره و به شادمانی  
نور را ، چای بر آن نهاد  
نور ، با نان چه نان  
نور بگششت و در آن آرد  
نور طوطی همانند آمد یاد  
نور : منو : چای با گیسو  
نور : ناله های کینه  
نور : بوی خوش حسن خیره شد  
نور شکست ز رنگ بر من  
نور که کوشش گسست  
نور شادمانی نام گسست  
نور : در کس شادمانی  
نور : رنگ گسست از چاه  
نور : این چاه تن چشم شان  
نور : و نور و نور و نور  
نور : این گله چندان نیست  
نور : بگششتان بیدار نیست  
نور : به نور صدمه

بمناسبت اولین کنگره‌ی معلمان کشور :

الف : میم

# مکاتب آینده‌ما مجهر با آخرین وسایل تعلیمی عصر خواهند بود

در کشور ما پس از پیروزی خیزش ظفر مند ششم جندی حقیقت انقلاب نور روز تاروز به مردم ما آشکار و آشکار تر می شود . مردم بخوبی با گوشه‌نویسی خود احساس و لمس می کنند که طرف بهروزی و بهزیستی رهنمایند ، مردم ما میبینند که دولت انقلابی شان حتی از لحظه‌ها هم برای خوشبختی و آرامی شان استفاده می کند و علی الرغم نوبت ها و دسیسه ها و سنگ اندازی های دشمنان سوگند خورده و از خارج صادر شده می ، کاروان با عظمت انقلاب به پیش می رود و هر آن نیروی را که خیره سرانسه سدره آن می شود خرد و خمیر می کند و آرزو های پلید شانرا با عمل انقلابی خنثی و نقش بر آب می سازد .

اخیراً در سلسله اقدامات انقلابی و وطن

بسر ستانه‌ی حزب و دولت کنگره‌ی سراسری معلمان جمهوری دموکراتیک افغانستان و با شرکت نمایندگان کشور های دوست در کابل دایر گردید که روشننگر کار این کنگره بیانی‌های ارزشمند ، انقلابی و عالمانه بیک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دمو کراتیک و صدر اعظم جمهوری دمو کراتیک افغانستان بود ، ایشان در بیانیه‌ی پرشور و همه جانبه‌ی شان ، عجزاً بیان ها و پروگرام های دولت انقلابی را در زمینه‌ی تعلیم و تربیه تشریح کردند .

طوریکه همه می دانیم در گذشته ها یعنی قبل از پیروزی انقلاب نجانبخش نور کشور ما در همه‌شئون اعم از اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کشوری بود دارای نظام اقتصادی اجتماعی

فئودالی ، که این نظام ماهیتاً عقب مانده و عقب گرا و در تصرف عدوی محدودی وقت خوار و مر تجع و وابسته به امپریالیزم بود ، نوام با این وضع ، وضع تعلیم و تربیه در کشور مانیز عقب مانده و منحط بود . متناسب بسا فیصدی بی سواد و تحصیل نکرده (اضافه از نود در صد) تعداد طفل مکتب رو نیز در همین سطح بود . فرا گرفتن تعلیم و تربیه منحصر به طبقات حاکمه‌ی مرتجع و نا حدودی به افشار متوسط الحال بود طفل دهقان و زحمتکش هم از نگاه نبودن مکتب و وسایل تعلیم و هم از نگاه ضعف اقتصادی و اجبار به کار برای رف معیشت ، راهی به مکتب و فرا گیری تعلیم و تربیه نداشتند . چنانچه در بن مورد بیک کارمل منشی عمومی کمیته‌ی مرکزی حزب دمو کراتیک خلق افغانستان ، رئیس شورای انقلابی و صدر اعظم جمهوری دمو کراتیک افغانستان در بیانیه‌ی شان چنین می فرمایند:

«سیستم تعلیم و تربیه در گذشته به منافع

طبقه‌ی حاکم جبار خدمت می کرد و در حلقه‌ی کوچک سلاطین و اغنیا قرار داشت. آبادهفانان و یا کار گران و پیشه وران می توانستند طفل خود را به مکتب شامل سازند ؟ مگر میلیون ها طفل کشور خود را ندیده ایم که در سنین کودکی با مادر و پدر زحمتکش خود در مزارع و کار گاه‌ها هر روز با کار تو - نرسا دست بگریبان بوده اند ؟...»

آری مردم زحمتکش ما با وجود آنکه همه

نعمات مادی جامعه را با عرق ریزی و کسار طاقت فرسا می آفریدند خود از دست آوردها و نتایج حاصله‌ی کار خود امکان استفاده را نداشتند علاوه بر آنکه عدوی بسیار محدود از اطفال زحمتکش و افشار و طبقات متوسط می توانستند به مشکل به مکتب بروند و تعلیم عقب مانده‌ی آنوقت را فرا گیرند در مرحله‌ی متوسطه‌ی تعلیم سد و مانع دیگری را هم طبقات حاکمه و دولت های مرتجع بمقابل آنها قرار می دادند .

چنانچه در ریفورم به اصطلاح معارف در سال ۱۳۵۴ رژیم داودی امتحان تبعیض طلبانه ی کانکور صنوف هشتم را اختراع کردند که در نتیجه‌ی آن تعداد بیشماری از نوجوانان از نعمت تعلیم محروم ساخته شدند . اگر امروز آرشیف وزارت تعلیم و تربیه را ورق بزنیم خواهیم دانست که در لست به اصطلاح ناکام های کانکور صنوف هشتم اکثریت قریب به اتفاق شان نوجوانان مربوط طبقات زحمتکش و متوسط جامعه‌ی ما بود و اگر تعداد انگشت شماری از نورچشمی های طبقات حاکمه اتفاقاً زیر ساطور کانکور آمدند آنها فوراً به ممالک خارج جهت ادامه‌ی تحصیل روانه شدند و دست کانکور تنها گلولی زحمتکش را فشرد .

و برای اغوی مردم ما کورس‌های به اصطلاح حرفه‌ای را دایر نمودند ، شرط اساسی این کورس ، این بود که شانلان آن بعد از فراغت هیچ حق نداشتند از دولت طالب کار شوند . در همان وقت صدای اعتراض مردم زحمتکش بلند شد که ما با تحمل فقر و مذلت و بارنوش

بودن بگردن فامیل های خود کورس به اصطلاح حرفه‌ای را تعقیب نماییم پس از فراغت از آن باز هم از آینده اطمینان نداشته باشیم و بارنوش فامیل (پدر و مادر زحمتکشی که همانقدر پول بدست می آورند که خود شان بخورند و نمیرند) باشیم . ولی کجا بود گوش های شنوا ، کجا بود کسی که حق را بشنود و بحق رفتار نماید .

طلوع آفتاب جانبخش انقلاب ظفر مند نور همه این بیخ های ظلم و استبداد و تبعیض را آب کرد و لغو کانکور صنوف هشتم و جذب و جذب شاگردان کانکور زده از جمله‌ی اولین اقدامات فرهنگی دولت انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان بود و دروازه های معارف بدون تبعیض و بدون استثناء بروی همه و بخصوص زحمتکشان مفتوح گردید و زمینه فراگیری تعلیم به همه میسر گشت .

ولی پس از آنکه به کمک و امر امپریالیزم و بخصوص امپریالیزم جهانخواار امریکا خلف دیگر مرتجعین سابق یعنی حفیظ الله امین (این دشمن الله و امین) بر سر پر فسادت رسید وضع تعلیم و تربیه هم مانند همه شئون حیات مردم ما دستخوش در همی و بر همی شده و این غول خونخوار حتی از محبوس ساختن اطفال معصوم منجمله شاگردان صنوف ابتدایی هم دریغ نورزید خانه ، مکتب ، اداره ، کارگاه ، فابریکه ، مزرعه و بالاخره همه چارا وحشت و ترس از دولت جبار امین فرا گرفت و کشور ما به يك زندان بزرگ تبدیل شد چنانچه بعد از عنو عمومی زندانیان سیاسی تعداد بیشماری از اطفال که محبوسین سیاسی بودند از حبس رها گردیدند و این داغ ننگی است بر جبین سیاه امین و پالشی .

ولی باز هم به با یمری مردم دلیر و آزاده‌ی افغانستان و به ابتکار زعامت انقلابی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سربرازی اردوی رهایی بخش کشور طومار جبر و فساد امین بتاريخ شش جندی ۵۸ درهم پیچیده شد و مردم ما یکبار دیگر با صمیمیت و برادری و برابری در فضای آزاد کشور به کار و یکبار انقلابی و وطن پرستانه پرداختند .

نظربه گذارش وزیر تعلیم و تربیه‌ی جمهوری دموکراتیک افغانستان تحولات چشم گیر و شگرفی بعد از پیروزی انقلاب ظفر مند کشور در ساحة تعلیم و تربیه نصیب مردم کشور ما شده است : فرزندان تمام افشار جامعه ، صرف نظر از ملیت ، جنس ، مذهب ، موصف اجتماعی در کسب معلومات از حقوق مساویانه برخوردار باشند . سیستم واحد تعلیم و تربیه تعلیم به لسان مادری رایگان بودن تمام انواع تعلیم و تربیه از مشخصات سیستم جدید مکاتب است .

آری همانطوریکه معو تبعیض و نفاق در همه ساحات حیات جامعه‌ی ما از طرف حزب و دولت پیگیرانه عملی می شود هکذا وزارت تعلیم و تربیه به عدایت مقامات بالای حزب و دولت و در ضد تطبیق ریفورم و افعالمترقی و انقلابی در کشور می باشد چنانچه در گذارش فوق این موضوع چنین ارزیابی شده است :

«در حال حاضر فعالیت های دامنه داری در جهت ایجاد سیستم جدید تعلیم و تربیه آغاز بقیه در صفحه ۵۴



ناتوان پشت ناتوان باربود و توانابست هر دو آن

س - هر روز

# اطفال مصیبت زده‌ی جهان در چه حال اند زندگی‌های فاقد عدالت اجتماعی در شهرها وروستاها

ریشه‌های سرطانی بنایای ما قبل فیو دالی و فشارهای بی‌حد و حصر فیو دالیزم، بیداد و دسپوتیسم و لبرنگهای دولت‌های وابسته به فیو دالیزم و ارتجاع داخلی و امپریالیزم جهانی، سلسله‌های پر چرخه‌دوار بود بروکراسی فاقد فرهنگ و دانش و حفظ و گسترش سد‌ها روش‌های هزارها مظلومان سیاه حکومت‌های منحل و دستگام‌ها و موسسات چو شدند مربوط به دلالت و کمپرا تودان جوك صنعت

یغماگری‌ها و تاراج سیستم‌های دره‌های باز اقتصاد سرما به داری و پورزوازی ضد ملی و وابسته به انحصارگران جهان غرب، در پیشاپیش آن امپریالیزم امریکا، و در نهایت شدت و اوج‌گیری سرسام آور ما لکیت‌های خصوصی بر و سابل تولید در شهرها و روستاهای بر خسی از کشورها، چپاول هر چه بیشتر از مزد اضافی کار و بعضاً از کار لازمی از طریق ما لکیت و سیع و بی‌شمار زمین‌های حاصلخیز و مسالکیت زیر سایه‌ی شوم - فیو دالیزم، و ما لکین سرمایه‌دار، و سرمایه‌داران بروکرات که از دو سر خون توده‌ها را می‌مکنند، در پس از کشور های آسیا، افریقا و امریکای لاتین

ساخته‌اند گمی و حیات را آتقدر بر توده‌ها تنگ و دشوار و مصیبت بار و مرارت آور ساخته‌اند، و از تفاوت‌های اغراق آمیز زندگی این طبقات متضاد تا آنجا در سراسر جهان تشوشات و اضطرابان و بی‌نظمی‌ها و بی‌ثباتی‌ها بوجود آمده که دنیا را در مخاطر انداخته و صلح گیتی را بی‌استه تهدید میکند، کشور های صلح دوست و علمبرداران امنیت جهان در پیشاپیش اتحاد جماهیر شوروی و لگو شپا بی‌دست دشمن شیپور بیداری میزند، ولی ترساک سرما به داری

وما لکیت‌های بی‌حد و حصر خصوصی بروسایل تولید و نیروهای مولده، طوری استثمارگران را بی‌خود و بی‌هوش و مد هوش بر جا و مقام غیر انسانی شان میخ کوب نموده که خیر منافع خویششان نه چیزی می‌شوند و نه چیزی می‌نگرند، دیوانه‌های سرکش ثروت و سرما به که از خطرات آمال شوم شان جهان رنگین و زیبای ما در مساحت ملی و بین‌المللی سخت در تلاطم و بیقراری و اضطرابان افتیده، خود را به غفلت زده‌اند و مانند عنکبوت بی‌استه و پیگیر تا رها می‌تندو بر اعمال شوم و مکیدن خون توده‌های کشورها و سرما به‌های ملت‌ها اتمام میدهند.

الکتشافی و پیشرفت تکنولوژی، جهان ما را خیلی فشرده و قریب هم ساخته، ابتکارات گوناگون و دست‌رسمی بر وسایل اتوماتیک و متنوع الکترونیک در مساحت‌های مطبوعات و اطلاعات و همچنان وسعت و بینائی مطبوعات از نظر کمسی و کیفی، رشد افکار و اندیشه‌های مترقی بصورت عمیق و سطحی و نفوذ فلسفه‌ی جهان بینی مترقی، در رنگ و بود جوان معشری آرزوهای زندگی بهتر و انسانیتر، آزاد و مرفه را در شهرها و روستاهای بی‌سی از کشورها دامن زده و دارد میزند که این دامن خوردن‌ها نهادها و ضمیرهای انسانهای

استثمار شده‌ی قاره‌های اعظم را رزمندگی و مبارزه آید یا لوزگی توأم با انتقام جویی مثبت و آسما می‌بخشد، از عمق در سطح و از سطح در عمق را می‌دهد، این حکم تا ریش، کارگران، دهقانان و رنجبران را به منظور دگرگونی‌های زیربنای اقتصادی و اجتماعی فرهنگی و کلتوری در تکاپو و تلاش انداخته و روند تکامل مسل تاریخ را تسریع‌بسته‌اند. دیگر شر و ش

آزادی‌ها، برادری‌ها و برابری‌های اجتماعی گوسها و چشم‌های پسر، دهند گمان متمکن را بی‌هم باز کرد می‌کند، بعد از این حتی روستای‌های زیر چکمه‌های فیو دالیزم نمیتوانند در مشکلات و نا مساعدترین شرایط حیات قناعت ورزند، چه رسد به کارگران و زحمت‌کشان شهری در شهرها. استثمارگران بهره‌کش به این حقیقت آفتاب باید تن در دهند که این پروسه قانون تکامل تاریخ و جبر زمان و اصول فلسفه تحول و تغییر از مغایرت طبیعت است، طبیعتی که گاهی خارج از شعور و ذهن و ضمیر ما نیست، و نمی‌شود با شد.

شناخت همه‌جا نهای دشمنان نوده‌ها که بذات خود انگیزه‌های حرکت و جنبش و جهش متمکنان است از یکطرف و مساعد شدن روز افزون خطوط مواصلا، و سایل سهل‌ترایی و اسباب‌تران سپورتی به معیارهای ملی و بین‌المللی از جانب دیگر سبب شده است که روستای‌ها، به خصوص نسل جوان و روشن آن از شرایط نامساعد و دشوار پستاییکه استثمارگران و بهره‌کشان بوجود آورده‌اند و به اسلوب‌های منسوخ و

کهنه و فرسوده سد راه هستند سر باز زندگی و دلیرانه و هوشیارانه عبور کنند دهیه‌ها و تلخی‌ها و مرارت‌های آنرا که ناشی از سود خورد کننده‌ی ملاکین و ستم فیو دالیزم بود. است ترک کرده‌اند شهرها، در پیش گیرند. در حالت کنونی عوام مل و

اسباب و انگیزه‌های کلی همچو روستای‌ها بسوی شهرها، نا برابری‌های خیلی محسوس و تفاوت‌های بی‌حد و حصر اجتماعی و شیوه‌های کمیت سیاه و نا ریک متکی به فیو دالیزم است که بدون

شک ما به درد سر، مشکلات گوناگون، اضطرابان و تشوشات و پرا بلم‌های بغرنج شده که جلو آن بیچ صورت از طریق بخش‌اندیشه‌های کهنه و فریبده میان تهر رو بنا بی و چاره‌های سطحی بنا سی از سیستم‌های سرمایه‌داری به شیوه‌های امپریالیستی ضد ملی و ضد منافع قاطبه توده‌ها گرفته شده نمیتواند.

جلو این وضع نا هنجار و هولناک زندگی‌های نا ریک را که دارد راه تکامل تاریخی را بر سرعت می‌پیماید جز انقلابات اجتماعی و گذار بسوی مرحله ملی و دموکراتیک که در مساحت اقتصادی سکود دولتی پیشاهنگ آن می‌نماید، و پروسه شیوه اقتصاد در همتا بی شده روستاگر حیات مانی ملت‌ها میگردند راه و چاره برای کشور‌های زیر بهره‌کشی فیو دالیزم و سرمایه‌داری لجام گمیخته وابسته به امپریالیزم جهانی دیده نمیشود. گروپ‌ها، جمعیت‌ها، احزاب و حلقه‌های با دانش مترقی که خصلت و ماهیت، ارتباط و وابستگی ارتجاع و استثمار داخلی و خارجی را در پر تو جهان بینی علمی و اندیشه‌های مترقی بصورت سالم ترک



تر حیات بسر می برد، و پیوسته با گرمسنگی،  
چهل، فقر و مرض دست و پنجه نرم می کرد  
مغلوب این آفات می شد.

در آن زمان ها میان مفت خواران  
و اولین نعمات مادی جامعه ای ما حد  
فاصل صریح و روشن وجود داشت و لی  
نسبت عقب ماندگی زیاد و عدم موجودیت  
گردان پیش آهنگ زحمتکشان این حد  
فاصل به صورت عملی به مردم شناخته  
نشده بود و این کار برای اولین بار در  
جامعه ای ما با تأسیس گردان سرسپردگی  
زحمتکشان حزب قهرمان و زنجیر شکن  
دموکراتیک خلق افغانستان، صورت  
گرفته قبل از پیروزی انقلاب شکوهمند شور  
طبقات و اقشار جامعه ای ماعدا تا اینها  
بودند.

۱- فتو دالان، فامیل سلطنتی و در  
باریان، پیروگران فاسد، کمرها-  
دوران (دالان تجارت امیر یا لیستی)  
و غیره که به مشکل می توانستند پنج درصد  
جامعه ای ما را بسازند، ولی همه نعمات  
مادی و معنوی جامعه در خدمت شان  
و در اختیار شان بود. پرواضح حیات شخصی  
خود طبقات حاکمه مرتجع تا اندازه ای در  
گذشته ها روشنی انداخته شده در اینجا  
به ارتباط موضوع وضع حیات پر تنعم  
اطفال شانرا می نمایم.



اینست نمای از طفل و مادر در تحت تسلط رژیم های فرتوت گذشته.

الف : ادیب

# اطفال امروز خوهان

## بهر روز

همانطوریکه خود این مفت خواران در  
کمال ناز و نعمت بسر می بردند اطفالشان  
پشتا به نور چشمی های طبقات حاکمه  
از همه امکانات حیات مرتفع و آرام و  
پر ناز و نعمت برخوردار بودند. بعد  
از آنکه درین فامیل ها طفلی بد دنیا میامد  
همه و سایر امکاناتی که قبلا آنها  
شده بود برای شان موجود بود. دکتر،  
دوا (بداکتر) و دوا که اصلا محتاج نمی  
شدند زیرا محیط سالم صحی متضمن صحت  
و عاقبت شان بود ( معلم، مدرسه های  
خاص و غیره همه و همه در خدمت شان  
بود بر بی های طبقات حاکمه اکثر برای  
بدنیا آوردن طفل خود روانی خسار می  
شدند تا در کلینیک های مدرن و به قیمت  
دستریج زحمتکشان نور چشمی را بد دنیا  
آوردند.

و بی بی جان هم بعد از فراغت از حمل چند  
صباحی را به تقریب و رفع نجات پیر دازد  
که درین کار مطلب مهم دیگری هم  
نپخته بود و آن اینکه مقادیر وسیع  
قاجاق و مال التجاره را نیز با خود برای  
فروش و تحویل پول آن در بانک های  
کشور های غربی، می بردند، و آقازاده هم  
نوریه ای ابتدا فی مکتب را در مدرسه های

پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک شور  
عصر به ی گنج کننده و پر باد دهنده ای  
بود بر پیکر فرسوده فتو دالیزم و ارتجاع  
داخلی و امیر یا لیزم و ارتجاع بین المللی  
درین منطقه جهان. پیروزی این انقلاب  
شکوهمند نه تنها نوید الهام بخشی بود  
در جهت رها کردن زحمتکشان و کلیه وطن  
پرستان و آزادی خواهان بلکه حیثیت  
بین المللی کشور را نیز دو چند ساخت  
و به جهانیان این حقیقت نمودار شد که  
کوه های هندوکش و پامیر با با  
وسپین غر، سرزمین وادی های آمو،  
هلمند و ارغندا ب، سرزمین عقاب های  
بلند پرواز اینک در صف آن کشورها  
قرار دارد که صدقه در صدد سر بلندی  
و بهبودی خلق های شان و صلح جهان  
مبارزه و پیکار اند. برای بهتر فهمیدن  
این تحول شگرف نظری به عقب میاندازیم  
به دوران های سیاه و چینی استبداد  
فتو دالی و سلطنت های دست نشانده و  
منحط. در آن زمان ها که فقر و مسکنت  
تبعیض و تقاضی بر مردم غیور ما پدید می  
کرد و کاخ نشینان خیره سر و زمامداران  
تن پرست لحظه ای هم در فکر وطن و  
مردم نبودند طفل سر زمین ما از همه بد



دکترهای پیشرفته و مترقی اطفال از کمک های وسیع صحی و آموزشی برخوردارند



غولان کلي تياري په غيز کي ليو لي و  
 تبا چي شپي هوا سره ليو لي وه او له  
 لري ديوسهسي غباد وهي تيا ري کو لي  
 سکوت ما تلوه .  
 اسلام په بیره له خو په را پا خيد ،خري  
 وهي سترگي لي په خپر وو مو بنلسي او  
 داوږده اړمسي له کينلو سره يي شاو خوا  
 سترگي په تياره کي و غړ و لي . دخپل  
 کنزو دور عثمان خوا ته ورو خکيده ، په  
 او و ې و يسي وپسوراوه وروپسي و ر نه  
 وويل :

عثمانه ! ... هي عثمان نه ... پاخه...  
 عثمان سترگي پرانيستلي نورور ډنگري  
 غيږي نه يي خپر خپر و کتل او پداسي  
 حال کي چه په زيرو پند و گو نو يي خپله  
 لسپي نکه سره بیره گروله په خي  
 کتينا ست وي يو بختل :  
 -خه وايي ؟  
 سبا خه ليمه شپه ده ... خراغ ولگوچه  
 نا وخته کيږي .

عثمان دهمدي خبري له اور يد لو سره  
 سم له خاله سره وغوريد او د کسولي  
 پسي کتچ ته د خراغ در اختلو لهارووهي  
 شو ، خراغ لي را واخيست ، و لي لگا وه او  
 بیره خپلي بستري ته راو خکيده . اسلام  
 دلاس او سترگو په اشاره خه ورو پو هول  
 او عثمان ديو هيد لو په علامه دسر له

نيو رو لو سره سم دغسي چوپ او په  
 ډير احتياط د شير جان دبستري خوا ته  
 ورغی ، ساه يي ښه کړه ، غوز و نه يي  
 ورو دهغه خوانه وريژدي کړ ، خو  
 لسپي شيبی لي همدسي غوږويو ، وروسته  
 له هغه بیره نه اسلام ته را غي او ور ته و يي  
 وويل :  
 -سپه خوازه خوب ويد ه دي ...  
 اسلام خواب ورکړ :  
 -سمه ده .

او ددي خبري له کو لو سره سم يي له  
 ملاخه ټولي الوري گلداره دستمال خلاص کړ ،  
 ددويو خولي چن بنالونه يي تري داوويستل او  
 مخي ته يي کتيناو دل . عثمان هم دغه کار  
 وکړ او پس له هغه دوايو يو خاي دخپلو  
 دويو په شمير لو شروع و کړ ،  
 دوه واره يي په ډير غوراو پا ملر نه رو يي  
 و شمير لي ، وروسته له هغه يي له جيونو  
 خخه خه نو ري رو يي هم بړي و ر زيا تي  
 کړي او پيا يي هم يو وار ټولي دويو دتريم  
 خل لپاره و شمير لي . له دي کار سره سم  
 ددوايو سترگي له شو قه وخليد لي او  
 عثمان په ډير خو پسي وويل :  
 -زما خخه غولهي يوو لس زره او دري  
 سوه رو يي دي .  
 -اوز ما هم پوره غورلس زره او خلور  
 سوه .

دوايو په مينه و خندل او اسلام زيا ته  
 کړه :  
 -خو نه يي پنځه و يشت زره او اوه سوه  
 رو يي کيږي ... که خنگه ؟ ...  
 عثمان له خوښيه لاسونه سره و سروويل  
 اود گوټو په شمير لومي شروع و کړه :  
 - يعنې بس دوه زره او دري سوه روپسي  
 لانوري هم په کار دي ؟  
 او اسلام ور جو خه کړه :

هوا... او وروسته له هغه په ډير زر په  
 خپر خپل وطن او ټاټوبي ته ستانه شو .  
 دعثمان سترگوته خپل گروښوي خنگه او  
 نوي کوزده ليغه ودريد له ، سوډا سويلي يي  
 وکيښ وي ويل :

همدسي دي لالا ... که دخداي رسا زه  
 ډير زړبه انشالله له خواږيه خلاص شو .  
 دايي وويل او په ډير شوق يي دخپلو ورغويو  
 ټناکو ته خپر خپر وکتل . اسلام له خوښي  
 او اميدواري خخه په ډکه موسکا وويل :  
 - هي هلکه زرشه چي شپه سبا شوه .  
 او په چټکي سره يي په دستمال کسي  
 ددو ييو په بيجلو شروع و کړه . دوايو  
 دويي بیره نه په دستمال لو نو کي تر ملاوو  
 وټي لي ، خراغ يي سر کړ او په خپلو خايونو  
 کي پر يو تل .

د کلي له بړي خوا د سپي دغياږغ لاهل  
 غسي په وده غمجنه کوټه کي خپریده .  
 \* \* \*  
 سهار لمانځه مهال چه دشپوک د سر  
 چنسي چر گا نو يو بل ته ديداري ډ غوټه

دغلي ؟ ...  
 او عثمان دسپاه اسو يلي له کينلو سره  
 په مات زده خواب ورکړ :  
 -په لالا ... هغه دهلکوب شو نو له نه  
 دي را پاني ... دژوند تر خو چننا ت زده له

# فراری قاتل

(اکير پری)

دي را پري ايښي ...  
 دايي وويل ، سر يي کينه و اچاوه او  
 دري و اږه همدسي په چو پتيا کي ټوب  
 په مخه رهي شوه .

شا و خوا زده وپولکي سکوت حکمفرما  
 و ، چو پتيا هري خوا ته لمن غو ږو لي وه  
 او هغوي دري واپو همدسي په چو په خو له  
 مخ به وډاندي گا مونه اخيستل ...

اسلم او عثمان دخپلو سره يو مخاي کړيو  
 دويو په فکرونو کي لا هو و ، خپسل  
 کور او ملک ، دډيرته مستبدلو اميدواري  
 يي زړونو ته خوښي او قوت ورباخښه ،  
 دخواږيو او سختيو لاز غملو ته يي هغول او  
 په ټنگليو ټنگليو چو رتو نو کي يي ډويول .  
 هغوي په خيال کي خپل کلي ته تللي وه ،  
 پتي او خنگي يي له گروي خخه خلاص  
 کړي و ، او عثمان خپله نا وي کور نه  
 را د ستلي وه خوي شي و ورغی پسي  
 ودرسه نيرو لي او ...

کول او شپي وهلي ستوري لا يو يو په پراخ  
 آسمان کي په خليد و وه ، د ملک جيبسل  
 دري واپه مز دوران اسلام ، عثمان او شير  
 جان دهر ي ورغی په شان له خو په پاخيدل  
 په بیره يي دکار مسا مانو نه او نور ضروري  
 شيان په خا ددو نو کي سره تلو کړه اوله  
 کلي خخه بېر دهنجو ټولو لو لپاره را ووتل  
 دکلي په پای کي يي د نري په و ټيو سټ  
 لښي په غاړه د معمول په شان لمونځونه  
 او او د سوله و کړه او وروسته له هغه  
 دري واپه په چټکي او چوپه خوله په  
 خپل کار پسي رهي شوه . هوا لا ټيا شته  
 تياره وه او زمري دميا شتي سپا ريني سري  
 وږ مي زړو نو ته خاص حالت او جذب  
 وربښله . عثمان پورته آسمان ته و کتل ،  
 ديوه يوه خليد و نکيو ستو ريو په ليدلويي  
 مينه او خوښي حس کړه او سري پسي  
 داوږدي ساه په کينلو له صا لي هوا خخه

خو شمير جان په زده کي دنوي شواهد  
 په خلاف عجيب شو رما شور او اډونو پرباؤ ،  
 راز راز چو د تو لو په سر اخيستسي و او  
 زده يي دډار او ويري خورونکو منگو او  
 ورمښود ، يي شميره يو بښتي لي په سره  
 لحظه کي سرته ورتلي ، غولدي همداسي  
 لاخواپه دغني د تارونو په شان د هغه له  
 زده با ندي را چا پير يد لسي او په  
 يوه گنگه خلق تنگي کي يي لا هو کاوه...  
 نه يو هيد ه چه خه و کړي ، خه و نه  
 کړي ، په حيرا لي کي ټوب دغسي خوند  
 سر له عثمان نوي سره په مخ روان و ،  
 په زده کي له خانه سره ډ غيد ه او له  
 خپلو يي شميره اندېشو سره يي چل کاوه  
 په يوه عجيبه دوه لاري کي گير را غلي و ،  
 نه يي خه کو لو ته زده ښه کو لا ي شو  
 او نه يي دهغه پر پښو دل په خان زغملای  
 شوه ، خوځو واره يي شيطان لا حول کړ ،  
 خو نه ، هيڅ فا يد ه يي نه کو له ...  
 بيگا شپه يي دغسي ليغه ستر گو ته نا

ويدله ، غو نم شيان يي يو يو له مغزه  
 تيريدل ... په حيراني يي شاو خوا سترگي  
 وغړ و لي او يي اختيا ره يي تر ز بسی  
 لاند ي تکرار کړه ! پنځه و يشت زره او  
 اوه سوه روپي (هه...) په زده يي ډويړي او  
 اميد لري را تاو شوي سر يي کښتواچلوه ، بیره نه  
 په خپلو اند يښنو کي ورک شو ! پنځه  
 ويشت زره او ... يعنې اوه سوه رو پسي  
 لاز پاني ؟ ... هن ؟ ... بيا يي زده ور ته  
 ودريديد ه خو بیره ته يي ډير زر زده غت  
 کړ ، تيري زماني ور په ياد شوي ، په زده  
 يي غسي او خپگان جاله و کړه او په پراخ  
 تند ي يي گو نغو کړ پسي وو بستلي ، په

خلق تنگي يي سر پسي او کيني خوا ته  
 وښو راوه ، دليو لي په شان يي په  
 بیره او غضب له خا نه سره وو يل : (نه...  
 نه...)  
 او په چټکي يي خو گا مو نه وا خيستل

بيگا شپه ور په ياد شوه ... بيگا شپه  
 ويښ و ، تر سهاره ويښ و او په خپلو  
 غوږو يي و اور يد ل چه اسلام عثمان ته  
 وويل : (غولهي پنځه و يشت زره او اوه سوه  
 روپي کيږي ...) په خپلو غو ږو نو نسي  
 دنوتو نو شمير لوږغ او ريد لي واپه  
 زده کي يي له اسلام نوي سره يو خاي  
 رو يي شمير لي وي ...  
 دلبر دلبر لي وډا تنگي له خبر يد لو سره  
 سم نوي هم خپل مخاي ته و رسيدل . مخي  
 ته پرا خي لمني او زر غونو ددو غيز خلاصه  
 کړي وه ، ډيره ټنگلي سيمه وه ، صا فسي  
 هوايي زهد له په وجدا و حرکت راو ستل  
 او زر غونو ټنو يي دسبا وو ن وږ مو نه  
 په غنو اچو لو سري ته بیره نه خوا لسي  
 او چو ش ور پا خښه .

له هغه یې دلپسو کوي ، مسکر او دتحقیقاتو  
ټول سا مالونه تیار کړه او له شیر جان  
څخه تحقیقات پیل شو، شیرجان دتحقیقاتوپهلمې  
سر کې منکر و خو ترو هلو ټکو لو لاندې  
آخرسیرې لاری ته راغی او اقرار شو . د  
ولسوال او قوماندان صاحب ټو لو پوښتنو  
ته یې دپښتیا نی خوا بو ته ورکړه ، داسلم  
او عثمان د ټو لو ټو له کیسه یې لحظه

په لحظه په تحقیقاتو کې وویل او په داسی  
حال کې چه غوللو صورت یې دډار او وهلو  
به سبب ور ته ریز دیده ددغسی خو د ند  
سر په خپل ځای و لو ید .

ولسوال صاحب چه له ها لمړی ور ځسې  
لاپیر ور ته په قارو په شیر جان و رمنه  
کړه، دزده له اخلاصه نی دهغه په ټکو لو  
پیل وکړ او سپکی سپکی ښکتځلی نی ورته  
پیل کړی . ښه یې ولکاوه او ورو مننه  
له هغه یې په داسی حال کې چې ډیر یری غاړی  
رکونه له قاره شخ شخ دریدلې وه اوسترگی  
یې د وینو د پیا لو په شان تکی سرې  
او وپښتې وی په خپل ځای کښینا ست ،  
سر یې را پسور ته کړ او په ډیر قار یسې  
ورچیفه کړه :

آخر... آخر ولی دی نا حماقت وکړ؟  
او شیر جان چه دولسوال دخبری په  
معنی ښه نه و پوه شوی ، سر یې کښته واچاوه  
په ډیر مات زده یې وویل :

صاحب که ته هم وای همدسی دی  
کول ...  
سر یې خواشینی سترگی یې مخکې له دی  
چه و لسوال دی څه وویلائی شی په کول  
کې ور غولوی او زیات ته یې کړه !

دیدا رلس کما له کیرې چه ښځه لرم  
خو دولور رو یې می یې لار اوسه ور پوره نه  
کړی ندی تر او سه یې کور داری په  
لاس نه ده را کړی ... هر څه چه می  
وکړه ونه شوه ... بله چاره نه وه ...  
او صاحب ، بله هیڅ چاره نه وه را پاتی ...

ولسوال صاحب له دی پښی څخه ډیر  
په قار و ، په کلکه یې قوماندان صاحب  
ته ابر و کړ چه که له ځمکې وی که له  
آسمانه ، حما به شیر جان دده حضورته  
راولی چه بیانو دده په اصطلاح دی ښه  
سم ور سره جوړ شی ... قوسا دنان  
صاحب پښه په ځمکه ووهله ، ولسوال صاحب  
ته یې دزده له کومې وعده او ډاډو ورکړه  
او په شیر جان پسې یې لته پیل کړه .

ولسوال صاحب له دی پښی څخه ډیر  
په قار و ، په کلکه یې قوماندان صاحب  
ته ابر و کړ چه که له ځمکې وی که له  
آسمانه ، حما به شیر جان دده حضورته  
راولی چه بیانو دده په اصطلاح دی ښه  
سم ور سره جوړ شی ... قوسا دنان  
صاحب پښه په ځمکه ووهله ، ولسوال صاحب  
ته یې دزده له کومې وعده او ډاډو ورکړه  
او په شیر جان پسې یې لته پیل کړه .

ولسوال صاحب له دی پښی څخه ډیر  
په قار و ، په کلکه یې قوماندان صاحب  
ته ابر و کړ چه که له ځمکې وی که له  
آسمانه ، حما به شیر جان دده حضورته  
راولی چه بیانو دده په اصطلاح دی ښه  
سم ور سره جوړ شی ... قوسا دنان  
صاحب پښه په ځمکه ووهله ، ولسوال صاحب  
ته یې دزده له کومې وعده او ډاډو ورکړه  
او په شیر جان پسې یې لته پیل کړه .

ولسوال صاحب له دی پښی څخه ډیر  
په قار و ، په کلکه یې قوماندان صاحب  
ته ابر و کړ چه که له ځمکې وی که له  
آسمانه ، حما به شیر جان دده حضورته  
راولی چه بیانو دده په اصطلاح دی ښه  
سم ور سره جوړ شی ... قوسا دنان  
صاحب پښه په ځمکه ووهله ، ولسوال صاحب  
ته یې دزده له کومې وعده او ډاډو ورکړه  
او په شیر جان پسې یې لته پیل کړه .

ولسوال صاحب له دی پښی څخه ډیر  
په قار و ، په کلکه یې قوماندان صاحب  
ته ابر و کړ چه که له ځمکې وی که له  
آسمانه ، حما به شیر جان دده حضورته  
راولی چه بیانو دده په اصطلاح دی ښه  
سم ور سره جوړ شی ... قوسا دنان  
صاحب پښه په ځمکه ووهله ، ولسوال صاحب  
ته یې دزده له کومې وعده او ډاډو ورکړه  
او په شیر جان پسې یې لته پیل کړه .

و درید لناه شیبه حیرا نی یو ووې ، بیرته  
یې خان سر و پور اوه او په کلکه داسلم  
خواه ورغی . اسلم د شیر جان دلپسو دڅ  
له اورید لو سره سم سر را پور ته کړ ، په  
مهربا نی یې ور ته وویل :  
سهی شیر جان ، څه کوی ؟ ...  
او شیر جان خواب ورکړه :  
سهیخ دغسی ... نسوار دوسره دی که  
په ؟ ...

دایم گذارونه هم په ډیره بیره یو په بل  
پسې په سر را کښته شوه و دغسی پسې  
حر کته یې په ځای و غور ځاوه .

شیر جان په داسی حال کې چه له  
ډاره ټکی سترگی یې په کسپری کسې  
څخه را و تللی وی او په ډیره وار خطا یسې  
یې شاو خوا څارله ، دې حر کته او په  
وینو کې لژد اسلم د چنازی څنگ  
کښینا ست ، په بیره یې د هغه په کر خته  
ملاکو تی په حر کت و اغلی ، دوو پسو  
گلداره اناری دستمال یې تری را خلاص  
کړ او په چکری دشتمان په خاورغی .

په عثمان مظلوم یې هم داسلم و رخ  
را وستله او دهغه له ملا څخه تړلی درویدو  
پیل وکړ او په هم تری راوا خستل . له دی  
کاره چه را خلاص شو نو دوه پښی یسې  
خپلی او دوه یې نور کړی او په مننه  
یې دپښی لار په څکې واچوله ...

دغی ورځی په سبا کلیو او داسلم او  
عثمان په وینولې یې چنازی پیدا کړی ، په  
غولم کلی کې یو دم شور ما شور او هنگامې  
جو پی شوی ، هر ه خوا گو لگو مس  
پیل شوه او په هرلوری دته ډ نهوری خوری  
شوی چه : داسلم او عثمان یې و زلی دی ...  
چا ... ولی ؟ شیر جان ... څخه شو ...؟  
ونښید ... او ... او ...

خبره تر خان او حکومتی پوری ورسیده  
او حکومتی په ډیر زیار د شیر جان ښه  
پیل کړه .  
ولسوال صاحب له دی پښی څخه ډیر  
په قار و ، په کلکه یې قوماندان صاحب  
ته ابر و کړ چه که له ځمکې وی که له  
آسمانه ، حما به شیر جان دده حضورته  
راولی چه بیانو دده په اصطلاح دی ښه  
سم ور سره جوړ شی ... قوسا دنان  
صاحب پښه په ځمکه ووهله ، ولسوال صاحب  
ته یې دزده له کومې وعده او ډاډو ورکړه  
او په شیر جان پسې یې لته پیل کړه .

دوه ورځی په ډیره بیره یوه په بله  
پسې تیری شوی او ددیرمی ورځی په ماژدیگر  
لاس او پښی تری شیر جان و لسوال  
نراوړل شو ...

ولسوال صاحب له دی پښی څخه ډیر  
په قار و ، په کلکه یې قوماندان صاحب  
ته ابر و کړ چه که له ځمکې وی که له  
آسمانه ، حما به شیر جان دده حضورته  
راولی چه بیانو دده په اصطلاح دی ښه  
سم ور سره جوړ شی ... قوسا دنان  
صاحب پښه په ځمکه ووهله ، ولسوال صاحب  
ته یې دزده له کومې وعده او ډاډو ورکړه  
او په شیر جان پسې یې لته پیل کړه .

اسلم و خندل وی ویل :  
- هو... دشومره خو شته چه متغابنې  
پری کرخت شی .

لناه شیبه جو پشو، وروسته له هغه  
یې په داسی حال کې چه ستری کوی په  
جیب کې داسوا رو په ټ پللی پسې گر خولی  
ووېل :  
- څو واره یې درته وویل چی مس په  
دنی غا ښ چاره دی له کیری . ور شه  
ته او دهمیشه لپاره یې خان له سره خلاص  
کړه ... خو په ، هیڅ دی زما خبره وا هم  
نه ورید له ... او داندی اوس نو په عذاب  
ورسره گر ځی ...

شیر جان چه دغسی په شمیر لیوگامولو  
په مسخ ور ته ، په ډیر تکلیف و خندل .  
اسلم ته ور لیژدی شو ، سلام یې ور واچاوه  
وی و یل :  
سوالله که دی بده و یلی وی ... چه  
کلی ته ورسید و انشا الله چاره به یسې  
وکړم .

او وروسته له هغه یې په داسی حال کې  
چه سترگی شا وخوا په عثمان پسې رغولوی  
له اسلم څخه ایز نصوار په ورغوی کسې  
واخستل تر شو نه یې لاندی کړه او اسلم  
ته لیژدی په یوه لویه ورته کښینا ست .  
اسلم خو شیبی نوری هم له شیر جان  
سره خبرو تیری کړی ، پس له هغه یسې  
بیرته سر کښته واچاوه او په کار لگیا شو  
اسلم خپل کار کاوه او شیرجان په خورابې  
تابی لفظی شمیر لی، خو لندی شیبی یې نور  
هم دغسی په خپل ځای تیری کړی او وروسته  
له هغه یې په داسی حال کې چه تیره کلنگ  
لاستی په خپلو ریز دینو لکو لا سو نو کړی  
مینود ، داسلم خوا ته ورغی ... لاس یسې  
پسورته شوه ، د کلنگ تیره څو که په هوا  
کې و بر پښید ه او په ډیر شدت داسلم په  
سر را کښته شوه، اسلم ووه جیغه له خولی  
ووښته او مخکې له دی چه خان سره وپور  
ولای شی ، شیر جان دکلنگ توهم او

په یوه عجیب حالت کې اسیر و ، وارخطا یې  
ویری او امید واری دری واپو یو ځای په  
خان مشغول کړی و او له ده څخه یې د  
کار لاری چاری ور کولی . په خلق تنگی  
یې خت و گسراوه ، بیا یې سر کښه  
واچاوه او په فکرونو کې ډوب شو . خوشیبی  
نوری هم همدسی په مننه یوه په بله پسې  
تیری شوی او آخر شیر جان خپل خوځ  
تصمیم و نیو ، په کلکه یې له ځانه سره  
ووېل :  
(خما ... هو ، حما با ید چه دغسی  
وکړم ...)

او سر یې را پورته کړ ، اطراف یسې  
له نظره تیر کړه ، ښا یمته ډیره لار هسې  
خوا یې اسلم تر ستر گو شو چه یوازی ،  
په نه ستری کیلو لکی ټول په کار لگیا دی  
او سر یې کښته پری غولند دی خو لندی  
لحظی یې څیر څیر و رته و کتل ، له  
ځانه سره یې وویل : ( با ید چه ور شم...)

او په بیره د هغه په خواو دهی شو، همدسی  
په جو په خوا اوله شور ما شوره په ټک  
زده داسلم په خو اور روان و ، زده پسې  
ډار او وارخطا تی مینود او تر شور لاندی  
په تری لناه غاړه یې دخو لو لیکه چاری  
وه ، حلق یې وچ کلک و او ژبه یې دوج  
لرگی په شان په خوله کې تاویده .

داځای دری واپوته اشنا و بیا په تیره  
اسلم او عثمان ته خو بیخی رو ښا نه وچه  
له شیر جان څخه ښایسته ډیره موده  
مخکی لاهم هندی ځای ته را تلل او غولند  
ورځ یې په کار په کښی تیروله دشره دراختی  
لمنی په سر کې دمعمول په شان سره پیل  
شوه، اسلم نیس لاس ته و خو خیسند ،  
عثمان مخامخ دهی شو او شیر جان په  
هندي تړدی شا و خوا کی دهغو په لته پیل  
و کړ . لحظی په بیره یوه په بله پسې  
تیر ید لی ، اسلم او عثمان په خو ښ زده  
او ډیره مینه خپل کار کاوه او شا و خورابې  
هنجی ټولولی ، خو د شیر جان په زده کی  
لاها غسی غو غا بر پاره او هر څه چه یې  
کول دی لغتی چور نو یو یو شیبی آرا  
ته له پر پښود ) وار په وار یې اند پښته  
ا وتلوسه ډیر ید له او هر گری یې  
په زده باندی جو وتولو او لا چاری منگولی  
لښگولی . حیران حیران یې شا و خوا  
کتل ، هیڅ نه پوهید ه چه څه و کړی ؟  
په یوه عجیب حالت کې اسیر و ، وارخطا یې  
ویری او امید واری دری واپو یو ځای په  
خان مشغول کړی و او له ده څخه یې د  
کار لاری چاری ور کولی . په خلق تنگی  
یې خت و گسراوه ، بیا یې سر کښه  
واچاوه او په فکرونو کې ډوب شو . خوشیبی  
نوری هم همدسی په مننه یوه په بله پسې  
تیری شوی او آخر شیر جان خپل خوځ  
تصمیم و نیو ، په کلکه یې له ځانه سره  
ووېل :  
(خما ... هو ، حما با ید چه دغسی  
وکړم ...)

استاد سر آهنگ رادخانه اش دیدار میکنیم خانه بی که برای رسیدن به آن باید چند کوچه برگرد و خاک و دارای جوی های لوش برعقب مسجد جامع چمن گذر شود ، وقتی دروازه منزلت را که با رهنمایی چند طفل و نو جوان یا فته ۱۱ میکوبیم ، پسر بچه ده دوازده ساله بی درپ را برویم میکشاید و بی آنکه حرفی بزنیم بگوید از همانجا صدا میکند که از مجله ژوندون آمده است و چند لحظه بعد استاد که معلوم میشود به اساس وعده قبلی در انتظارم بوده است برایم خوش آمدید میگوید و دروازه اتاقی را برویم میکشاید استاد برای چند لحظه مرا تنها میگذارد و من نگاهم بروی فرش، دیوارها ، قفسه ها ، قاب های عکس الماری و هر آنچه در آن اتاق به چشم میخورد خیره میماند - چرا که اینجا در مجموع نمایی از سطح زندگی و مقدار رفاهی است که استاد توانسته است در برابر سال هازحمت کشی وده ها افتخار معنوی ای که برای مردم خود ارمغان داده است بدست آورد .

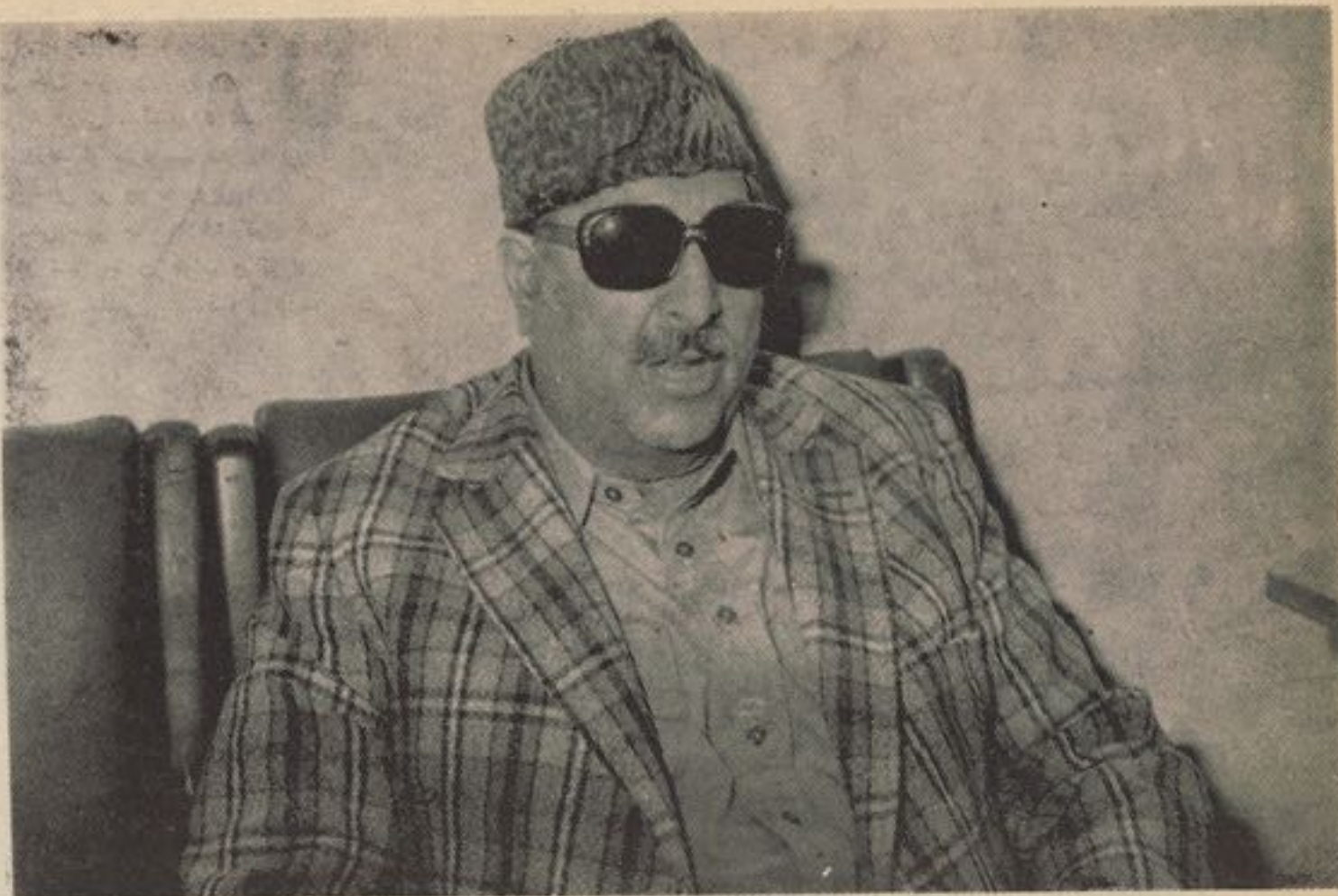
در فضای اتاق غروری در فکر نشسته موج میزند ، قاب های عکس که هر کدام خاطره و یادبودی از زندگی استاد و یانشان های افتخار وی را در آغوش کشیده اند روی دیوارهایی که رنگ سپید آن به مرور به زردی گرایده است خود نمایی دارند و کلم های که در گذشته خوش رنگ بوده اند با نقش های زیبای خود روی کف اتاق افتاده است و چار طرف اتاق تو شک ها و پستی ها جای گرفته اند .

استاد وارد اتاق میگردد و ظرف چای را پیش رویم قرار میدهد ، خسته به نظر میاید و نفس تنگی آزارش میدهد . روی توشک در کنارم می نشیند و جای تعارف میکند . گفت و شنود را با وی آغاز میکنم و میپرسم :

استاد درجمل ها و گفت و شنود ها بی که موسیقی دانان و یادست اندرکاران موسیقی در مطبوعات و یا رادیو به عمل میاورند مادر باره موسیقی افغانستان با دو نوع نظر متفاوت دوبرو هستیم نخست اینکه موسیقی کشور ما چه در شکل بومی و چه در شکل کلاسیک خود از موسیقی هند مایه و ریشه دارد و نمیتوان آنرا موسیقی با خصوصیات مستقل به شناخت گرفت و دیگر اینکه موسیقی کلاسیک هند اساسا در کشور ما زاده شده و بعد به وسیله امیر خسرو دهلوی به هند انتقال یافته و در آنجا با توجه به اینکه موسیقی جزء مراسم مذهبی به شمار میاید زمینه رشد و انکشاف فراوان یافته و به موقف امروزی خود رسیده است .

در حالیکه در این جا شرایط به گونه بی بوده که غنای مردم مانع شگوفایی آن شده که در هر دو گونه ی این نظرات آمیختگی موسیقی افغانستان و هند تاکید میگردد - نظر شما در این زمینه چیست و کدام نظر را در مورد یاد شده قبول دارید ؟

امیر خسرو دهلوی یک نوع خاص موسیقی را اختراع کرده است که «خیال» نامیده میشود و پیش از این سبک و یا مکتب در هند نوع موسیقی رواج نداشت که «ههرت» نامیده میشود



گفت و شنودی کاملا اختصاصی با استاد سر آهنگ . از : ر ، دریا

# ... زین قلم حیرت حبابی گل نکرد

مروری بر زندگی استاد سر آهنگ :  
استاد سر آهنگ در آغوش خانواده دانش پرور پا به عرصه وجود گذاشت پدرش استاد غلام - حسین از دانشمندان بنام دوره خود در رشته موسیقی کلاسیک هند بود که اساسات علمی موسیقی مکتب امیر خسرو دهلوی را آموخت و خود شاگردان فراوانی را در این رشته به تربیه گرفت .  
استاد سر آهنگ نخست زبردست پدر به آموزش موسیقی پرداخت و آنگاه که در صنف هشتم درس می خواند به کوشش پدر که استعداد شگرفش را در زمینه موسیقی به شناخت گرفته بود ، غازم کشور هند گردید و مدت شانزده سال تمام را زیر دست استاد عاشق علی خان که یکی از چهره های شناخته شده و دانشمند بنام آن کشور بود به آموزش موسیقی کلاسیک به شکل علمی آن پرداخت تا خود پدر چه استا دی رسید و وارد وطن خویش افغانستان شد و ی از بیست سال به این سو در مسابقات بزرگ کشور هند که در زمینه موسیقی کلاسیک و با شرکت شناخته شده ترین استادان و دانشمندان بدان رشته دایم میگردید اشتراک کرده و مدال ها و عناوین فراوانی را از این مسابقات به دست آورده است که « سر تاج موسیقی » از پوهنتون لا آباد ، « کوه بلند موسیقی » از پوهنتون چندی گر ، « بابای موسیقی » از پوهنتون بمبئی ، و عنوان های « دکوری » « ماستری » و « پروفیسری » از پوهنتون کلکته در این شمار است .  
استاد سر آهنگ هم چنین بیست و یک مدال طلا تاکنون بدست آورده که هفده مدال از کشور هند ، دو مدال از کشور پاکستان ، یک مدال از شاروالی کابل و یک مدال نیز از رادیو افغانستان میباشد .  
وی مؤلف رساله « قانون طرب » میباشد که در زمینه اساسات علمی موسیقی کلاسیک هند به نگارش آمده و تاکنون شاگردان زیادی را در این رشته زیر تربیه و آموزش گرفته است .  
استاد سر آهنگ از بید لیست های کابل بوده و بیشتر سر و ده های همین شاعر را به آواز می خواند .



اجتماعی آن راه رشد و کمال خود را پیموده است - اما پاسخ به این پرسش کسه ریشه ها چگونه به وجود آمده اند مشکل است. چرا که ریشه های هنر بومی هر قوم به ریشه های فرهنگی آن قوم میرسد موسیقی از روزی که انسان در تاریخ وجود داشته است همراه انسان بوده منتها به اشکال گاهلا بومی و غیر علمی خود ورسیدن به این ریشه ها اگر محال نباشد غیر ممکن می نماید .

برخی از مسوولان امور موسیقی کشور در کلت و شنود های اختصاصی خود بازوندون این طور ابراز نظر کرده اند که مادر زمینه موسیقی کلاسیک عند استادی نداریم که بتواند شاگردان مکتب موزیک را تدریس کند آنها مدعی هستند که خوب نواختن ، خوب خواندن و خوب فهمیدن در موسیقی هر گز معنی این را ندارد که شخص معلم خوب هم باشد . این گفته ها و اظهار نظر ها جقدر از نظر شما درست یا نادرست است؟

تغیر این گفته ها نه تهادرست نیست بلکه مفاداری غرض آلود هم هست ، البته استادان موسیقی کلاسیک عند هیچ وقت به خود اجازه نمیدهند در مکتب موزیک درس بدهند چراکه آموزش موسیقی کلاسیک باید از خرد سالی

واژ سن هفت سالگی آغاز گردد و چند دهسال دوام آورد . در حالیکه شاملان مکتب موزیک از یکسو بزرگسالانند و از سوی دیگر مدت آموزش در این مکتب آنقدر کوتاه مدت است که حتی برای آموختن ابتدای ترین اساسات موسیقی کلاسیک هم کفایت نمیکند معیار های آموزشی در موسیقی کلاسیک عند آنچه که در مکتب موزیک مورد قبول میباشد فرق میکند ، یک شاگرد موسیقی نوع کلاسیک علاوه از دانش استعداد و آواز خوب و رهنمایی خوب باید فرصت کافی هم برای مشق و تمرین داشته باشد در «رتناگر» که یکی از تالیفات مهم در زمینه هنر موسیقی است گفته شده است که برای فرا گیری موسیقی کلاسیک به شکل کامل علمی یکصد و پنجاه سال عمر لازم است تا علاقمند موسیقی پنجاه سال بیاموزد - پنجاه سال مشق کند و پنجاه سال هم بنوازد و به این حساب فقط استعداد های شگرف و خلاق قادر خواهند بود موسیقی را در اساس و علمی بیاموزند .

شاگرد موسیقی کلاسیک عند باید با انواع راک های هفت سوره ، شش سوره و پنج سوره لقیه در صفحه ۵۳

آنها که میگویند موسیقی از افغانستان به هند رفته است اشتباه میکنند هم چنان آنها هم گسه اعتقاد دارند موسیقی ما هندی است دچار اشتباه شده اند .

آنها که دنبال رو موسیقی غربی شده اند فقط بی هنرانی اند که از موسیقی فقط تقلید را میدانند و مسخ آهنگ های دیگران را و آن را بنام کمپوز خود به خورد مردم دادن .

امیر خسرو دهلوی فقط موسیقی بزمی را جانشین موسیقی رزمی متداول در هند ساخت و این هرگز به آن معنی نیست که او موسیقی کشور ما را با خود به هند برده باشد . چرا که امیر خسرو خود موسیقی را در هند فرا گرفت .

بیشتر موسیقی رزمی بود، موسیقی که شامل آواز خوانی هایی از فتوحات جنگی و مدحیه ها و گاهی هم اجرای اشعار مذهبی میگردد که کمتر مورد علاقه مردم عوام قرار میگرفت و بیشتر در باری بود - یعنی را جاها و حکام و امرا آن را دوست داشتند .

امیر خسرو این شکل موسیقی را بزمی ساخت و اشعار عاشقانه را در موسیقی جانشین شعر های حماسی و رزمی قرار داد که تا امروز هم همین روش در یک سیر تکاملی اساسات موسیقی کلاسیک عند را میسازد. البته بعد از امیر خسرو سبک هوراک های دیگر هم مانند راک «غار» «سور پل» و «وزیلیف» اختراع گردید که در انکشاف موسیقی نقشی عمده دارد .

موسیقی بزمی که خسرو دهلوی به قول شما مخترع آن است آیا به هیچ وجه از موسیقی بومی افغانی که در آن وقت میان مردم ماریج بوده است مایه نگرفته و امیر خسرو آنرا با خصوصیات کاملا مستقل عرضه داشته است در این صورت راه موسیقی افغانستان از هند جدا میشود ، شما این نظر را قبول دارید ؟

شما اساسا با دو نوع موسیقی روبرو هستید موسیقی غربی و موسیقی شرقی - در موسیقی شرقی به خاطر زمینه های مشترک فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی در کشور های این منطقه ریشه های موسیقی کسان نیز مشترک است همانگونه که این مورد در کشور های غربی موسیقی غربی نیز صادق میباشد - اما این گفته هرگز معنی آنرا ندارد که اساس های موسیقی مادر سبک امیر خسرو دهلوی وارد هند شده باشد موسیقی مرز ندارد

اما خصوصیات زندگی جمعی هر جامعه در شکل های آن تبارز میکند . درست مثل چند دریا که از منبع واحدی سر چشمه گرفته باشند . اما راه هر کدام جدا باشد - در زمان امیر خسرو دهلوی موسیقی افغانستان از خصوصیات جدا گانه بومی و محلی برخوردار بود موسیقی هنداز ضوابطی دیگر ، اما ریشه هادر نهایت بهم می پیوست همانطور که اکنون هم همین طور است و همیشه هم همین طور خواهد بود .

امیر خسرو دهلوی فقط با ابتکار ات خسود توانست سبک نوی را ایجاد کند و موسیقی رزمی و مذهبی را به موسیقی بزمی و عاشقانه بدل سازد و او که خود موسیقی را به شکل



سرتاج موسیقی ما هنوز هم یرتاج موسیقی منطقه می توخشد .



یوسته بگنشته

هیل

## از تاریخ باید آموخت

جوانان دلیر وطن :

تاریخ کشور و مردم هندوستان را ازین سبب با کمی تفصیل بررسی کردیم که علاوه از گرفتن درس های آموزنده از آن ، تاریخ مردم هندوستان و تاریخ کشورها بخصوص در دو قرن اخیر خیلی بریکدیگر مؤثر بوده و شباهت هایی نیز دارند .

آوانیکه پای استعمار ، بخصوص استعمار انگلیس در آسیا بخصوص آسیای جنوبی باز شد و سایه شوم استعمار بر سر زمین افسانوی هند مستولی شده کشورهای منطقه بخصوص کشور قهرمان و سلطنتور ما افغانستان ازین استیلای ملوکوتی صدمه دیدند .

انگلیس بعد از آنکه هندوستان را با حیل و نیرنگ های بوفلمون اشغال کرد چون ازدهانیکه برکنج نشسته باشد باینز بینی زیادی اطراف این گنج را میباید تا کسی دیگر بر آن حمله نکند و او را ازین گنج شایگان محروم نسازد . ازدهای انگریز چون اطراف این گنج را بدقت ملاحظه نمود و تاریخچه آنرا بدقت مطالعه کرد و طریقرا که به گنج هندوستان خطری را مواجه میساخت مورد تدقیق قرار داد ، همانایگانه راهی که از همه بیشتر خطر داشت راه شمال غربی بود ، یعنی راهی بود که از کشور مایه هندوستان می رسید این تشخیص انگلیس بود و این تشخیص خیلی درست هم بود زیرا :

اولا هندوستان از طرف جنوب شرقی و غرب توسط بحر احاطه شده بود و هیچ خطری از آن طرف متوجه هندوستان شده نمی توانست که انگلیس در آنوقت قوی ترین بحریه جهان را در اختیار داشت در شمال غرب هندوستان هم کوه های سر بلبل کشیده همالیا قرار داشت و این خود چون سد بزرگی بود که هند را از گزند حملات مصوون نگه میداشت پس یگانه راه از شمال شرق بود و آنهم سرزمین افغانیا بود . ثابا انگلیس و تیکه تاریخ منطقه را بدقت مطالعه کرد بطوری در یافت که این مردم افغانستان بودند که در قرن ۱۱ در زمان محمود غزنوی بر هند تا ختند و بخصوص انگلیس بعد از مطالعه جنگ بانی پت و فتح افغانیا و بالاخره سیاست های زمان شاه ابدالی کاملا متیقن شد که گنج

هندوستان را تنها افغانیا تهدید کرده نمیتواند لذا برای حفظ ماقدم درصدد کشیدن نقشه های شوم و استعماری در قبال کشور ماند . این نقشه ها شامل سه مرحله و سه نوع بود در قدم اول انگلیس هادر قبال افغانستان به سیاست دفاعی و وسیعی پرداختند یعنی میخواستند که از ورود افغانستان به هندوستان جلو گیری نمایند و بعد از این سیاست انگلیس تغییر کرد و به سیاست تعرضی پرداخت و لسی باید دانست که سیاست دولت استعماری انگلیس در افغانستان خیلی غیر انسانی خیلی ظالمانه و سفاکانه بود . زیرا انگلیس آنقدر بر طعمه های چاق و پر فیض هندوستان گرم آمده بود که آنرا تقریبا مال خود می شمرد و برای محافظه آن هم پلان های بسیار طول المدت و خطرناکی را در قبال افغانستان طرح و تطبیق نمود . انگلیس هادر مورد افغانستان می دانست که نمی شود با جنگ و اشغال نظامی آنرا از بین ببرند ، زیرا می دانست که مردم افغانستان روحیه ی عالی و وطن پرستی و سلطنتوریکه دارند هرگز تسلط بیگانه را بر خود نمی پذیرند چنانچه این واقعیت را هم در گذشته ها مطالعه کرده بودند و هم در نتیجه ی جنگ های اول دوم و سوم عملا دیدند .

لذا انگلیس و سیا ستمداران بو کتیم سیاست های خیلی ظالمانه و غیر انسانی را برای کشور ما طرح کردند و آنرا اینک بهر شکلی که ممکن باشد مردم افغانستان را در نفاق و خانه جنگی بین خود نگه دارند و کشور را بارچه بارچه و غیر متحد سازند از بر قرار ی ارتباطات دیپلوماتیک آن با جهان خارج جلوگیری نمایند که این موضوع مانع ترویج و نشر تمدن و انکشافات جهانی در افغانستان میشد ، فاصله بین دولت ها و ملت ما را زیاد سازد تا در نتیجه زود خورد ها و جنجال هابر سر تصرف قدرت بلبای دیگری باشد که مردم افغانستان را بخود مشغول سازد هکذا آوانیکه دولت از مردم فاصله بگیرد متوجه خود انگلیس ها میشود و این بتوبه ی خود زمینه بیاچه ساختن نقشه های شوم اش را در کشور ما مینماید

و اینسن خود بکنوع کنترل غیر مستقیم توسط خودش بود . این سیاست انگلیس یعنی کنترل افغانستان توسط دولت هانیکه دست نشانده انگلیس باشد از همه بیشتر مؤثر تر و خطرناکتر بود . زیرا طوری که قبلا گفتیم مردم افغانستان در صورتیکه توسط دشمن مستقیما تحت تسلط باشند به شدیدترین شکلی مقاومت و مبارزه می نمایند در حالیکه با دشمن نقابدار بجز ائتار و افراد آگاه و زعماء افراد های آنوقت مقاومت نمی کردند انگلیس توسط این دولت های دست نشانده می توانست بدون اینکه خودش علنا قدرت را بدست داشته باشد همه امیال خود را عملی سازد و حقیقت هم نزد عوام الناس مقشور بماند .

این طرز نفوذ انگلیس در افغانستان بعد از سلطنت زمان شاه ابدالی پیوسته در افغانستان حتی تا پیروزی انقلاب ظاهر شد نوور ۱۳۵۷ ادامه

داشت متنا گراف این نفوذ بعضا بسیار بلند (در زمان شاه نجفاج ، امیر دوست محمد ، امیر یعقوب ، امیر عبدالرحمن و نادر ) و بعضا با گراف باینتر در افغانستان ادامه داشت .

استعمار انگلیس در قبال افغانستان از بکنوع سیاست ضد انسانی و خلاف کرامت انسانی و حیثیت یک ملت هم استفاده می نمود و آنرا بکنوع با تبلیقات و پروپاگاندا های وسیع و دروغین خود کشور ما را بحدیث یک کشور وحشی ؟؟ جاهل ؟؟ دزد ؟؟ دروغ گو و غیره معرفی می کرد تا اعمال خلاف انسانی و دهنشانه ی خود درین کشور توجیه نموده باشد . در حالیکه صفات بالا خود صفات امیربالیست ها و استعمار گران می باشد ولی استعمار انگلیس تلو بعا این القاب و عیوب را به یک ملت آزاده و قهرمان و سلطنتور نسبت می داد بگذار حقایق خود بر ملا شود چنانکه فعلا هم شده است .

ادامه دارد

## چه عواملی در خوشبختی

### خانواده مؤثر است



من همیشه در جستجوی زندگی نمونه و الی بوده و هستم ، و این تنها من نی بلکه همه کس چنین آرزویی دارند و می خواهند که در زندگی خانوادگی خویش خوشبخت و سعادتمند باشند ولی سوال در این جاست که چگونه میتوان این ایده آل را بدست آورد و با شرایط دست داشته خود چنین زندگی را ساخت . شکی نیست که اکثر ما زندگی متوسط و پایین تر از متوسط داریم ولی با تمام این ها باز هم میتوان برای خود زندگی درست کرد که نااندازه زیاد قناعت بخش باشد .

طور مثال خانواده را در نظر بگیریم که عبارتند از زن و شوهر و یک یا دو کودک که بیشتر خانواده های جوان ما به همین تعداد اند . خوب با این خانواده چهار نفری و با معاش متوسط دوتاسه هزار افغانی بطور باید کرد که از بکطرف این پول کفاف مصارف خانواده را بدهد و از جانبی هم یک اندازه آن طور پس انداز باقی بماند .

در این جا وظیفه زن است که با دور اندیشی خویش این مقدار پول را بوجه احسن تا آخر ماه برساند . و همانطور بیکه قبلا تذکر رفت یک مقدار آن را پس انداز نماید .

شاید بپرسید بطور ؟ آیا امکان دارد ؟

برایتان میگویم ، بله ، این یک موضوع ثابت است که هر قدر درآمد پولی تان زیاد باشد به همان بیمانته مصارف نیز زیاد میگردد و اغلب این مصارف بی جاوی بپسوده میباشد .

مثلا وقتیکه اعضای خانواده پول زیادی داشته باشند عوس میکنند که هر ماه لباس تازه بخرند ، مهمانی نمایند و به مهمانی بروند و طبیعی است وقتیکه دعوت می روند باید دعوت بدهند . و همین دعوت رفتن ها دعوت نمودن ها مصارف بکار دارد .

اگر خانواده که عاید ماهانه شان محدود است و تنها همان معاش ماهوار باشد هرگز

از این اسراف بی جا نمیکنند . دعوت کمتر میروند ، و مهمانی کمتر میکنند ، لباس که برای چنین دعوت ها لازم است ، دیگر خرید آن لزوم ندارد و ده ها مثال دیگر .

خانواده متوسط الحال میکوشند که همان پول ناچیز و محدود را تا آخر ماه به مصارف خانه و احتیاجات اصلی برسانند . و دیده شده که این خانواده ها با تمام این محدودیت ها باز هم توانسته اند که بیک مقدار پول را بطور ذخیره در هر ماه داشته باشند که البته در یکسال این ذخیره ی مسا خانه یک مقدار پول قابل توجهی شده است . و با همین پول است که احتیاجات و ضروریات اولیه خانه تا اندازه مرفوع میگردد ، جالب این جاست که بیشتر اعضای این خانواده از صحت کامل برخوردار هستند . زیرا این ها در قسمت خورد و نوش خود توجه میداشته باشند و میترسند از اینکه اگر در خوردن و نوشیدن افراط نمایند بیمار شوند و طبیعی است که بیماری مصارف دارد که این نوع مصارف بر اقتصاد خانواده لطمه شدید وارد میکند و از طرف دیگر میدانند که بیماری سبب کوتاه شدن عمر میگردد . از این لحاظ کوشش بعمل می آورند تا زمینه بیماری را بدست خود مچا نسازند .

بقیه در صفحه ۵۵

## نامه‌ها در جو ان به کودکش

بتوای کودکی که مرد وزن فردا هستی، بتو که آینده کشور ارتباط دارد و بتو که جامعه نیاز مند است سلام می‌فرستم . شادی و سرور تو سعادت می‌آفریند و به زندگی رنگ دیگری می‌بخشد . بگذار بگویم این تویی که سعادت می‌آفرینی و زندگی می‌بخشی، وقتیکه خنده های کودگانه‌ات را می‌شنوم و زما نیکه دستهای کوچک و زیبایت را لمس میکنم در خود احساس عجیبی می‌یابم . توام با این احساس خوشی یکتو غرور در خود حس میکنم، غروریکه ناشی از وجود تو است، زیرا من مادر توام این افتخار را دارم که بگویم تو فرزند منی . لاکن عزیزم این افتخار و سعادت وقتی تکمیل و دو چندان میشود که فکر کنم توانسان شریف و سالم و مفیدی برای جامعه فردای خود خواهی شد . بلی جامعه ای که سخت نیازمند همچو تو انسان های شریف و با وجدان و وطن پرست است .

من بحیث مادر وظیفه خود میدانم که در تربیت



تو گوش و سعی بلیغ نمایم ، و این کار را خواهم کرد . نازنده هستم این کار را میکنم اما کودک عزیزم امروز که تو حرف های مرا آنطور که من توقع دارم نمیدانی اما فردا خواهی دانستی . و خواهی فهمید که چقدر مسوولیت بزرگی را در آینده بدوش خواهی داشت آنوقت که تو عهده دار این مسوولیت خواهی شد من نخواهم بود و روح من و قتی از تو راضی و خوشحال خواهد شد که نسو واقعا به مردم کشور صادق و وفادار باشی . امروز این لبخند های کودگانه‌ات که خالی از هر گونه ریا و تزویر است . برای من مایه دلگوشی است .

اما فردا که مسوولیت های زندگی بدوش گذاشته میشود آیا باز هم خواهی خندیدی؟ بیستم چه جواب میدهی ؟ حتماً خواهی گفت که جامعه آن روز ما، جامعه سعادت بار و خالی از هر گونه تضادها و تفاوت ها خواهد بود . و طبیعاً است که در جهان جامعه انسان میتواند به آرامی زندگی

## آنانیکه بیش از حد چاق هستند

بظاهر داشته باشید که صحت بزرگترین نعمت برای هر انسان شمرده میشود پس برای حفظ و نگه داشتن آن دقت، توجه و کوشش بعمل آورد تا از این نعمت بی بهره نگردیم راه های گونا گونی وجود دارد که جلوگیری از چاقی و سلامتی را گرفت یکی از این راه ها ورزش های متناسب به سن و سال و دیگری رژیم غذایی مناسب است .

چاقی بیش از حد از جمله عواملی شمرده میشود که صحت و سلامتی انسان را تهدید میکند پس برای جلوگیری از این وضع چه باید کرد؟

بهترین راه و مبارزه با چاقی بیش از حد همانطور که قبلاً تذکر رفت ورزش و گرفتن رژیم غذایی متناسب است . هر قدر که سن و سال بیشتر شود به همان اندازه بر چاقی افزوده میشود که این وضع از نظر صحت و سلامت جسم خطرانی در پی دارد .

از خوردن چربی زیاد جدا خود داری نمایند غذائیکه مواد نشایسته زیاد دارد به مقدار کم مصرف کنید . بهترین غذا در این فصل خوردن ترکاری و ماست است. آنانیکه به این مشکل سردچار اند باید قبل از غذا حداقل نیم ساعت از صرف غذا یک پیاله ماست و یا مقدار معینی از سلاطین صرف نمایند. زیرا با این عمل اشتیاق

که برای خوردن بیشتر غذا بوجود می‌آید، کمتر شده و این کار سبب میشود که شخص مبتلا به چاقی کمتر غذا صرف کند . از طرف دیگر خوردن سلاطین و ماست انرژی لازم را به بدن میدهد و ویتامین های که در ترکاری و ماست وجود دارد نیاز بدن را مرفوع میسازد البته در پیروی رژیم غذایی نباید ورزش فراموش گردد .

باید توجه شود که ورزش هم از خود مقررات و اصولی دارد که باید جدا مراعات گردد . مثلاً شخصیکه سنش از چهل و پنج تجاوز نموده نباید ورزش های که برای جوانان است ، نماید برای جوانان ورزش های که متناسب به سن و سال آن ها میباشد ، باید از طرف آنان اجرا شود .

زنان و دختران که بیشتر مورد تهدید چاقی قرار دارند باید متوجه ورزش های شان باشند زیرا ورزش یک پسر با ورزشیکه یک دختر می‌نماید تفاوت زیادی دارد . برای دختران و زنان بهترین ورزش ادمان های آزاد از قبیل ریمان بازی، دویدن ، تینیس ، آب بازی و غیره میباشد .

با بکار بردن و عمل نمودن این دستورات امید است آنانیکه از این ناحیه ناراحتی دارند ، تکلیف شان مرفوع گردد .

## از بی اعتنائی دیگران نسبت بخود

### نهر اسید



تعمیل به جلب توجه دیگران و مورد ستایش قرار گرفتن چیزی از تعالیات طبیعی بشر است مگر این تعامل در نهاد بعضی ها چنان شدید است که رول تعیین کننده در نسوع شخصیت ایشان دانش و ایمن موضوع سبب میشود که برای ارضای خود خواهی ها و خود پسنندی های خویش دست به اقدامی بزنند .

یکی از روانشناسان معروف در سالهای اخیر باین حقیقت پی برده است که وقتی انسان باین اعتنائی و بی توجهی اطرافیان مواجه میگردد ، معمولاً دو نوع عکس العمل از خود بروز میدهد یا شدیداً عصبانی میشود و یا این بر خورد او را در اندوه فرو برده و احساس تحقیر و بی ارزشی میکند .

که در حالت اول ما از خود شدت عمل نشان میدهم و امکان آن میرود که رفتار دور از ادب و نزاکت اختیار نمایم ، مگر در صورتیکه دچار تحقیر شویم در خود غرق میشویم و چنین نتیجه گیری می‌کنیم که این کار ارزش آنرا ندارد مگر مقابل آن عکس العمل نشان بدهیم و مردم همه بدعا می‌مانند و فکر میکنیم که

زندگی و جامعه میدانست برای زجر و عذاب . نکته ی که در روابط ما با اطرافیان قابل اهمیت است ، اینستکه ما چه برداشتی از محیط و اطرافیان خود داریم . رفتاری که دیگران با ما میکنند و گویانکه بسیار توهین آمیز و رنج دهنده باشد . باز اهمیتش بسته به اینست که ما از رفتار آنها چه برداشتی میکنیم . آیاتنا فقط بقیه در صفحه ۵۶

شود به سادگی معلوم می‌گردد که کشورها و دول استعمارگر و امپریالیستی، آنها را که از قیودالیزم، استعمار و استثمار، ارتجاع و استبداد، صهیونیسم و فاشیسم دفاع می‌کنند اصلاً بحق ندارند بنا بر مردم بنام انسان، بنا بر بشریت و بنا بر آزادی حرف بزنند و خود را تیکه دار دایمی آن بحساب آورند.

زیرا از امکان بدور است که دشمن آزادی از آزادی، دشمن استقلال از استقلال و دشمن بشریت از بشریت دفاع کند، فقط توجه جدی می‌خواهد تا عمال و فعالیت‌های تاریخی کشورها را و بخصوص جنایات غیر قابل تردید جهان استعمار و امپریالیستی را ملاحظه کنیم خود بخود قضایا روشن می‌گردد و دوست از دشمن به آسانی تفریق می‌شود.

باز هم مثال، آیا کسی متکر شده می‌تواند که امپریالیسم امریکا امرا نیل تجاوزگر و یغماگر را تا دلتان مسلح ننموده و هر روز و شب با وقاحت هر چه بیشتر در کشتار خلق مبارزو آزاد یخواره عرب فلسطین می‌پردازد؟

آیا در همین روزها و سالهای نزدیک تمام رادیوهای جهان بارها از جنایات بی‌شمار ما نه اسرائیل صهیونیست سخن نگفته، یا اصلاً کدام شب و روز نیست که مسئله خلق عرب فلسطین و آزادی آن مطرح نباشد؟ باز هم سوالی طرح می‌گردد، آیا امکان دارد دولتی که خود تجاوزگر خون‌آشام را در امرا نیل علیه خلق عرب فلسطین مجبور می‌نماید و روز تا روز در همین مسیر با پیش در خیانت و جنایات یکجا با اسرائیل غرق می‌گردد، در جای دیگر یا مکان دور تر از آزادی مردم دفاع کند و خود را مدافع مسلمانان قلمداد کند؟ عقل سلیم حکم می‌کند که تجاوزگر و چپاولگر در هر کجا بی‌کسب باشد به اساسی موقوف طبقه‌ای اش در اجتماع تجاوزگر بوده و فقط با آنها بی‌متحد و نزدیک می‌شود که به اشکال و شیوه‌های گوناگون به تجاوز می‌پردازد.

شاید در اینجا سوالی باز هم پدید آید که این مسائل را به خانواده چه؟ اما، علم و دانش و زندگی و حقایق سرسخت آنها می‌رساند که اینها همه و همه مربوط به خانواده‌هاست، خانواده‌هاست که اجتماع را می‌سازند و باید خانواده‌های هموطن ما قضا یا اجتماعی را چه علمی باشد و چه بین‌المللی در نظر بگیرند و دقیقاً محاسبه نمایند، تا در رهنمای فرزندانشان راه غلط را نه پیمایند و به گجروی هاکتانه نشوند؟

همینطور جانب مخالف قضیه را نیز نباید ساده تلقی نمود، بلکه در سنگرمخالف دوستان انسان و انسانیست، آزادی و استتالی، ترقی و تعالی بشریت را دقیقاً ملاحظه نمود و ارتباط منطقی آنرا دریافت نمود.

بقیه در صفحه ۴۱



برمادران آگاه است تا کشورهای تجاوزگر را با تاریخ و تجاوزات بی‌رحمانه آنها بر کشورهای صلح دوست و بی طرفی به اطلاع معرفی نمایند، اطلاع امروز را که آینده سازان جوامع بشری اند در جریان حوادث گذارند و آگاهی اطلاع را رشد و توسعه بخشند.

## سخنی در زمین مسوولیت

### خانواده‌ها در برابر اجتماع

مستقل و آزاد افغانستان علیه دوستان داخلی و خارجی مردم ما به دروغ گوئی می‌پردازند کی‌ها اند و این تبلیغات از کجا منشأ می‌گیرند؟

اگر ارتباط این همه‌ها را با خانواده‌ها بیابند و عاملین اصلی آنرا بشناسند حتماً می‌توانند که دوستان افغانستان آزاد و مستقل کدام نیروها و کدام قدرت‌های جهانی، اند، مثلاً سوالی مطرح می‌گردد، لطفاً توجه کنید آیا تبلیغات را که در دیوهای بی‌بسی، صدای امریکا و دیگر رادیوهای و آژانس‌های کشورهای امپریالیستی پخش می‌نمایند می‌توان باور کرد آیا می‌توان توتی و اش...

دوست و یا به اصطلاح دوست مسلمانان دانست که اسرائیل تجاوزگر را علیه خلق عرب فلسطینی که قهرمانان نه بخاطر آزادی شان می‌جنگند در مسایل جهانی در صف و سنگر افغانستان انقلابی قرار دارند، دوست مسلمانان و بشر دوست بحساب آورد سوال دیگر اینکه آیا می‌توان دستگاره‌های تبلیغاتی بر بنیاد کبیر را طرفدار اسلام و اسلامیت و آزادی و دموکراسی نامید؟

اگر نظر سرسری و مسرور کو تا می‌هم به تاریخ کشورهای متذکره افکنده

وطن خود توجه نمائیم دشمنان دیرینه داخلی و خارجی افغانستان با زهم دست بکار شده و با شیوه‌های نوین در مقابل انقلاب نجات پختی نور توپه و دسیسه را سر همبندی نموده و تا می‌توانند درین عمل خائنه لجاجت می‌ورزند.

موضوع افغانستان، امروز آندره حساس و مهم است که می‌توان گفت با گام‌هایی که افغانستان کنونی بسوی پیروزی بر می‌دارد، دست تمام دشمنان ما و دشمنان خانواده‌های ما از سر زمین پاستانسی و افتخار آمیز افغانستان کوتاه گردید مو دیگر تلاش‌های شان هر چه باشد تلاش‌های مذکور **حاله پوده و از سلاح** های کهنه و تاریخ زده شان معلوم است که شکست خورده اند و زار نا لگی‌های شان هرگز در باره مردم افغانستان نبوده و اصلاً گریه‌ها و غمچه‌های شان درباره منافع از دست رفته و استثمار بی‌رحمانه‌ای است که سالهای در طول تاریخ مرتکب آن شدند و چه ظلم‌ها و نا رواهایی که نکردند!

خانواده‌های شریف و زحمتکش وطن ما، باید توجه داشته باشند که در زیر پرده تبلیغات و تخریبات دشمنان وطن چه مقاصد شوم و پلیدی نهفته است و کما اینکه علیه انقلاب نور، علیه دولت

واقعیت زندگی و روابط اجتماعی خانواده‌های مسلمانند که جامعه بشری یا خانواده‌ها ارتباط ناگسستی داشته و این ارتباط به اساس قانونمندی‌های رشد تکامل جامعه روز تا روز مسیر ارتقا و تعالی را طی نموده و مسئولیت عظیم مسئولان خانواده در هر مرحله زمان بصورت مشخص تغییر خورده و خانواده‌ها بی‌گردد بیرون بیروزمند و کامگار اند، حتماً فیض زمانه و خواسته‌های عصر و زمان را در نظر گرفته و کودگانشان را تربیه نموده و تقدیم خانواده بشری می‌نمایند.

به این ارتباط عصر کنونی عصر پیروزی نور بر تاریکی و علم بر جعل و عصر گسستن زنجیرهای ظلم و استبداد تجاوز و استعمار و استثمار و غارتگری است.

خوشبختانه مردم افغانستان، با خانواده‌های افغانستان آزاد و انقلابی بعد از انقلاب نور و بخصوص بعد از مرحله نوین انقلاب نور در جهت نجات از بدبختی و فلاکت، بسوی سعادت و خوشبختی گام‌های جدی برداشته و در چهره واقعیت‌های روزگار دوستان و دشمنان خویش را تشخیص و بالاخره در عمل به اثبات می‌رسد که دوستان و واقعه‌ها خانواده‌ها و وطن سر بلند ما کی‌ها و کدام نیروها و قدرت‌ها هستند.

اگر به همین ارتباط یکبار به تاریخ





## خوبان

که به حسن دکتمیر خوبان اوخاردی  
 پستی چونه چی ما به سترگو غیرگیری  
 هغه گل واپه خچل ندوی تر کار دی  
 به پنجه وخته نما نخنه عطر عطار دی  
 که پنجه که کتیا له که نورسینگاردی  
 نا هغه دتورو ز لئو پوری خوا ر دی  
 له صورت بی نصیرت خو بی افضلده  
 تر ظاهر بی د باطن خواجه بسیا ر دی  
 کل روز گا دی سر ترپایه پرده پویندی  
 نه گر یوان تر نا مه خیری په بازار دی  
 له حیا ، نه پورته شت کتلی له شی  
 نا آموخته به کتخلو په پایزار دی

خوشحال

## تیر و تم

ژغورون می نشته په بسلا تیر و تم  
 ملالی سترگی دروا لجنی وی ستا  
 بی وفا مینی کرم په زهه پر هاری  
 اوس په ما خا لده چی پوړدخندا  
 مینه دی وکرله مین دی کرمه  
 ستا ژمنه ، ژمنه - ژبه ، ژبه لده  
 یوه خلا دنما پش وه په کسی  
 رسوان مینی شوم رسوا دی او سم  
 ستا په دروا غو چی بیا بیا تیروتم

ستگر

## انسان

تو شب افریدی چراغ افریدم  
 سلال افریدی ایساع افریدم  
 بیابان و کسار و داغ افریدی  
 خیابان و مملزار و باغ افریدم  
 من آتم که ازسنگ آینه سازم  
 من آتم که از زهر نوشینه سازم  
 اقبال



## بازی منقار و چنگ

مرا ز مردم روزگار بد ، ماله نیست  
 بدی ز مردم خوبی ندیده مساله نیست  
 هزار دوست مرا هست با هزار زبان  
 میان آن همه ، یک آشنای یکده نیست  
 به یمن راحت صیاد ، نزد همکسان  
 سواي بازی منقار و چنگ ، مشغله نیست  
 به گرد باد مغواه از غبار قامت کوه  
 سر مقابله هست و تن مقابله نیست  
 خلاف دوره حافظه ، حدیث عشق کنون  
 به هیچ صوت ونوادرخروش و ولوله نیست  
 کمالوش

## دهجران او بنکی

چی نه هسی مستغنی به گلو ملسی  
 محبت دی له هر چامره آغاز کسری  
 لور په لور دی تا نستی و نسلو لسی  
 که شیرین آشنای دی کوچ درخندو کا  
 دفرق نا ری به کبری پسی به خفلسی  
 چی دهسی لاله زار نما شا نه کبری  
 دخزان په لیسو وسوخی بلبلسی  
 دظلمت خوب په تیشو په بیغی کبری  
 چی گیبخ جرمس د تلو نا ری و هلی  
 نا خوچه چی له او له تار په تارشوه  
 به رموزی د بیلگون و بنا و پلسی  
 دد په دد چی د وصال آواز په آه کبری  
 دهجران او بنکی به کینیمسی له تلی

نن میرزا د محبت پسر مینه ومیشت  
 په ازل یی نا بدی بخری و یلسی

میرزا اچان العاری

این شعره یسی از درشاعر ایرانیست که در شش درد دندان کشیدن نیست ، تردیت که در جامعه اش، در حوزه های فرهنگی اش، همچون طاعون دویده و آدهمان را ...

## ای هر ز پو گهر ...

فاتح شدم

خود را به لیت رساندم

خود را به نامی ، در یک شناسنامه ، مزین کردم

و هستم به یک شماره مشخص شد

پس زنده باد ۶۷۸ ، صادره از بخش ۵ ، ساکن تهران

دیگر خیالم از همه سوراخت است

آغوش مهربان مام وطن

پستانک سوابق پرافتخار تاریخی

لالایی تمدن و فرهنگ

و جق و جق چنجه قانون ...

آه

دیگر خیالم از همه سو راحت است

از فرط شادمانی

رفتم کنار پنجره ، با اشتیاق ، ۶۷۸ بارهوارا که از غبار این

ویوی خاکروبه و ادرار منقبض شده بود

درون سینه فرو دادم

وزیر ششمو هفتاد و هشت قبضی بد حکاری

وروی ششمو هفتاد و هشت تقاضای کار نوشتم فروغ فرخ زاد

در سر زمین شعر و گل و لیلیل

موهبتی است زیستن ، آنهم

وقتی که واقعیت موجود بودن تسویس از سالهای سال پذیرفته می شود

جایی که من

با اولین نگاه رسمیم از لای برده ، ششمو هفتاد و هشت شاعر رامی بینم

که ، حقه بازها ، همه در هیئت غریب گلدایان

در لای خاکروبه ، به دنبال وزن و قافیه می گردند . .

واز صدای اولین قدم رسمیم

یکباره ، از میان لجن زار های تیره ، ۶۷۸ بلبل مرعوز

که از سر تفتن

خود را به شکل ۶۷۸ کلاغ سیاه پسر در آورده اند

با تپیلی به سوی حاشیه روز می برند

و اولین نفس زدن رسمیم

آشفته می شود به بوی ۶۷۸ شاخه گل سرخ

محصول کار خانجیات عظیم پلاستکو

موهبتی است زیستن ، آری .

دوازده گاه شیخ ابودلفک کمانچه کش فوری

و شیخ ای دلای دل تیک تبار تنبوری

شهر ستارگان گران وزن ساق و باسن و پستان و پشت جلد و هنر

گهواره مولتان فلسفه ای بابا به من چه ولش کن

مهد مسابقات المپیک هوش ، آه

جایی که دست به هر دستگاه نقلی تصویر صوت می زنی ، از آن

بوق نبوغ نابغه ای تازه سال می آید

و برگزیدگان فکری ملت

وقتی که در کلاس اکابر حضور می یابند

هر یک به روی سینه ، ششمو هفتاد و هشت گلاب بز برقی

و بر دو دست ، ششمو هفتاد و هشت ساعت نواز ردیف کرده می دانند

که ناتوانی از خواص نمی کیسه بودن است ، نه نادانی

فاتح شدم به فاتح شدم

اکنون به شادمانی این فتح

در پای آینه ، با افتخار ، ششمو هفتاد و هشت شمع نسبه می فروزم

و می برم به روی طاقچه تا با اجازه ، چند کلامی

در باره فواید قانونی حیات به عرض حضورتان برسانم

و اولین کلتنگ ساختمان رفیع زندگیم را

همراه با طنین کف زدن برشود

بر فرق فرق خویش بگویم

من زنده ام ، به مانند زنده بود ، که یک روز زنده بود

واز تمام آنچه که در انحصار مردم زنده است بهره خواهم برد

من می توانم از فردا  
در کوچه های شیر ، که سر شار از مواهب ملی است  
و در میان سایه های سپیکار تیرهای تلگراف  
گرش کتان قدم بر دارم

و با غرور ، ششمو هفتاد و هشت بار ، به دیوار مستراحهای عمومی بنویسم  
خط نوشتم که خر کند خنده

من می توانم از فردا

همچون وطن پرست غیوری

سهمی از ایده آل عظیمی که اجتماع

هر چار شنبه بعد از ظهر ، آن را

با اشتیاق و دلپره دنبال می کند

در قلب و مغز خویش داشته باشم

سهمی از آن هزار هو سپرور هزار ریالی

که می توان به مصرف یخچال و میل و پرده رساندش

یا آنکه درازای ششمو هفتاد و هشت برای طبیعی

آن را شبی به ششمو هفتاد و هشت مرد وطن بخشید

من می توانم از فردا

در بستوی معازة خاجیک

بعد از فرو کشیدن چندین نفس ، ز چند گرم جنس دست اول خالص

و صرف چند پادیه پستی کولای نا خالص

و پنخ چند یاقق و یا هوووغ و غ و هو هو

رسمابه مجمع فضلی فکور و فضلله های فاضل روشنفکر

و بیرون مکتب داخ ناروخ ناروخ بیبوندم

و طرح اولین رمان بزرگم را

که در حوالی سنه یک هزار و ششصد و هفتاد و هشت شمسی تیریزی

رسماً به زیر دستگاه تپی دست چاپ خواهد رفت

بر هر دو پشت ششمو هفتاد و هشت پاکت

اشنوی اصل ویژه پریرم

من می توانم از فردا

با اعتماد کامل

خود را برای ششمو هفتاد و هشت نوره به یک دستگاه مسند مخمل پوش

در مجلس تجمع و نامین آتیه

یا مجلس مهاس و لنا میهمان کنم

زیرا که من تمام مندرجات مجله هنر و دانش و تعلق و کوشش را می خوانم

و شیوه مدرست نوشتم را می دانم

من در میان توده سازنده ای قدم به عرصه هستی نهاده ام

که نیروی عظیم علمیش او را

تا آسان ساختن ابر های مصنوعی

و کشف نور های تون پیش برده است

البته در مراکز تحقیقی و تجاری پیشخوان جوچه کبابیا

من در میان توده سازنده ای قدم به عرصه هستی نهاده ام

که گر چه نان ندارد ، اما به جای آن

میدان دید بازو وسیعی دارد

که مرز های فعلی جغرافیا پیش

از جانب شمال ، به میدان پر طراوت و سبز تیر

واز جنوب ، به میدان پاستانی اعدام

و در مناطق پر ازدحام ، به میدان توپخانه رسیده است

و در پناه آسمان درخشان و امن امنیش

از صبح تا غروب ، ششمو هفتاد و هشت قوی قوی هیکل گچی

به اتفاق ششمو هفتاد و هشت فرشته

- آنهم فرشته از خاک و گل سرشته -

به تبلیغ طرحهای سکون و سکوت مشغولند

فاتح شدم به فاتح شدم

پس زنده باد ۶۷۸ ، صادره از بخش ۵ ، ساکن تهران

که در پناه پشتکار و اراده

به آلتجان مقام رفیعی رسیده است ، که در چار چوب پنجره ای

دو ارتساع ششمو هفتاد و هشت تشریح سطح زمین قرار گرفته است

و افتخار این را دارد

که می تواند از همان دریچه - نه از راه پلکان - خود را

دیواره وار به دامان مهربان مام وطن سرنگون کند

و آخرین وصیتش این است

که درازای ششمو هفتاد و هشت مسکه ، حضرت استاد آبراهام مسیا

مرئی ای به قابله کشک در دلی حیا تشریح زند

فروغ فرخ زاد

شاعره ایرانی

بسیار ساده می پوشید می نشست ، بر می خاست و زنده می کرد ، در میان دوستان و رنجهای بیکران شان گوش فرا می داد . همه او را دوست داشتند با همه رفیق بود ، در میان کودکان به «موهو» مشهور بود . در گفتار ، رفتار ، و کردار او صداقت بود و مهربانی این به او قیامی در خود ستایش و احترام می بخشید و تا سرحد رهبر جامعه اش بالا می برد . هو چی مین به آنچه می گفت عمل می کرد . نوشته ها ، یادداشت ها ، خطابه های او همه برانگیزنده و آموزنده بود ، مردم اندیشه و عمل بود . در او نیروی شگرف و شگفت جمیع شده بود ، استعداد در خشان و سرشار داشت ، تیز هوشی ، دقت و سخت کوشی او در همان زمان زنده می برای همه شگفت انگیز و جالب بود .

هو ، از نخستین روزها می که راه مبارزه را انتخاب کرد ، مردی جدی ،

نظام استعماری را بر چید . برای بسط پیروزی رسانیدن انقلاب به جزئی بزرگ و توانا نیا ز است . « پارسی حزب و سازمان مشکل چراغ راه طبقه ی کارگر است آن گونه که پیشوای کارگران جهان می گفت : «... به ما یک سازمان انقلابی بدید ، ما رو سیه را در یک چشم بهم زدن دگرگون می کنیم .»

هو ، نیز ضرورت حزب پیشنهاد ، مبارزه آید . در این باره گفته بود ، هو ، در اثر ارزنده خود «انقلاب» می نویسد : «... انقلاب کار توده های وسیع کارگران و دهقانان است که کارچند نفر ، از اینرو باید توده هارا سازمان داد .» این گفته ی هو چی مین را بسا یاد به خاطر سپرد ، بسیاری از اندیشه بر دانا ن و شبه دانشمندان و روشنفکران و ایسته به نظام های ارتجاعی که همه ی ارزش های انسانی را ، تحریف ، مسخ و مخرب می نمایند ، در لحظه های که در میخانه ها و دانشگاه ها هستند به امر انقلاب می اندیشند ، نظر به و تیوری صابر

یا ری آن به ستیزه و مبارزه برخاست ، تا ریخ نشان داده است که بسیاری از جنبش های ملی ، دموکراتیک و رها ی بخش از آنها می که تشکل حزبی نداشته اند با شکست ها می رو برو آمده اند ، حزب تقسیم کننده ی پیروزی در آخر یسن تحلیل .

«... جنبش انقلابی با یستی در هر کشوری پیوندی نزدیک با پروتاریا ی بین المللی داشته باشد .» این اشاره ای بر همبستگی و نزدیکی کارگران سر امر جهان ، جنبش های کارگری نمی تواند در محدوده های جغرافیایی ملت ها اسیر شوند ، این دوری و جدایی زیبا نباراست ، کارگران با یک سرود جهان و وطن را بغوا نند و در راه هم بستگی جهانی طبقه ی کارگر مبارزه نمایند . « اتحاد ، مبارزه و سر انجام پیروزی » پیشوایان جهان یعنی علمی طبقه ی کارگر همواره بر این اصل تاکید کرده اند « کارگران سر امر جهان

کشان است ، به تحریک گروهی از تنگ ما یگان به روی صحنه می آید و پس از مدتی موقتی و زود گذر از میان می رود ، بسا یاد برای مدتی طرفدارانی پیدا بد او آن گونه که اشاره شد دو تنی مستعجل ، شتابنده و بی بنیاد است و نمی تواند ادامه ی زنده می در آیند . بسا بد جنبش خواهد بود فصلی و بی ریشه ، محکوم به نابودی ، چون برای نهای مقدم ستیزه نمی کند و چه بسا برای که برای همراهی به وجود آمده بسا شد و فضا را گل آلود نماید تا جریمه ای حاصل شکل نگیرد و جنبش واقعی و متکی به توده ها یاد یاد نیا بد .

اما زمان آگاه ترین داور است ، قضاوت زمان تا دلا نه است ، زمان خطا کار نیست ، تا ریخ همیشه افراد و گروه های ارتجاعی ، بیگانه پرست و ضد مردم را به دیار نابودی فرستاده است . مبارزه ی هو چی در راه پیدا ری و

دار کوب

# هو چی مین ، مرد سنگر اندیشه و قلم

قاطع و سخت کوش بود و این شایستگی را داشت که حزبی پر قدرت را بنیاد نهاد و رهبری نماید . در دوره ی نو جوانی عضویت حزب کمونیست فرانسه را قبول کرد و به اندیشه های پیشرو زمان خود بلوری استوار پیدا کرد . هو ، همیشه برو حدت کارگران و دهقانان تا تاکید می کرد هو ، از روشنائی به سوی شهرها گشود ، همبستگی کشاورزان و کارگران را امر حتمی می دانست برای پیروزی انقلابی دگرگون کننده و بنیادی ، در دورانی که هو ، در مبارزه بر افراشت گروه های سیاسی انحرافی نیز دم از خدمت به خلق می زدند اما راه های که نشان می دادند غیر اصولی و انحرافی بود .

زور شخصیت های رسمی و دولتی را پیشنهاد می کردند ، مبارزه ی پراگندگی غیر منظم را مواجه می شنیدند هو چی در جواب این دسته نوشت :

«... نمی توان با کشتن یک حاکم ،

می کنند فکر میکنند که انقلاب را می توان از پشت های میخانه ها رهبری کرد و به پیروزی رسانید و این پنداری است غلط ، تسب آلود و حتی احمقانه . با یادگرفته ی هو چی مین را به خاطر سپرد که انقلاب کار چند نفر شبیه روشنفکری شهری نیست .

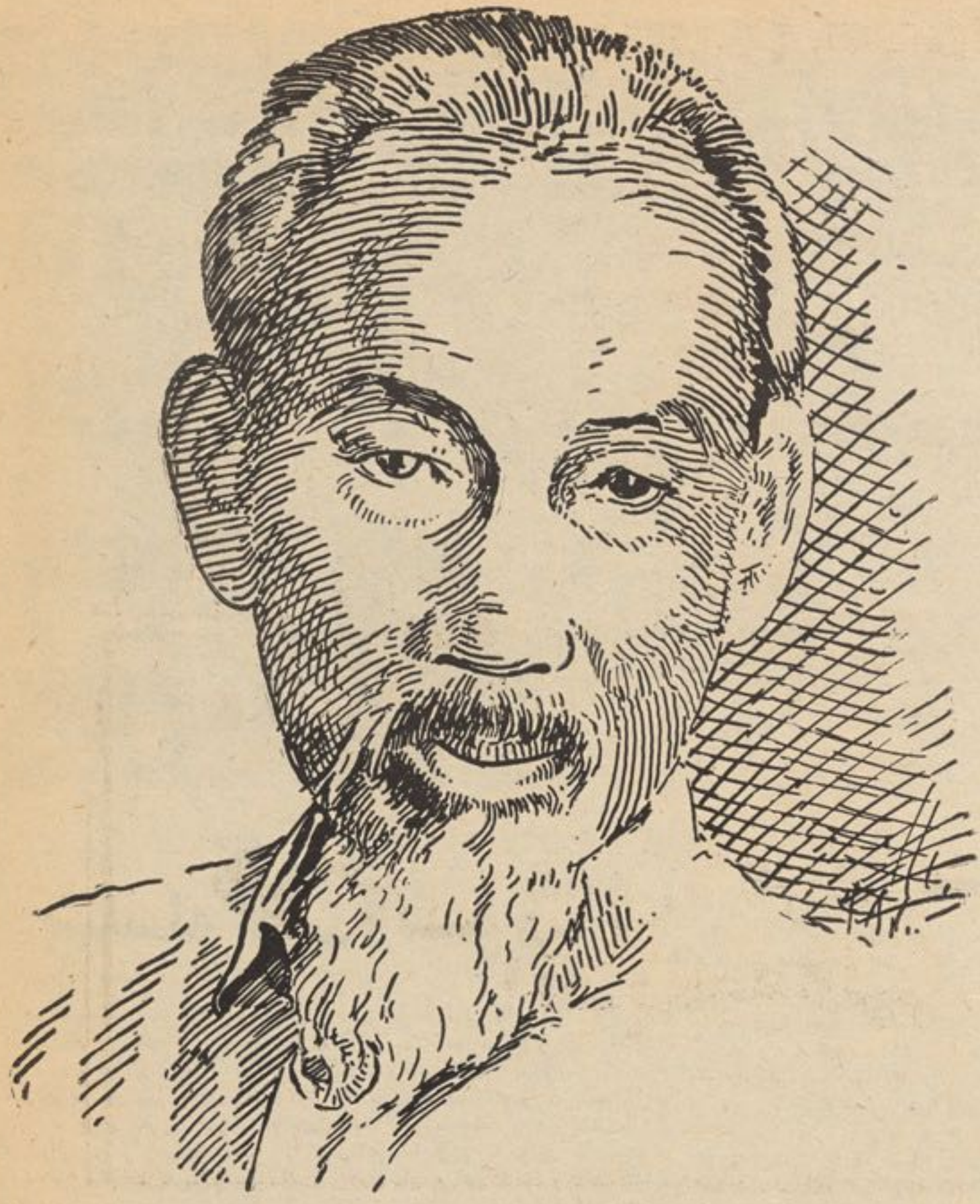
«... انقلاب باید به وسیله ی یک حزب طراز نوین رهبری شود . آن گونه که اشاره شد حزب مشعل راه طبقه ی کارگر است که برای رها ی مبارزه می نماید و در پی آن اند که همه مناسبات ظالمانه و فرعون را فرو ریزند این آرمان در هنگام تحقق پذیر می گردد که حزبی پیشناز بنیاد نهاد شود و این حقیقت است که « کارگر ملاحی برنده تر از حزب در دست ندارد با این صلاح است که پیروزی کارگران تقسیم می گردد . حزب پشتوانه انقلاب است که برای کارگران آگاهی ، هو شباری و بیداری میبخشد پس با یاد این صلاح را به دست آورده و به

متحشوبند ، این مقوله دوفرصتی گفته شده است که نیرو های غارتگر جهانی در دور داشتن جنبش های کارگری جهان کوشش های گمراه کننده می دانند این شعار به مقابله ی یک گران بود که بر فرق او با بان ستم و جفا نخواران بی در د فرود می آمد و امروز نیز چنین غاصبان و ستم گاران از اتحاد و همبستگی جهانی طبقه ی کارگر در هر اس و تنویش اند و همی کوشش های شان در این زمینه خلاصه می شود که پراگندگی بار آورند و تفرقه اندازند . اتحاد جهانی کارگران سرود اتر تا سیو تا لیم ، تا قوس مرگ جباران جهان را می نوازند .

هر جنبشی که در ملت ها پدید می آید در جهت اتحاد جهانی کارگران مبارزه می کند ، ارتجاعی است و نمی تواند انتهای آن نماید که خدمت گزار زحمت

هوشیاری مردم خلاصه می شود ، او مرد اتحاد و پیام امید ها بود امید های تحقق نیافته و در حال خالک شدن ، هو چی همیشه به مردم خود آرامش و امید می داد نه آرمش به معنی سکون آرامش که تو فان در می داشت ، آرامش از نوع دریا های بزرگ که تو فان می آفرینند ، دگرگون می نماید و هر چه خس و خاشاک و پوشاک است نابود می نماید . هو چی در مبارزه مسا له ی همبستگی و اتحاد را برای یک لحظه هم از خاطر دور نمی داشت ، او به همه ی سر زمین ها سفر می کرد و اتحاد احزاب مترقی می خواست ، محور بسیاری از سفر های او را به فرانسه ، چین ، روسیه ، مسا له اتحاد کارگران تشکیل می داد . او را بسیاری از آگاهان و منتقدان مرد اتحاد نامیده اند و بجا است . از نخستین یا ران هو چی مین که راه او ، هدف او ، و مرام لجا بخش او را پذیرفتند می توان از : هو آنگ کونوویت





ترو تو تنگ چین ، مام وان تو تنگ ،  
هو اننگ وان تو ، ووآن ، فو تنگ چس-  
کین ، تگو یین جیاب نام برد .

هو چی مین با دو ستان و یاران هرزم  
بسیار صمیمی بود ، هرگز به صورت  
انفرادی ارا ده نمی کرد ، نظر خویش را  
با دو ستان در میان میگذاشت و همیشه  
بر ارادهی جمع و تصمیم همگانی تاکید  
می کرد و شاید یکی از علت های سر  
بلندی و پیروزی او همین است که هرگز  
دچار رکیض مطرود شخصیت پرستی و قهرمان  
گرا می نگردید . او یگانه ست را بی صدا  
می پنداشت و یک صد ای اثر و گم شونده  
در یطن کاینات .

هو چی یکه سوار و تگرو نبود ، باآنکه  
به ذره ذره خاک سر زمین خود و یتنام  
عشق می ورزید ، هرگز دچار تنگ  
نظری های ناسیونالیستی نگردید . او

به سر نوست همه ی ملت های جهان می  
اندیشد و درانتظار روزی بود که همه ی  
ساکنان زمین فقط یک سرود را بخوانند  
و دیگر کسی مجبور نباشد که به دور خانه  
خود دیوار بسازد . آزادی واقعی انسان  
و اوج شگوفایی او فرا رسیده باشد  
هو چی باآنکه جهانی میاندیشید و به  
سراسر دنیا سفر کرده بود و یتنام اراده  
می کرد و تصمیم می گرفت . او میخواست  
تلفیقی میان نهاد های جامعه و یتنام و  
اندیشه های بشری بیابد .

هو ، با وجودی که با عقاید خرد و  
پورژواک ها ، پورژواکی ملی و سرمایه  
داران مخالف بود اما از همه ی انسان  
دعوت کرد که در یک صف واحد پدر وطن  
با یستند و بر علیه امپریالیسم و استعمار  
به ستیزه بپردازند . بسیاری از نیرو های  
میبین پرست به نودی به دور هو چی مین  
حلقه بستند و نفرت همگانی خود را بر  
ضد استعمار و امپریالیسم و میراث  
خواهان شان اعلام داشتند .

عمو هو ، آن گونه که از سنگر سیاست  
دفاع می کرد ، در سنگر ادبیات و قلم نیز  
با استواری و مر دانگی ایستاده بود ،  
او به مساله ای به نام فرهنگ بسیار  
میداد و همیشه بر این نکته تاکید داشت  
که سنگر فرهنگ را نباید در اختیار  
مر تجعین و دشمنان گذاشت ، زیرا وقتی  
استعمار در جیبه های اقتصادی و سیاسی  
شکست خورد در موضع فرهنگ جیبه می  
گیرد و به سیاست هکارتی می پردازد با بد  
آن ما به بیداری و هوشیاری را داشت  
و این قلمرو را در اختیار نیرو های ارتجاعی  
قرار داد .

یکی از منتقدان در باره ی او گفته است  
... او یسک مرده ، یک انسان یلدر یا دل  
نکته یاب بود .

دریا دلی و نکته یابی او دلچسپی اش  
را به مساله ی فرهنگ می رساند و همچنان  
شعر های او که او سروده است .  
سروده های عمو هو ، نازک خیالی ها  
و استعاره ها و ایهام های فراوانی که  
لازمه ی شعر ناب است دارد .

اما او شاعر ادبیات گل و بلبل و شمع  
و پروانه نیست . در آخرین تحلیل شعری  
عمو هو ، وطن پرستانه بر انگیزند  
و انقلابی است . نیاز توده ها را بازتاب  
می دهد و رنج زحمت کشان را . از زندانی ها  
صحت می کند از سر بازان و جانثارانی  
که در راه آرمان های مقدس انسان  
می جنگند ، عمو هو ، در سروده های خویش  
از تکنیک های شعری بسیاری استفاده می  
کند ، اما در قالب و قرار دادها نیست  
احساس خود را در هر قالبی که پیش آید  
بیان می کند . هوشی مین در بسیاری از  
گفته های خود از زبان طنز باری جسته

است و این خربه را در جهت تحقق آرمان  
های سیاسی به کار انداخته . طنز  
عمو هو از نوع شوخی ها ، مسخرگی ها و  
لودگی های مطرفی و بی پیام و خندیدن  
محض نیست . او بسیاری از واقعیت های  
تلخ جامعه ی خود را در پوششی از طنز بیان

می کند اما می خنداند تا گریه ها را  
نشان دهد هو چی مین با آنکه گریه فزونی  
های فراوانی داشت ، مقاله می نوشت .  
خطا به ها و سخن رانی ها به راه می  
انداخت حزب را رهبری می کرد ، با دوستان  
دیدار می نمود به سفر می پرداخت ، روانه ی  
سنگرها می گردید ، با زهم از شعر  
سرودن غافل نمی ماند پیوسته می  
سرود از او در حدود صد قطعه شعر در دست است  
که با بهترین شعر های ادبیات و یتنام

**شعری برای زندانی ها :**

می تواند مقاوم و سنجیده شود از نظر  
شکل ، شعر های هو چی مین  
دارای عمق سیاسی و محتوای انسانی  
است . به نمونه هایی از شعر هو چی مین  
توجه کنیم :

**مقاومت :**

این جسم نوست ، که در زندان است ،  
نه روح تو .  
قالبه می سازم ، در حالی که چشم به

بسی یا نیکی این در طبیعت بشری  
نیست .  
بنده در صفحه ۱۳



گوشه از ساختمان های مدرن شهر کابل

## بسیار گفتم و نشنود...

صد ها خانواده محل رها بی خود راز دست دادند و در جمع خاله به نوش هسا پیوستند - اما ویرانه های این تخریبات هنوز هم به سوی شهر بان مادها ن کجی میکنند - خوب مگر چه عیبی داشت که شا روالی کابل وقتی این تخریبات را در دست اجرا میگرفت که آماده اعمار ساختمان های در نظر گرفته شده در نقاط تخریب شده میشود ؟

مورد دوم انتقاد من متوجه این نکته از سخنان محترم سروش است که گفتند همی مردم خواهان داشتن منازل نو منزل لویا بیشتر از آن نمیشدند - البته من هم مانند ایشان با روحیه فردی گسرا بی مخالفت - اما این نکته را هم میگویم که منظور اکثریت مردم فقط داشتن یک مسر پناه با حداقل مساحت آسایش آسانی و به منظور نجات یافتن خانه به دو شی است و نه از مساحت اضافی یا لکانه و یا چیز های بی از این قبیل ...

### انجمن سروش :

مرد مورد انتقاد اول شما باید بگویم که اعتراض شما کاملاً وارد است و واقعاً مساحت خیابان و عقب وزارت تعلیم و تربیه با آنکه سال ها پیش تخریب گردیده تا اکنون آباد نشده اما علت آن را باز هم باید در عدم توانایی گسترده تولیدات صنعتی تعمیراتی به کار و ش گرفت اما ترجیح میدهم مساحت مراکز

شهرها تصور ویرانه باقی بماند تا اینکه اجازه دهیم تعمیرات خام و گلی آباد شود و منظره شهر را خراب بسازد .

در زمینه اعمار تعمیرات بلند منزل در نقاط مورد نظر شما ما تازه سلسله گفت و شنود های را با تعدادی از سر ما به داران ملی به آغاز گرفته و تا حدودی به توافق هم رسیده ایم - که امیدواریم کار تعمیراتی این مراکز به زودی آغاز گردد.

اما در مورد نکته دوم که شما به عنوان انتقاد از گفته های من آرا به طرح آوردید یکبار دیگر تاکید میکنم این درست نیست که هر فرد خواهان داشتن یک منزل رها بی و مالکیت بر آن باشد - همین اکنون اگر مساحت جریبی شهر کابل به تناسب جمعیت آن مورد تقسیم قرارگیرد برای مردم کمبود مسکن در کابل حتی کمتر از کشورهای پیشرفته می نماید.

در این جا مساحت دشواری به آن جهت گسترش میباشد که فاصله های کوچک خواهان اشغال مساحت های بزرگ میباشد

### رووف راصع :

بیر میگردیم به موضوع میکرو ریان سازی و در زمینه کار کوپرا تیف تهیه مسکن این کوپرا تیف در طرح تازه عملیاتی خود در بدلهر اتاق بیست هزار افغانی از مشتری پیش قسط اخذ میدارد و با توجه به خصوصیت های اقتصادی مردم و با این روند سطح زندگی همگانی نباید این

در حالیکه اکنون شرایط به گونه ای مساحت گردیده که قیمت یک نمره زمین شخصی میتواند صاحب یک باب آپارتمان کاملاً عصری و صحتی شود - از سوی دیگر خدمات کوپرا تیف تعمیراتی میدهند های دیگری هم دارد که من از آن شما در دو مورد آن را در این جا بازگو میکنم - مورد نخست اینکه تمام فعالیت های انفرادی تعمیرات مسکن در یک فعالیت جمعی گمبیل و تنظیم میشود - یعنی به جای اینکه هر کس به دلخواه خود و به صورت جداگانه مواد تهیه میدارد و به شکل نادرست و غیر صحیح به اعمار رخا نه بپردازد - ما این گونه فعالیت را در یک مسرکز متمرکز میسازیم و با استفاده از کردیت های دولتی خانه های برای میسازیم که هم پخته و عصری باشد و هم چواینگوی تمام نیازمندی های یک خانوانه .

مورد دوم این است که چون خانوانه سازی اساساً نمیتواند صرف در فعالیت یک اداره خلاصه گردد و شامل مجموعه خدمات شهری مانند خدمات ترانسپورتی صحتی ، تعلیمی ، آبرسانی - برق و غیره میباشد - ایجاد فعالیت جمعی تمام موسسات وابسته به این امور را میکند - اما این خدمات باید انجام داده شود تا از تکروری ها جلوگیری گردد .

به اجازه شما می خواهم در همین زمینه مثالی بیاورم - مساحت کوپرا تیف مسکن هفتاد هکتار زمین را احتوا میکند و در این مقدار زمین در حدود سی هزار نفر زندگی خواهند کرد که بطور متوسط چهارصد نفر در هر هکتار زمین بود و با ش خواهند داشت و این به نسبت شکل دیگر تعمیراتی که از راه توزیع زمین و فعالیت های انفرادی صورت میگیرد چهار تا پنج مرتبه تراکم جمعیت بیشتر است ، بنابراین سخن این است که چهار تا پنج با حجم مساحتی خدمات شهری مانند آبرسانی - برق ، اسفالت ، تیلفون ، تراکتور و تا مین خدمات صحتی ، فرهنگ و تعلیمی با این آورده میشود و در پهلوی همه ی آن امکانات کار و فعالیت های اجتماعی را نیز بلند میدهد در این زمینه هم مثال دیگری میآورم تا موضوع به خوبی روشن شود، یک احصائیه نشان میدهد که در حدود هشتاد در صد خانهای مکروریان در خارج از خانه فعالیت اجتماعی و اداری دارند - در حالیکه در هیچ کجای شهر میزان کارمندان زن به این پیمانها نمیباشد - چرا چنین است ؟ به خاطر اینکه مسوولت های که در امور خانوانه داری در خانه های مکروریان در نظر گرفته شده است این امکان را فراهم می آورد که کارهای منزل مانند حمام گرفتن ، غذا پختن ، کالاشویی و گرم ساختن منزل زحمت کمی داشته باشد و وقتی زیادی را نگردد در حالیکه انجام همین امور در خانه های بشکل محلی تمام نیرو و وقت خانوانه دار را تلف میکند و به خانوانه منزل وقت و نیروی اضافی برای انجام فعالیت های اجتماعی و اداری خارج از منزل باقی نمیگذارد .

### سخنی غیرت :

ما هم ادعا نکردیم و نمیکیم که کوپرا تیف تهیه مسکن برای اشخاصی که فاقد قدرت پرداخت پیش قسط باشند جایز و رها بی تهیه میباشد - اما منطبق با در این زمینه این است که این کوپرا تیف در واقع به خدمت کسانی قرار میگیرد که از نظر مالی زمین تعمیراتی خریداری می کنند - به این معنی که مشتری اگر زمین خریداری میکند ناگزیر است تمام یا پخته آرا تعمیر کند و این ایجاد مصارف بعدی را میکند

گونه هیچ رئیس من فکر نمیکنم به آن حد صلاحیت اناری داشته باشد که بتواند با لیبسی دولت و یا حکومت را دگرگون سازد.

**راحلہ راسخ خرمی :**

ساز خلال گفته های گوینده های محترم این طور تریافت میشود که توسعه فعالیت های تعمیراتی به اساس توزیع نمرات زمین و عمارت و آبائی های منازل رهایشی به صورت انفرادی کاری نادرست است از جانبی هم به اعتراض خود شما فعالیت های مکروریا ن سازی به خاطر عوامل فنی و اقتصادی چنان کند و بطوری است که به هیچ وجه حتی جوا بگویی بختی از نیازمندی های مائدر این زمینه نمیتواند باشد - پس چاره اساسی چیست و مخصوصا به صورت گوناگون مدت چگونه میتوان با رفع معضله کمبود مسکن از بار مشکلات مردم بر سر پناه و خانه به نوسان بنگاهیم ؟

**سخی غیرت :**

منظور من این نبوده است که در شرایط کنونی با توزیع زمین مخالف بلکه من در بر نسبت با نحوه عمل شمار و لی در این زمینه نمیتوانم موافق باشم من نظر راصع را تا لید میکنم که با در نظر داشت وضع موجود باید از ذخایر مسکن استفاده گردد و اگر نه اگر ما تقاطعی از شهرمانند خیا بان و عقب وزارت تعلیم و تربیه را به تخریب بگرییم و نتوانیم ذخایر نازده

شاروا لی تا وقتی که امکان تهیه ذخایر تازه و بهتر مسکونی را ندارد باید دست به تخریب منازل مسکونی موجود نزدیکیه بایده به بهبود نسبی آن با تهیه آب ، برق و دیگر ضروریات مردم بگو شد .

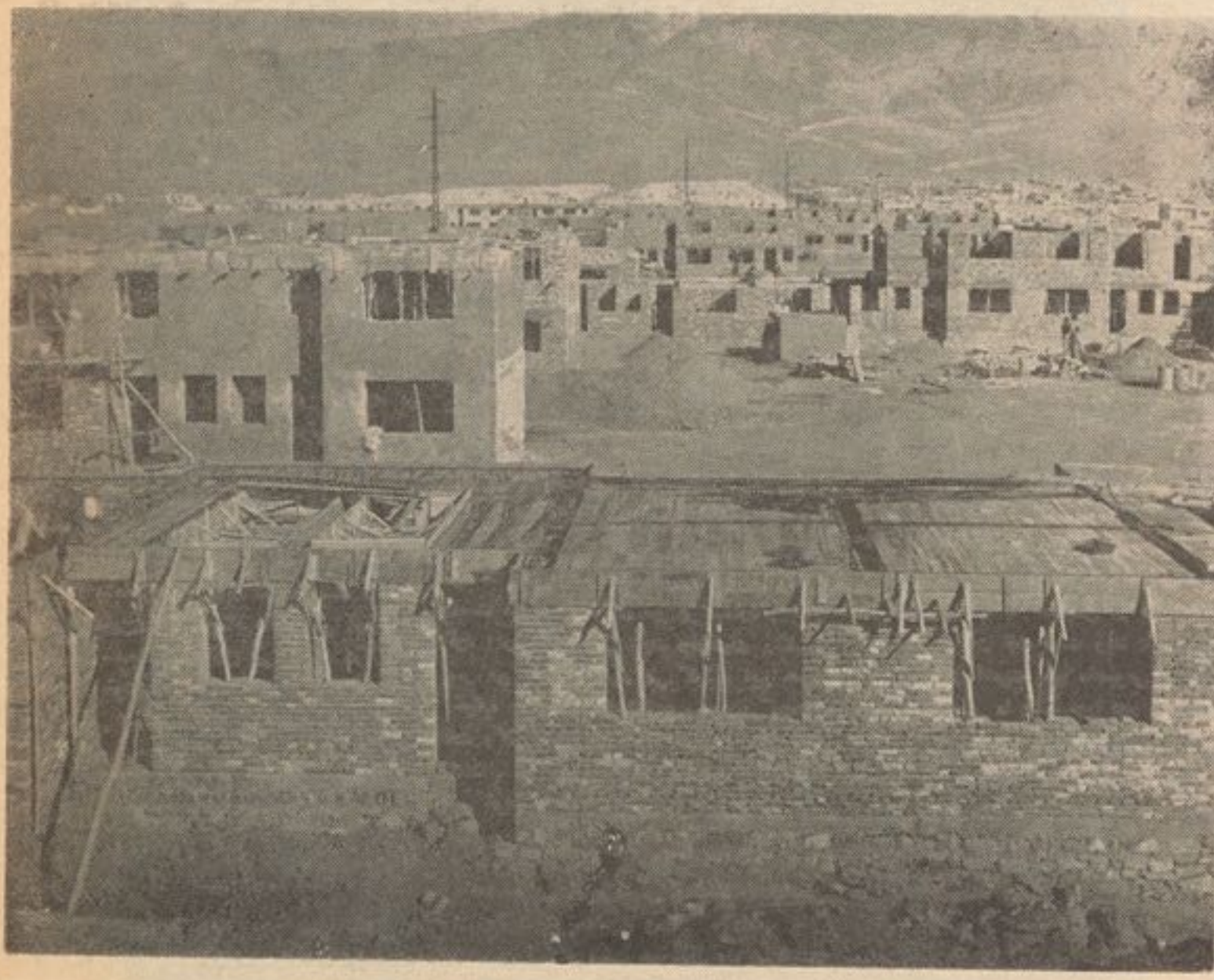
سا لیا میکند که منسا زل مسکونی عقبوزارت تعلیم و تربیه و خیا بان کا بل تخریب گردیده صد ها خانه بدوش گشته و تا هنوز هم ویرانه های نقاط تخریبی بسوی شهریان کا بل دهان کخی میکنند در نقش تشناب سر با زشمیری در خدمت مردم قرار دارد .

با این دلا بل است که امروز در اثر تحقیقات وسیعی که صورت گرفته ثابت شده است که سرمایه گذاری در زمینه مسکن هم سود مند است و هم به نفع سرمایه های ملی چرا که زمینه تولید و بهره برداری بیشتر و منطقی تر را از نیروی انسانی به نفع انسان فراهم میآورد.

**سید عزیز الله مرموز :**

به نظر من پروژه های تولید مسکن از مفید ترین پروژه ها در شرایط حاضر کشور مابه شمار می آید و این خیلی منطقی است که این گونه فعالیت ها در چارچوب مسکن دولتی به انجام آید همانگونه که در همه ی کشور های مترقی نیز به همین نحو عمل میگردد . نکته دیگر این است که ما واقعا نا هنوز اخلاق فیندالی داریم و آرزوی هر یک ما این است که خانه های مستقل داشته باشیم ، بدون آنکه به مسایل دیگری که میتواند در سطح زندگی شهرنشوی های تازه یی را به میان آورد تو جه داشته باشیم - نمرات زمین که شاروالی توزیع میکنند و مشتری خام با پخته آرا آباد می سازد اینجا ب مصرف خدمات شهری و ملی رامیکنند و هر چند که مساحت این گونه تعمیرات در شهر وسیع گردد به همان پیمان که لازم می آید که مساحت خدمات دیگر شهری بسط و توسعه یابد که بر آورده چنین نامول اینجا مصارف هنگفتی را میکند که از توان اقتصادی حکومت های ما بیرون است امروز چه در کشور های پیشرفته شرق و چه در غرب چنین معمول است که برای تعمیرات زمین گشتی مصرف گردد و تعمیرات بلند منزل جای تعمیرات کوچک منزل را بگیرد که این کار در جزو کارهای امکانات مسکن دولتی میسر نمیشد .

در بخشی از سخنان گوینده های قبلی یکی از عوامل جلو گیری بیشتر کار مکروریا ن سازی شد و به نظر من یک عامل هم در این زمینه این بود که در گذشته برای مکروریا ن در مسایل مقرر می شد که عمدا و قصد مکروریا ن سازی را بد نام سازند و مردم را از زندگی در آن رو گردان کنند به عنوان نمونه در این مورد میگویم که برخی از این رو ساختن از اعمار مرده خانه در مکروریا ن نسج جلو گیری میکردند تا مردم با مشکلات بیشتر رو برو گردند - از سوی دیگر در ساختن



گوشه ای از بناهای پروژه سره سینه

# خلیج فارس



پیوسته گذشته

## معلومات عمومی، مختصر و فشرده در مورد خلیج فارس یا «خلیج نفت»

### نام خلیج فارس :

از روی شواهد و مدارک مستند تاریخی اینک میگردانیم به نامهای خلیج فارس در دوره های مختلف تاریخ

۱- قبل از آنکه آریایی هادر اطراف منطقه ی خلیج راه یابند آسوری ها این دریا را در کتیبه های خود بنام «نارموت» که به معنی رود تلخ است یاد کرده اند و این کتیبه ترین نام است که از خلیج فارس بجا مانده است .

۲- در کتیبه ی که از تارپوش در تنگه ی سوتر یافته اند در عبارت «درایه تیه هچایار» ساآئی نی» یعنی دریایی که از پارس می رود ناچار منظور از دریای پارس همان خلیج فارس است . در عصر ساسانیان نیز این خلیج را دریای پارس می گفتند .

۳- هرودت مورخ یونانی در گذشته در ۴۲۵ ق م اقیانوس را که در جنوب غربی آسیا از دریایی احمر گرفته تا دهانه ی هندوستان آری نروس (انزیره) یعنی دریایی سرخ میخواند و این تسمیه به مناسبت رنگ خاک آن سواحل است که نمای سرخ دارد هرودت از نام مشخص آن یاد نکرده است .

۴- مورخ دیگر یونانی فلاویوس آریانوس که در سده دوم میلادی می زیست در کتاب معروف خود آنا بازیس یا تاریخ سفرها ی جنگی اسکندر ضمن شرح ، بحر پیمایی «که آرخوس» که به امر اسکندر ماموریت یافته بود از رود سند بدریای عمان و خلیج فارس بگذرد و به مصب فرات داخل شود ، نام این خلیج را «پرسیکون کالی تاس» نوشته که ترجمه ی آن خلیج فارس است .

۵- «استرابون» جغرافی دان نامی یونانی که در نیمه آخر یک قرن قبل ولیمه ی اول یک قرن بعد از میلاد می زیست مکرر همیسن نام را در جغرافیای خود در مورد خلیج فارس

نکار برده است و مخصوصاً می نویسد که عربها بین خلیج عرب «بحر احمر» و خلیج فارس جای ندارند .

البته مدرك زیادی است که این خلیج نامدار بنام خلیج فارس یاد شده است .

اما مواخذ یونانی که قدیمی ترین و اساسی ترین اسناد است خلیج فارس فعلی را بنام خلیج فارس و ایران بسیار ته و سر مگر دیده نامدار و معروف یونان در یایی پارس و عمان را «انزیره» یا دریای - سرخ میخواند .

بهر صورت نامهای تاریخی و شواهد معتبر تاریخی جغرافی بین کشور های عربی اطراف خلیج فارس و ایران بسیار ته و سر گردیده زیرا خلیج مذکور چون از هر نظر با ارزش و با اهمیت است هر متر آن مورد دعوی قرار دارد و در معرض کشمکش ها است .

میگویند روبا را پوستی بالای جانش است . حالا معاند و بخصوص نفت خلیج فارس بالای جانش شده ، و از همه بیشتر امیر پالیزم امریکا مانند زرافه از آن گوشه یی جهان گردن دراز می کند نفت خلیج و اطرافش را پو می کشد و دست میشود و ه - ای سر بر میدارد و بدور خود و دور خلیج می بیجد و خیالهای رنگین بسر می پرورد و بسیار می گوشت این همه خواب و رویایش به حقیقت پرسد و در شرکت های نفت و گاز و بنزینش شغل بطرول و حمام گاز کنند . اما خوشبختانه که یک سد عظیم پیمانها این خواب و خیال نوشین را بهم میزند .

### جزایر خلیج فارس :

همه جزایر خلیج فارس از لحاظ وضع طبیعی و شرایط دریایی و جوی و سایر ملاحظات باهم یک سان نیستند و بطبعاً همه آن یک سر نوشت نداشته اند ، درست است که عده ای از این جزایر به سبب ثروت خدا داد طبیعی و یا از

نظر اهمیت سوق الجیشی یا بهره و علت مورد توجه و مطمع نظر مهاجمین مختلف بوده و هنوز هم است و در آینده نیز خواهد بود .

جزایری در خلیج فارس وجود دارد که تا سالهای قبل مورد توجه نبوده و به آرامی و خاموشی فرو رفته می نمود و کسی از کناره های آن عبور نمی کرد ولی حالا به نسبت شسر ایف خاصی توجه جهانیان را بخود جلب نموده است .

مثلاً جزیره فارس بخاطر ایجاد اسک دستگاه مجهز مترو لوژی که اوضاع جوی را به تمام موسسات گشتی رانی میرساند معروف گردیده .

قبلاً که این جزیره در مسیر کشتی رانی قرار نداشته ، در مواقع مساعد عسده ی از ماهیگیران به منظور شکار لاک پشت و ماهی می آمدند ، همچنان جزیره داس به خاطر کشف منابع سر شار نفت مرکز فعالیت مهمی شده است .

خلیج فارس جزایر زیاد دارد که از هر نظر مهم میباشد به خصوص از لحاظ معادن که مهمترین آن نفت است زیاد دارد و هر یک آن دارای اهمیت مهم مخصوص خودش میباشد که سر ما و شما دورا دور خلیج فارس روی این صفحه بپردازا می کشد ، و نمیتوانیم به هر جزیره بدقت تمام سیاحت کنیم . روی مجبوریت فقط به جزایر مهم و مشهور سری میزنیم و معلوماتی بدست میآوریم .

### جزیره هرمز :

این جزیره از بسیار قدیم مشهور است و از سده هفتم هجری (۱۳ میلادی) شهرت وارثا یافت . در ۶۹۹ هجری شمسی ، امیر هرمز ، کیش

و بحرین را به تصرف در آورد و بیشتر از دو قرن این جزیره مهد داد و ستد و تجارت با رونقی از خلیج بود .

بعد از استیلای عرب ها بر ایسران مدت تقریباً ۱۵ سال زودشتیان درین جزیره ساکن بودند و از همین جزیره رهسپار هندوستان شدند . مارکوپولو دو مرتبه باین جزیره سفر کرد . شهر با عظمت هرمز که درین جزیره احداث و اعمار گردید دو قرن شهرت و مدلیت خود را درین منطقه حفظ کرد .

وقتی پر تقالی ها درین جزیره یورش بردند، جزیره در حدود ۳۰۰۰۰۰ سرباز داشت، پرتقالی ها در سالهای ۸۸۶ هجری شمسی (۱۵۰۷ میلادی) بنایی یک قلعه ی عظیم را که در استوار و معروفی بود نهادند ، در ۱۵۰۰-۱۵۰۶ میلادی) قوای نیرومند عثمانی باین جزیره حمله کرد و مدت یک ماه در پرتقالی ها را در محاصره کشید ولی گشوده نتوانست .

شاه عباس حمله ی وحشت ناکمی مقا یسل عثمانی هابه جزیره هرمز کرد که به ویرانه تبدیل شد و دیگر سر بالا نکرد .

بعضی از ساکنین بی قوای آن اکنون در یک دهکده محقر زلدگانی دارند و در معادن خاک سرخ و نمک کار های شاقه می کنند . جزیره هرمز به شکل بیضی بوده که قطر ۱ طول آن ۷ کیلو متر و کوتاه ترین قطرش ۵ کیلو متر است

### جزیره قشم :

قسم بزرگترین جزیره ی تنگه هرمز و دارای جمعیت قابل ملاحظه یی در میان جزایر دور بر خود است .

این جزیره تاریخ معروفی دارد ، حاوی نیروی زمینی و دریایی بود که سلطه اش را بدور و برش محکم حفظ میکرد .

### منابع ثروت :

خاک بحرین بسیار حاصل خیز و مستعد است ، محصول آن خرما ، انجیر ، و انگور زیاد است و نیز دارای درختان کاج و گلابی مخصوصی است در بحرین بیشتر گاو و گوسفند زیاد پرورش و الاغهای سفید مخصوص پیدا میشود .

صنعت و تجارت این جزیره بیشتر ساختن و فروش قالیق های مخصوص با دی است ، صید مر و ارید منبع در آمد بزرگ مر و ارید جزیره است . مر و ارید های پیدا وار بحرین خیلی در خشنده و صاف است .

اگر چه به سفیدی مر و ارید سیلسون و چایان نیست اما در شت تر و مر خوبتر از آنها است . این مر و ارید ها در طول کرانه در عمق ۱۵- تا ۱۶ متر زیر آب یافت میشود در هر سال بیشتر از یک هزار قالیق با زیاده از ۲۰۰۰۰ گواصی و اشخاصی مختلف برای صید مر و ارید حرکت می کنند و در آمد جزیره از این عمل در سال ۱۹۰۰۰۰۰ لیره است ،

به بود ویا .

جزیره ی محرق که بواسطه تنگی ی از جزیره بحرین جدا شده دارای ۴ میل طول و نیم میل عرض است ، مرکز آن نیز موسوم به محرق و دارای ۳۰۰۰۰ تن جمعیت است . جزیره ی سیترا نیز جز این مجمع الجزایر است و دارای ۳ میل طول و یک میل عرض است .

جزیره ی ۱۱ نازن یا ام النیمان در طرف با ختر بحرین واقع است .

جزایر کم اهمیت دیگری نیز است جز این مجمع الجزایر هستند درین مجمع الجزایر قریب یکصد پنجاه آبادی ویا کم و بیش بزرگ و کوچک وجود دارد .

### آب و هوای بحرین :

آب هوای این جزایر مرطوب است و نسبی آنها کم نیست و از مزایای مهم این جزایر چشمه های زیر دریا یی آن است و از چندین سال قبل اقداماتی شده و با وسایل جدید و لوله ، آب را در سطح جریان داده اند ، و امروز از بهترین آب مشروب و مورد استفاده برای اهالی آن است .

گفته اند .

جزیره بحرین در ۲۰ میلی شبه جزیره قطر و ۱۲ میلی اراضی قطیف واقع است . قسمت شمالی این جزیره به اراضی زیر دریایی موسوم به «بارم» متصل میشود . در طرف شمال با ختری آن در خور فشت (یا او معدوله) بمسافت ۸ میل و در شمال خاوری آن جزیره محراق به مساحت ۸ میل و نیم قرار دارد .

از انتهای شمالی جنوبی این جزیره (راس البر) تا انتهای شلوا که قریه ی کوچک شلوا واقع است ۶۵ میل میباشد .

بحرین دارای اراضی شن زار است و در بعضی نواحی ارتفاعات سنگی وجود دارد مثل کوه دو خان که ارتفاع آن به ۱۲۴ متر میرسد .

مرکز و آبادی مهم این جزیره شهر منامه یا منعمه است که مقر شیخ بحرین و دارای تقریباً ۵۰۰۰۰ تن جمعیت است ، این شهر به واسطه دو جاده به آبادی های زیر متصل میشود .

به مساحت ۱۲ میل به شور به و ۱۸ میل

خرابه های کنونی آن مظهری از عظمت زندگانی جوان آن است و نمای عظمت نظامی و اقتصادی این جزیره معروف از ویرانه های مشهود است .

در جمله کانهای عمده ی این جزیره یکی هم نفت است که کنون اعتبارش را بالا برده است .

جزایر دیگری نیز در خلیج فارس قابل یاد داشت است که وقت زیاد را میگیرد و ما درین صفحه فقط از نامها یی آن تذکره میدهیم .

جزیره ی هنگام ، جزیره ی تنب ، جزیره ی بنی تنب ، جزیره ی یو موسی - جزیره ی ستری ، جزیره ی فرود - جزیره ی بنی فرود - جزیره ی کیش یا قیس - جزیره ی هند آبی - جزیره ی لاون (شیخ شعیب) **جزیره خارک :**

بنا سبت نزدیکی خارک و خارگو به کرانه های جنوبی ایران و به بنا در ریگ و بو شهر از لحاظ سوق الجیشی و تجارتی این جزایر از قدیم دارای اهمیت بوده است .

از سالهای ۱۳۳۶ جزیره خارک به علت مزیای طبیعی و مناسبی که برای پهلوی گرفتن کشتی های بزرگ نفت گیر اقیانوس پیما به عنوان محلی برای ایجاد بندر دوم صدور نفت ایران انتخاب گردیده (چون بندر معشور نخستین بندر برای این منظور بوده است) و برای صدور نفت گچساران ، که از نواحی مهم نفت خیز است ، لوله ی بطول ۱۶۰ کیلومتر تا جزیره خارک کشیده شده این لوله از کوه ها و رود ها عبور می کند و بندر گناوه و سپس با گذشتن از کف خلیج فارس به جزیره خارگو میرسد و از آنجا مجدداً از کف دریا میگذرد .

و به خارک و سپس به مخازن عظیم فولادی می پیوندد . تا سیمات بندری و لنگرگاه های مناسب بطوریکه در خود این طرح بزرگ است نیز ساخته شده و سالهاست بهره برداری ازین بندر شروع گردید .

### مجمع الجزایر بحرین :

بحرین مجمع الجزایری است در جنوب خلیج فارس ، در خلیج شلوا موقعیت دارد ، در سر تا سر کرانه های جنوبی و باختری خلیج فارس منطقه ی مهمتر از بحرین است حیث موقعیت نظامی و تجارتی نیست این جزایر که بین شبه جزیره ی قطر و کرانه الا حسان قرار دارد ، در وسط ناحیه ی صید مر و ارید واقع هستند و این ناحیه بزرگترین بازار این تجارت است و بهین مناسبت سکنه آن از قدیم نسبت به سایر مناطق و کرانه های خلیج بیشتر بود .

بحرین سر زمین دارای تاریخ مفصلی است .

بحرین از تعدادی جزایر بزرگ و کوچک و زمین های زیر دریایی که محل صید مر و ارید است تشکیل میشود . بزرگترین جزیره ی این مجمع الجزایر نیز بحرین یاد میشوند همگامی اوایل نامیده شده و در قدیم به تیلوس معروف بوده است . طول این جزیره ۴۷ و عرض آن ۱۲ کیلومتر است بحرین را سابقاً مینا به و میان آب نیز می



# طفولیت نیکتا

مترجم : دکتر خدایاداد شرمیل

پیوسته بگذشته

نویسنده : الکسی تولستوی

مامی تکرار کرد، «بازهم میگویم که ما اسب های جدید ضرورت نداریم : خدا میداند که اصطبل از اسب های سواری پر است .

«چرا نمی توانی درک کنی که من میخواهم (زاریکا) این اسب های معنی را بفروشم . «زاریکا اسب خوبی است باید آنرا بفروشی .»  
«تو اینطور فکر میکنی !» پدر با هایش را از هم جدا نموده و چشمانش برآمد، «زاریکا می گزد و خیز می زند .»

«آی، مامی با جدیدت جواب داد : «زاریکا نه می خورد و نه خیز می زند .»

«درینصورت،» پدر مودبانه خم شده .  
«خطار میدهم : یامن باید اینجا بمانم یا این

مادیان لعنتی .» بالاخره چنانچه نیکتا توقع داشت، به پدر تسلیم شد، چنگ با یک متارکه و گذشت پایان یافت . آنها فیصله کردند که مادیان را بفروشند و پدر وعده داد . «پولپاراد ربازار بیجا مصرف نکنند .» برای اینکه بودجه بهتر شود، و از برای نیکتیویچ تصمیم گرفت تا دو گادی یا ر سب های

راکه باد زمین انداخته به بازار پستراکا بفرستد و بطور بروجون بفروشد .

نیکتا پرسید اجازه گرفت تا با ملیشکا کوریا شونوک در گادی ها برود .

از صبح وقت موانع بوجود آمد . اسب ها آماده نبودند و ملیشکا کوریا شونوک بمنظور تعقیب براسی سوار شده به گله رفت که در زمین های چتر آنطرف تالاب در غبار صبح بشکل دیده می شدند، سپس وقتیکه زاریکا (مادیان سرخ تیره پاپاهای سفید) از اصطبل بیرون آورده شد و مپترها به آرام نمودن آن پرداختند او باهاندان هایش سر جای ایوانوویچ را گرفت و نزدیک بود او را بگذرد، پدر آقا از کلکین دید و با لباس شبانه اش بسوی اصطبل دوید .

«پس اومی گزده، من بتو گفتم، تو شیطان لعنتی .»  
زاریکا خود را پس کشید و به تپگاه ران هایش نشست و چون سر جای ایوانوویچ آقا از کله بندش گرفته بود او را دور او دور کش کرد، شبیه کشید ، خود را رها نموده به چمن پرداخت طوریکه پارچه های زمین از زیر پاهای عقبی اش به گاراج برید و بسوی گله جارنعل کرد ، بعد معلوم شد که ارنیوم که باید با گادی ها برود ناپدید شد، او را جستجو نمودند و کشف شد که او نسبت باقیات مالیاتی در توقیف است، ارنیوم مالیه پنج ساله را تحویل نکرده بود بنا بر این دستوری صادر شده بود که هرگاه او را در یابند توقیف نمایند تا وقتیکه شخصی از او ضمانت کند . و از برای نیکتیویچ یک قاصد سواری را به شخصی بزرگ ده فرستاد و ارنیوم با ضمانت و هاشد، او با یک خلق خوش به بستن گادی ها شروع کرد ، بالاخره گادی ها آماده شدند زاریکا به گادی عقبی بسته گردید، نیکتا و ملیشکا کوریا شونوک به گادی قدیمی بالا شدند ، ارنیوم : اسب را با

میکنم ، باغ مامیب دارد و سبب ها را بوسیله یک آله مخصوص از درخت بدست می آوریم اما سبب ها هنوز پخته نشده اند ، آیا تو آن جنگل سحر آمیز را یاد داری ؟ .. درخزان به سمرا بیا که با هم به بنیم ... هنوز انگشترت را هم نکرده ام . ( خدا حافظ ) «لیلیا» .

نیکتا این مکتوب عجیب را چندین بار مطالعه کرد ، ناگهان خاطرات روز های پرشکوه عید مسیح (ع) در فکرش تازه شد، شمع های سوخته، سایه ها بر دیوار ها می رقصیدند ، او گل بزرگ رادر زلف های تابدار و خوشبوی دختر می دید، زنجیر های کانلی می لرزیدند و نور ماه بر کلکین های از یخ پوشیده شده بود می تابید .. سقف های پربری، درختان سفیدمیدان ها مملو از بری از نور شفاف پر بود .

لیلیا کنار میز مبلور زیر چراغ نشسته و سرش را بر مشت گساده بود .... جانوری ! ..

نیکتا بر رکاب هایش ایستاده شد و قمیچش را بصدا در آورد، این آنقدر ناگهانی بود که کلیویک به یکسو خیز زد و به یک ناخت ملایم آغاز نمود . باد در گوش هایش اشپلاق می کرد ، عقاب بلند تر بالای چمن-زار، بالای غله های رسیده که در بعضی جا ها دو شده بود و بالای کنار دریا (ساحل) در روان بود ، هلهدها با غنگی و بیچلرگی دوریک جیب نمک دوریک خالیگاه ناله میکردند . «بلو، بلو، بلو،» نیکتا تصور کرد ، قلبش خنود بود و به تندی حرکت می کرد .

«بادا برو، برو» .... عقاب پیر، پیر ! .. ای هدهد ! ناله کن، ناله کن، من خنود تر از شما هستم ، من و باد ، من و باد ....  
بازار پستراکا ...

و از برای نیکتیویچ و مامی برای سه روز با هم چنگ داشتند ، پدر میخواست به بازار پتراوسکا برود لیکن ، مامی ، مخالف سفر بود .

«در پتراوسکا، رفیق من، بدون توهم خوب ترتیب خواهند گرفت .»

«عجیب،» پدر جواب داد، یک مشت ریش

را گرفت ، آقا میگزید و شاهه اش را بالا می انداخت ، «این بسیار عجیب است .»  
«اگر میل داری عجیب فکرت کن، رفیق من» .

«اما این غریب است، در حقیقت، بیشتر از غریب» .

قیزه اش زد و گادی ها حرکت کردند ، سر جای ایوانوویچ با او شوخی نمود به چرخ گادی اشاره کرده فریاد نمود : «میخ خوره رابین ،» ارنیوم فرود آمده چرخ گادی را دید، اما میخ خوره گاملا درست بود، او سرش را خارید ، آقا شور داد ... بالاخره دو باره بحرکت آمدند .

این یک سفر خوب بود ، یک نسیم خفیف می وزید که بوی چوب گرم و گیاه گندم را میداد و برگهای گل مینا را که در کشتزار ها سبز شده بود باهتزاز می آورد، از عقب انبار های علف خشک که در سرتاسر چمن زار هموار قرار داشت یک (باز) بال کشاده بنظر می رسید که به پهنای آسمان در پرواز بود . فاصله دوریک نود آبی بالا می شد که از اردوگاه های دهاقین جایکه آنها نمان می یزیدند منشاء گرفته بود . آنها اردوگاه نزدیک شدند و کاروانی را در آنجا یافتند، ارنیوم اسب ها را توقف داد و بچه ها بسوی بیلو رفتند تا آب تالاب را که بوی یلرداشت و از مکروب های آب ایستاده پر بود بنوشند، بپرمری که برای دهاقین نان مسی یزید دستش را روی گادی گذاشت، سر برهنه اش را شور داد و گفت : «سبب هابرای فروش است .» نیکتا یک سبب پسرایش داد «تشریحی، جوان چیزی ندارم که آراچک یزیم .»

حینی که آنها اردوگاه را ترک گفتند باچار مال دار مواجه شدند، دهقانان زولیده موبابیراهن های شان که عرق، آقا درشت ساخته بود در عقب گاو آهن هاییکه قویله گاوها آنها را می کشیدند در حرکت بودند یعنی در کار سهم می گرفتند و با یوغ های شان حرکت مومی می کردند ، آنها به اردوگاه شاه برای صرف نان می آمدند . ارنیوم دوباره توقف کرد و وقت زیادی را در برسمیدن بخرچ داد که از کدام راه از سرک خارج شود تا به پستراکا برسد ...

دو کتاره های چمن زار ها چاشت روز بود که نسیم از بسین رفت و موجهای حرارت از دور پیدا شد .

نیکتا به غبار آبی لوزان بدقت می دید که یک خانه متحرک ، بعدا درختی بالای زمین آویخته و سپس یک کشتی بدون دیرک هایش بنظر می خورد، گادی هایش می رفتند ، ملخ هاجیر جبر می کردند همدین لحظات از آن سوی چمن زار، آواز موزیکال منظم شنیده شد، زاریکا رقصید و بیکسو قدم گذاشت، بعد شبیه بلند کشید ، ارنیوم دور خورد و با یک چشمک گفت :

اینک آقا آمدیک گروه سه اسپه با خود نمای به گادی ها رسیدند - بایرون سرش به عقب کشیده شده بود - با رفتار نیک و موی پیش می رفت و با اسب های طناب بسته دیگر از روی غضب پا های شان را بر زمین می گوید - پدر که خود مستی به کمر

«چه گفتی ؟»  
«من گفتم، اینکه شما بچه ها هزار هابدر دارید ... درینوقت آمر مخابرات زیر میز تف کرد .  
«نام شما، نام شما، بگو نام پاپاچه هست ؟»

اولا که پایین انداخت و موقعی که نیکتا جواش را داد یکدسته از نامه ها را از روی میز کشید .

نیکتا نامه هارادر خریطه اش گذاشت و پاترس پرسید :

«آیا کدام روزنامه یا مجله هم داریم ؟»  
آمر مخابرات گونه هایش را باد داد، نیکتا منتظر جوابی نشد و از دووازه دوید . در تاخیر پوسته کلیویک پاهایش را پسر زمین می کوبید و برای اینکه مگس ها را که دورش جمع می شدند رانده باشد دمش را اهتزاز میداد، دوپسران کو چسک باموهای بلوند، که روی شان رابه کدام ماده سرخ آلبوده ساخته بودند به اسب میزدند .  
وقتیکه نیکتا بر زمین نشست صدا زد :  
«آزراه دورشوید»

یکی از بچه هاروی خاک نشست، دیگرش دور خورد و گریخت هنوز دیده می شد که آمر مخابرات در کلکین بازهم لاک را خوب می کند . زمانیکه از ده حرکت کرد و به جلگه آزاد و گرم که از سبب جواری رسیده زرد و طلائی معلوم می شد داخل گسر د بد گذاشت تا کلیویک آهسته شود ، خریطه اش را کشود و نامه ها را ورنانداز کرد . در جمله یک نامه کوچک که پاکت ارغوانی داشته و روی آن با حروف بزرگ نوشته بود : «برای نیکتا» نوشته ها بربیک کاغذ مفشن ثبت شده بود، در حالیکه از هبجان ، چشمانش برق می زند، نیکتا آن مکتوب را خواند :

«عزیزم نیکتا ! من ترا فراموش نمی کنم و تکرده ام، بسیار دوست دارم ، ما فعلا در کلبه تابستانی زندگانی می نمایم ، این یک کلبه کوچک، دوست داشتی است، مسن انتراف میکنم که وکتور مرا بسیار اذیت میکند . او مرا آرام نمی گذارد ، او بسیار بیباک شده است ، اومه بار است که سر خود، ماشین می کند و همه جایش پسر از خراشیدگی هاست ، من در باغ تنها بسازی

بود و درج هایش برآمده بود بر گادی  
تخته بود - او يك چاكت ابريشمى برين  
داشت و ريش او تو سط باد بهر سو كش  
مى شد با چشمان مصرت با ريش نگاه معنى  
دارى كرد و ليكيتا را صدا زد ؟

«آيا مى خواهى با من بيايى؟» و گادى  
از پهلوش گذشت . با لخره گنبد هاى  
كليساى سفيد ، ديرك هاى چاه ها ،  
قله هاى بعضى از پيداها ، پا رچه هاى  
ايرود سفه ها نمايان گشت - آنطرف  
در ياي زرد گل آلود ، نما م پستراگلا،  
كه در آفتاب مى درخشيد داخل ساحه  
ديد شدند و در كشت زارهاى آنطرف ده  
سايه بان هاى با زار و گله هاى  
حيوانات ، داغ هاى سپاهى را ساخته  
بودند .

گادى ها از با لاي يك پل نرم كه فقط  
از سطح آب با لا بود عبور نموده از مجله  
كليسا ، ياچاييكه يكسفر كنشيش مسيحي  
چاق در كلكين يك خانه گلا بر و يلو ن  
مى نواخت گذشتند - بطرف ميدانى كه  
سايان هاى با زار ايستاده بود نند نور  
خورد و نرديك با شگامه كوزه گران نوقف  
كرد .. نيكيئا بر گادى ايستاد و نظر انداخت  
يك جيبسى كه يك چين آستين دوازو كمر  
بسته داراى تكمه نقره اى برين داشت سينه  
اش با ز بود و باريش سپاهى كه مستقيما  
تاسينه اش مى رسيد دندان هاى يك  
اسپهر ريش را معاينه مى كرد ، در حاليكه  
يك دهقان كوچك و نا توان يا صاحب  
اسب بسوى جيبسى يا حيرانى مى نگرست  
سپس در آنجا يك پير مرد زيرك ودا نادیده  
مى شد كه يك زن نرسى خورد و را مى  
خواست متقا عد ساذ تا يك ظرفى را كه  
با نقش بر گك هاى گياه زينت يافته  
بود و با نا خنثى بر آن مى زد خريدارى  
نمايد .

«اما من چنين ظرفى را اصلا نمى خواهم»  
زن گفت .  
«اگر نما چنان را جستجو كنى چنين  
ظرفى را نخواهى يافت ، عزيز من!»  
يك دهقان از خود رفته (مد هوش) با  
غضب - كنار يك سيد پر از تخم مرغ فرياد  
مى زد ؟

«آيا شما آنها را هم تخم مى ناييد؟ شما  
فكر مى كنيد كه تخم ها هستند - آنها  
آفتد كوچك هستند !»

در قرينه ما ، گو لدى بان ، تخم  
هائى داريم كه حقيقتا تخم هستند ، در كولى  
بان - من ميگويم كه مرغ ها تا گلولى  
شان در دانه گور شده اند - دختر ها با  
دامن هاى گلا برى و دستمال هاى رنگين  
در خشان بسوى سايه بان ها ، درجاييكه  
فرو شدند گمان با صدا ها - بساط شانرا  
هموار كرده بودند و عا برين را جذب مى

۱- جيبسى يكي از نزادهاى سفيد سر گردان هندى  
است كه در قرن ۱۵ و ۱۶ به اروپا سفر و  
مهاجرت نمودند و بيشتر در كار هاى  
فلزى و موسيقى مصر و فیت و مپارت داشتند  
(مترجم ) .

نمودند ، پيش مى رفتند آ پيش ما بيايد.  
پيش ما بيايد . همه كس از ما: مسى  
خرند .... گرد و غبار ؟ صدا ها و شيبه  
اسب ها - تما م با زار را فرا گرفته بود  
صدای اشلاق ها بگوش مى رسيد عرابه  
گادى ها هر جا فرو مى رفت ، لنگان لنگان،  
يك مرد جوان كه پيراهن آيى برين داشت  
و شان هايش پا ره شده بود انگشتان ترا  
برد كنه هاى اكلايد يون بزور مى كشيده ..  
«هى ، دنيا ، دنيا ، دنيا...»

ارتيو م پندهاى رسبان و طناب هاى گادى  
را با ز كرد - در همين وقت يك مرد كه  
لباس نكاسى بسوى شيد و بسود  
ويك شمشير هم از تسمه اش بر شانه آويخته  
داشت پيش ارتيو م آمد ، آن مرد بسويش  
ديد و سرش را شور ناند ارتيو م نيز  
بطرف آن ديد و كلاهش را بر داشت :  
«قبلا ترا ديدم - تو ولگرد آواره را»  
مرد پروت دار گفت ، «اين با ر متين هستم  
كه ترا از بين خواهم برد .»  
«هر طور كه مى خواهى ، ارتيو م جواب  
داد .»

مرد پروتى از زير شاله هايش گرفت  
و به مارش مارش او را برد . پير مرد شيطان  
صفت كه ظروف گلى را ميگروخت از عقب  
به آنها ديد و متبسم شد - ميشكا كوريشونوك  
به آواز مشوش در حالت نخواستگاره  
نيكيئا گفت ؟

«بلو و پدوت را بزودى پيدا كن و برايش  
بگو كه يك پو ليس ، ارتيو م رابه توقيف  
برد . من از گادى ها نظارت ميكنم .»  
نيكيئا از ميان جمعيت روى ميدان پرازگاه  
وپر هاى لنگد شده بسوى قرار گاه حيوانات  
نظري انداخت و بلو يدن شروع كرد كه  
در آنجا از يك مسافه دور گادى پدوش  
رانديده مى توانست - پدوش با يك خلق خوش  
در كنار يكي از اين قرار گاه ها ايستاده  
و دست هايش را در جيب چاكت خود  
فرو برده بود . نيكيئا به گفتن سر گذشت  
ارتيو م پرداخت اما واز يلى نيكيئيويج فورا  
حرفش را قطع كرد :

«اين نسر بان خاكى را بين چه يك نريانى؟  
بسيار عالى ....»

سه بشكار يايى در حاليكه لباس هاى  
دواز يينه دو زى تدبر و كلاه هاى كه  
در قسمت گوش ها دنبا له ها نيزدا شدند  
بر سر كرده بودند در ميان اسب ها در  
همان قرار گاه حيوانات مى نويده و مى  
كوشيدند كه يك نريان سرخ نيره را  
با كمند شان دستگير نما يند . نريان  
گوش هايش را به پشت زد ، دلدا نه هايش  
رائشان داد و - دم خورد .

بعد از كمند دور خورده بوا سقه كنه  
اسبان نويده و متعاقب آن بيدان آن آزاد بر  
آمد . اولاً بزوانو افتاد سپس با فرور دو ميدان  
آزاد چمن زار بسوا بقه بر ساخت . دم ويانش  
را با د حرکت مى داد . پدوش با هايش را  
با سرور بزمين مى كويد .. بشكار يايى  
ها ، بر پا هاى كج شان راه مى رفتند و  
بسوى اسبان زين شده (حيوانات كو تا ه ،  
كوجك ) و بشم آلود شان نو يدند و بر  
زين هاى بلند شان با ملا يمت بر آمدند

تولتر : آواره شان را تعيب مى كردند  
يكي از آن كمندى بدست داشت تا بوسيله  
آن مطلوب را بگيرند .

نريان اينطرف و آنطرف نور مسى  
زد اما و قتيكه با يكي از بشكار يايى ها  
مواجه مى شد ما تند يك حيوان نريان  
اينطرف و آنطرف نور مى زد اما و قتيكه  
با يكي از بكار يسائى ها مواجه مى شد  
ما تند يك حيوان مى گرديد - نريان با  
وحشت حمله كرد و فورا كمند به گردش  
انداخته شد . او كوشيد كه خود را از آن  
حالت نجات دهد اما بشكار يايى ها  
در بغل هايش با قمچينى زدند و تير ييا  
با كمند خنه اش كردند ، او گنج خود  
و افتاد . نريان را دو باره بجايش در حاليكه  
عرق و لرزه كرده بود آوردند . يك  
بشكار يايى سا نخورد و از زين اسب مانند  
يك خر بطة جو بزمين افتاد و بسوى و از يلى  
ليكيئيويج رفت .

«آقا! نريان را خريدارى كن ،» پدوش  
خنديد .. نيكيئا نو باره شروع كرد كه راجع  
به ارتيو م برايش بگويد ؟

«چه يك بلانى ،» پدوش اظهار نمود ،  
با اين احق چه كرده مى نوا نم؟ اين است ،  
اين بيست كوچك را بگير ، يك رول و قدرى  
ماهى بخر و در گادى برايم منتظر باش...»  
زاريكار ابا لاي مكر و يدف فرو ختم ، و  
ارزان فرو ختم اما بى تكليف .. حرکت كن .  
زود تر خواهم آمد . اما ، مزود به وقت  
درازى مبدل گشت . آفتاب بزرگ با اشعه  
نا رنجى و كمر رنگ با لاي كنار چمن زار  
مى تا بيد ويك گرد و غبار طالانى با لاي  
زمين در گردش بود . ذنگ هاى كليسا  
براى نماز شام بحر كت آمد - درينو وقت  
بود كه پدوش آمد و يك حال مشوش در  
چهره اش ديد و مى شد .  
او بلون اينكه به نيكيئا به ييند گفت ؟  
«گاهلا از روى تصادف يك دست شتران  
را خريدم ، بسيار ارزان ...»

آنها هنوز ماديان را نبرده اند ... خنده  
آورد است ... آيا شما قسمتى از سيب هارا  
فروخته ايد ؟ تنها به ارزش شصت و پنج  
كوبك .. پس مسئله از بقرار است - خوب  
بلا بر سر سيب ها - من به مكر ويد بسف  
گفتم كه سيب ها را با ماديان يكجا برايش  
خواهم داد ... بيا كه برويم وار نيو چرا  
نجات دهيم ...

واز يلى نيكيئيويج نيكيئا را از شان  
هايش گرفت واز زمين با زار كه آرام  
شده بود از ميان گادى ها ليكه بوي آبر ،  
گاه و غله را مى داد رهنما ئى كرد .. اينجا  
و آنجا آنها سرود هائى را به آواز بلند مى  
شنيدند كه آهسته آهسته دور شده مى  
رفتند و چه ن زار نا پد يد ميگرديد ... يك  
شيبه كشيده ...

«آيا ميدانى ؟ پدوش تو قلب نمود و چشمانش  
با شيطنت برقى زد ... و قتيكه خا نهرقم  
چاره اش را خواهم كرد ،» - بهر حال  
اهميتى ندا رد - فردا يك گروه سه گانه اى  
اسبان را خواهيم ديد ، همه شان خا كى  
خال دار .... شا يد هم براى يك گو سفند  
يا يك بره معطل شويم .»

### بالاى گادى ...

در آن شام نيكيئا بعد از كو بيدن گندم  
در وا گونى پر از گياه كه بوى سيرين  
داشت مرا چمت نمود ، ترينه با ريسك  
غروب ، نيره ولاكى رنگ چنانچه همیشه  
در خزان مى باشد از با لاي چمن زار ، از  
فراز نيه خا كى يز فبر ستان - از با لاي  
منار هاى ياد گارى اى كه بوا سقه  
قبيله هاى كوچى كه در اينجا مسى  
زيستند ساخته شده بود آهسته و بزوال  
بود - در بين الطول عين شيار ها در كشت  
زار هاى دو شده خالى ديد و مى شدند -  
اينجا و آنجا آتش اردوگاه دهافين دو ناريكى  
مى درخشيد و نو دنيره از آن جدا مسى  
شد ..

گادى مى چنييد و آواز مى كرد - نيكيئا  
با چشمان بسته بر پشت خوابيد و نما م  
وجودش خوب خسته بود .  
و قتيكه در جرت فرو رفت چيز ها نيكه  
در طول روز واقع شده بود بخاطرش  
آمد .

چار جوهره مان يان قوى در انتهاى يك  
چوب جغل شور مى خوردند - در وسط روى  
يك چو كى كوچك ، ميشكا كوريشونوك  
مهمواره اى مجسم بود كه اودوان خوابيده  
داد و صدا مى زد . يك كمر بند طو يسل  
از چرخى كه بر قلعه با به اش بسته بود  
ويا محور مى چرخيد بما شين خرم كوچك  
كه با ندا زة يك خانه بزرگ بودا متناد  
داشت - غربال و آن قسمت ما شين كه  
گياه را دسته مى كرد شديدتر حر كت مى  
نمود .

استوانه خرم كوچك با لاي مى شد و با  
غر شوق ناله و حضا نه كه همه كس در  
سرتا سر چمنزار آنرا مى شنيدند فرو مى  
آمد دسته گندم را كه بان مى انداختند  
ميده نموده و گياه و گندم را به شكم بر  
گرد ما شين فرو مى برد - وا زيلسى  
نيكيئيويج خودش خوشه هاى گندم را  
بما شين مى داد - او عينك هاى خودى  
بوشيده و دستكش هاى چرمى ايكه  
تا آرنج هايش مى رسيد در دست داشت  
پيرا هنش از عرق بر پشت آن چسبده  
بود - همه اش گرد بر بود - در ريش او  
با رچه هاى گاه بنظر مى رسيد . دهنش  
سياه بود - گادى بر سرو صدا در حاليكه  
بسته هاى بيشتر گندم را جمع نمود و بود  
رسيد - يك جوان با پا هاى كشا ده عقب  
يك و سيله قلقيه كه گياه را از ما شين  
بيرون مى نمود روان بود - او دسته هاى  
گاه را بغل بغل مى گرفت و نوان نوان  
آن را در انبار گاه مى انداخت سها قين  
سا نخورد - گاه را در انبار تو سطوشاخه  
شان مسرتب مى نمودند .

تكليف زياد و تشويش سال با يان يافت  
تمام روز مى سرودند و شو خرمى كردند -  
ارتيو م دسته هاى گندم را كه براى خرمين  
گولى آماده بود از گادى با نين مى آورد  
و دختر ها او را در بين گادى گير كرده  
تخ تخك مى دادند - چيزى كه او از آن  
نفرت داشت . او را مى خوا با نيدند و لباس  
هايش را با ريزه هاى گاه آلود مى  
ساختند - اين يك شوخى بزرگ بود ...  
لانا م

# سپورت



با زی ، واتر پلو ، ورزشهای پنج گانه نشان زنی ، پهلوانی آزاد و گیمو گروهی گنجا نیده شده است و به استثنای ورزشهای انفرادی ورزشهای اجتماعی نوره های مقد ما تی را طی نموده راه شا ترا درین رخدادهای جهانی با ز نموده اند همچنان از تیم های اجنبی دختران حدا قل ۶ تیم از جمله تمام مسابقات مقد ما تی درین مسابقات شرکت کنند و البته کشور میزبان به صورت فوق العاده پنج تیم شا ترا شرکت میدهند و سایر کشور های شرکت کننده از طریق فد را مسیون های مر بو طه شان اشتراک میکنند . طی این مسابقات ۳۶۰ حکم از طسریق کمیته بین المللی المپیک جهانی در این مسابقات معرفی گردیده تا مسابقات

المپیک ۱۹۸۰ مسکو پیام آور صلح و دوستی خلل ناپذیر خلقهای جهان است .

## المپیک مسکو جهانیان را برای تشدید دوستی دعوت میکند

را با در نظر داشت قوانین و مقررات بین المللی حکمیت و نظارت کنند . همچنان جهت تهیه را پور تا ز های مصور و غیره هفت هزار زور نا لیست اشتراک میکنند . قریه المپیک ۱۹۸۰ مسکو که مرکز است ساختمان های خورد و بزرگ است از جمله ۶۹ ساختمان آن در مسکو ۳۰ ساختمان دیگر آن در شهر های کیف ، لنین گراد ، منسک و تالین که محل دیدار ورزشکاران تعیین گردیده اند . است با زی های المپیک ۱۹۸۰ از طریق تلویزیون به ۲۲ کشور جهانی گزارش داده میشود . همچنان توسط یکصد کانال را دیوئی به تمام جهان پخش میگردند و در حدود ۱۰۰ میلیون تماشاچی مستقیماً مسابقات را در شهر های که در فوق اشاره شده دیدن میکنند . برای به دسترس گذاشتن تکت به تماشاگران ۶ میلیون تکت طبع گردیده که از جمله دو بر سه حصه آن به مساکنان اتحاد شوروی و متیای به اختیار سایر ممالک خارجی مسکو گذاشته میشود .

کمیته برگزاری مسابقات المپیک مسکو علاوه بر فراهم آوری تسهیلات به ورزشکاران برای زور نا لیسان داخلی و خارجی ۴۸ مرکز مطبوعات را تهیه داشته اند زیرا تیکه (لاردر کلمبیا لین) رئیس کمیته بین المللی المپیک چندی پیش طی سفری به مسکو از دهکده المپیک دیدن نمود . با تعجب و خرسندی اظهار داشت که در مدت کوتاهی قریه المپیک آماده گردیده و از جمله همه فعالین و همه کارها تیکه صورت گرفته یکی هم طرح سمبول المپیک است و به خاطر جلب توجه جهانیان به این رویداد جهانی علاوه بر سمبول المپیک هزاران تکت های پستی ، پوستر ، مدالها به اشکال مختلف و نهایتاً قبول تهیه گردیده است و چندی بدین طرفی است که کمیته المپیک مسکو نشرات خویشرا در زمینه این مسابقات آغاز نموده است و بدون شک چاپ و نصب پوسترها تکت ژوندون

سو میا لیستی با شور و عظمت خاصی برپا میگردد البته این رویداد جهانی از روز (۱۹) ماه جولای (۱۹۸۰) مطابق به ۲۸ سرطان ۱۳۵۹ شمسی در استادیوم مرکزی شهر مسکو توسط رهبر کشور میزبان افتتاح میگردد و این مسابقات بعد از دو هفته دیدار بین ورزشکاران کشورهای شرکت کننده با تماشای هنری و به صورت یک جشن باشکوه خاتمه خواهد یافت .

کشور های که عضویت المپیک جهانی را دارند در حدود یکصد و پنجاه کشور میباشد که از جمله آنها کنون اینس از یکصد و بیست کشور آماده گشته اند با تعلقندی و صمیمیت کامل اظهار داشته اند درین رویداد ورزشکاران کشورهای شرکت کننده طبق برنامه کمیته بین المللی المپیک جهانی و کمیته برگزاری المپیک مسکو رقابت های شانرا در فضای نهایت دوستی و برادری و تفاهم جهت بدست آوردن مدالهای قهرمانی در رشته های اتلیتیک ، باسکتبال ، بوکسنگ ، کشتی را تی ، شمشیر بازی ، فوتبال ، باسکتبال ، تنیس ، شمشیر بازی ، فوتبال ، هاکی ، وزنه برداری ، جودو ، آب



یکی از ورزشکاران سابقه دار می خواهد که با زهم مدال دیگر را در مسابقات المپیک ۱۹۸۰ نصیب شود .

### از افغانستان :

هوطنان شریف ما خالصنا ورزشکاران نو تیم پهلوانی گیمو گروهی و فریستا بل و یک تیم بوکسنگ در المپیک ۱۹۸۰ اشتراک میکنند .

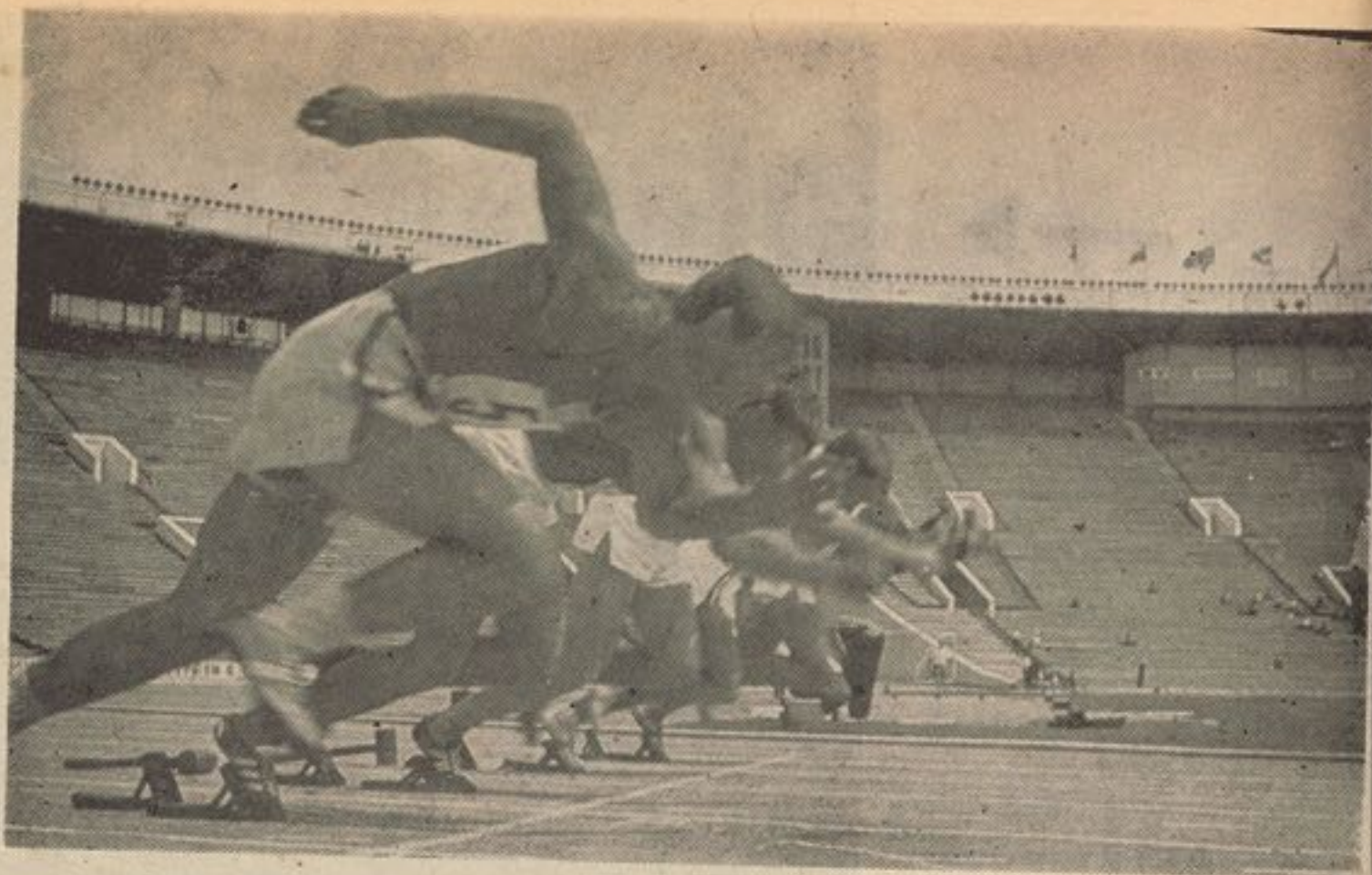


یکی از دختران چین نمایش حرکات چنانسبکی داند حرکات در مسابقات المپیک ۱۹۸۰ . صفحه ۴۰



که باید در ورزشکار هر کشور شرکت کنند و بزرگترین کشور هر دو به شایسته از برابر تماشاگران عبور دهند. در صورتی که کشور شرکت کننده ورزشکار نداشته باشد نما یکنه گان با صلاحیت آن کشور هازین امتیاز نمیتوانند استفاده نمایند. لذا نظر به قوانین و مقررات المپیک جهانی هر کشور یک ورزشکار اعزام نمیشود. کندی بزرگ ملی آنها نیز در روز افتتاح مسابقات عبور داده نمیشود.

درین بخش توجه شما خوانندگان را به تاریخچه حمل مشعل المپیک در نورهای قبلی المپیک جهانی جلب میکنیم. اولین دور مسابقات المپیک جهانی ۱۸۹۶ در شهر آتن برگزار شد به تعقیب آن در سال ۱۹۰۰ (در شهر پاریس) و در سال ۱۹۰۴ در شهر سنت یونی مسابقات جهانی دایر شد چهار سال بعد یعنی در سال ۱۹۰۸ کشور انگلستان میزبان ورزشکاران جهانی گردید، در سال ۱۹۱۲ در شهر استاکهولم دایر گردید طی سالهای ۱۹۱۶-۱۹۲۰ مسابقات المپیک جهانی که در سنت یونی بود دایر نگردید طی سالهای ۱۹۲۴-۱۹۲۸ و ۱۹۳۲ شهرهای پاریس، امستردام و لوئیجی امپلی آمریکا از ورزشکاران خارج استقبال نمودند.



برای اینکه نتایج سودمندی از مسابقات المپیک بگیرند تمرینات مقدماتی شانرا قبل از برگزاری مسابقات ۱۹۸۰ مسکو در استادیوم مرکزی آغاز نموده اند.



در مسابقات المپیک مسکو ورزشکاران همه قاره‌های جهان بدون تبعیض رنگ و نژاد اشتراک میکنند.

سالهای ۱۹۴۰ نسبت جنگ جهانی اول و دوم مسابقات المپیک جهانی برگزار نشد طی سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۵۲، ۱۹۵۶، ۱۹۶۰ ورزشکاران جهان در لندن - هلند - ملبورن و روم گرد هم جمع شدند و مسابقات المپیک جهانی را دنبال نمودند. در سال ۱۹۶۸ ورزشکاران کشورهای جهانی مسابقات شانرا در مکزیکو در جریان از سر گرفتند و در سالهای ۱۹۷۲، ۱۹۷۶ - مونتسن جمهوری اتحادی آلمان غرب و مونتسریال کانادا از ورزشکاران کشورهای شامل کمیته بین المللی المپیک پذیرائی نمودند و اینبار بیست و دومین مسابقات المپیک جهانی کشور اتحاد شوروی برگزار میشود. لطفاً ورق بزنید

گفت: «میخواهم که احساس دو ستی، برادری، حسن تفاهت هم. رهنمایی کمیته بین المللی المپیک باشد. مشعل المپیک تا ریخ ۱۸ جولای به مسکو میرسد و این به تریبی است که هر ورزشکار در شکل پیاده تا یک کیلومتری آنرا حمل میکنند و بعداً به ورزشکاران دیگر داده میشود. دو کشور بیکه عضویت کمیته بین المللی المپیک جهانی را دارند درین مسابقات با به ترتیب اعزام ورزشکاران خود و با به ترتیب اعزام هیئاتهای با صلاحیت شان شرکت میکنند درین تو صورت بر تسیب با زبانی المپیک جهانی طوریت

های پوستی - سمبولها در جلب توجه هزاران نفر جهانیان نقش موثری را ایفا نموده است سمبول طرح شده المپیک ۱۹۸۰ مسکو توسط (نیکولای بلکوف) هنرمند معروف شهر لنینگراد که خود وی یک ورزشکار و قهرمان شهر خود میباشد طی یک رقابت آزاد پراه الذاخته شد.

اینکه چرا مسابقات المپیک ۱۹۸۰ در مسکو در ماه جولای دایر میگردد پرسشی است که خدمت خوانندگان از چند یاد آور میشود. کمیته بین المللی المپیک در جریان بیست و یکمین دور المپیک جهانی منعقد در پاریس تصمیم گرفت تا این نما یکنه گان کشورهای عضو المپیک جهانی به خاطر برگزار شدن بیست و دومین دور مسابقات بحث و مذاکره کنند و در خلال آن گفت و شنودهای کشورهای کاندید

لیونید برژنف منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست و صدر هیئات رئیس اتحاد شوروی خطاب به ورزشکاران آن کشور



اینها همه برای کسب قهرمانی آمادگی میکنند.



میهانداران یا همچو یونفورم هاز ورزشکاران کشور های شرکت کننده مسابقات المپیک ۱۹۸۰ مسکو پذیرائی میکنند .



مرا سم حمل چنین بود که چاشت یکی از روز های آفتاب بر در معبد ز و س یک پارچه چوب زیتون تو سطره اشعه آفتاب المپیا شعله ورو دریک شیشه مدور داخل یک چراغ قدیمی گذاشته شد بعد از آن مشعل بدست یک جوان یونانی که اولین قدم را برای حمل آن بر میداشت داده شد و مسافرت آغاز گردید برای حمل مشعل از یک دست بدست

دیگر تقریباً (۳۰۰۰) نفر نونده شرکت نموده ، شرکت کننده گان از اتن شروع و پس از عبور از شهر های سالیونیکا - صوفیه - بلغراد - بو داپست - ویا نایپرک درسدن و با لخره در همان لحظه ای که قبلا پیش بینی شده بود به برلین رسیدند ورود این مشعل که حاوی یک شعله مقدس بود در روز اول شروع مسابقات در برلین هم با لای ورزشکاران و هم با لای تماشاچیان تا لیر خا صی بخشید و این تأثیرات تا روز های آخر این همچنان به شدت خود باقی ماند در سال (۱۹۴۸) مشعل تو سطره هزاران نفر ورزشکاران از المپیا به لندن یعنی جای که مرکز رقابت های بزرگ سپورتی بود حمل گردید آخرین حامل یکنفر انگلیسی مر سو ۴ به جان مارک بود که با ورونوی در استند یوم بزرگ لندن مسابقات آغاز گردید در سال ۱۹۵۲ باز هم هزاران نفر نونده گان مشعل المپیک را به هلمستگی با ینخت فلند حمل نمودند اینها پس از موازی به ما حصل بالتیک حرکت نموده و به سو بدن رسیدند واز آنجا حلقه وار سرا سر ارو پا را پیمودند رو شنائی این مشعل مقدس در سال ۱۹۵۶ در ملبورن با ینخت استرالیا درخشد گمی خا صی داشت در سال ۱۹۶۰ مشعل از المپیا به رو ۴ آورده شد و در سال ۱۹۶۴ در توکیو با ینخت جاپان صورت گرفت مشعل با شعله مقدس آن تو سطره یکنفر محصل که در نزدیکی هیرو شیمای در ۶ اگست ۱۹۴۵ مصادف به همان روزی که بمب اتمی در آنجا منفجر گردید تولد شد و فعلا در پوهنتون (وزدا) مشغول تحصیل بوده حمل گردید این شخص در سال ۱۹۶۳ در مسابقات تویدن ملی قهرمان شناخته شده بود .

## تاریخچه حمل مشعل اولمپیا

در یونان قدیم یک شعله مقدس به افتخار زوس خدای خدایان یونان فروخته و مسابقات به احترام وی برگزار میگردد در مسابقات مدرن امروزی هم با بیروی از شیوه دیرینه و کهن یونانیها قدیم قبل از شروع بازیها مشعل روشن میگردد این مشعل در سرتاسر جهان شناخته شده و با مشعل اولمپیک یاد میگردد .

آن هنگام که مسابقات در سال ۱۹۳۶ در برلین برگزار میگردد کمیته نماینده گان و روسای ورزشکاران با این فکر افتادند تا مشعل اولمپیک را در یک شمعدان به تریبی و به شکلی در آورند که بقا بی هر حادثه جوی مقامت نموده و بزودی خاوش نگردد :

اولین مشعل به شکل یک شمعدان ساخته شد و در حالی که تو سطره اشعه آفتاب المپیا روشن گردید و هم در حالی که شعله آن حاکی از آسمان و حکایه مسابقات یونان قدیم بود بواسطه هزاران نفر نونده گان دست به دست از شهری به شهری دیگر گذاشته شد و میشد تا آنکه بالاخره راه آن بطرف برلین پایتخت و مشعل از اتن به برلین حمل گردید .



دختر ورزشکار سباه پوست یکرا از شرکت کنندگان مسابقات المپیک ۱۹۸۰ مسکو است که برای کسب قهرمانی آمادگی میگیرد .

بلکه از تربیت ناشی می گردد  
و در زندان :  
چهار ماه غیر انسانی - ترین زندان -  
تم را بیشتر رنج می داد.  
تا ده سال زند گمی .

**گل سرخ :**

گل سرخ می شکند  
گل سرخ می پژمرد  
بی آنکه بداند  
گل سرخ چه می کند ؟  
کافی است  
عطر گل سرخ به زندان بیاید  
تا در دل زندانی  
همه ی بیداد جهان  
به آسمان فریاد بر آورد .  
**رسم پیکار :**

در زمان ما باید ایستاد را فرود  
گرفت  
و شاهان نیز باید راه و رسم پیکار  
بدانند  
بامدادان ، خورشید هنگامی که از  
پشت دیوار بر بر می خیزد  
به دیوار می زندان می گوید  
اما در ، بسته می ماند  
شب با تمام می ژرفا پیش در زندان می  
ماند

بقیه صفحه ۳۳

کافی است .  
هو چی مین در هنگا می در فتن آزادی  
خواهی و مبارزه را بر افراشت که راه  
دشواری و نا همواری در پیش رو داشت اما او  
با متانت، شهامت ، مردی و مسرودا تکی  
این راه را پیمود به پیروزی ایمان داشت،  
چون برای حقیقت مبارزه می کرد . و  
حقیقت همیشه پیروز است . باطل پرستان  
سر انجام شکست می خورند و دولت های  
شان کذایی و زود گذر است ، از همان  
روز های دشوار مبارزه پیروزی هو چی مین  
پیش بینی می شد زیرا او صدقانه در این  
راه گام نهاده بود ، برای رهایی مردم  
ستیزه می کرد و عصبیان توده ها را برمی  
انگیخت . هو چی مین با آن تن تکیده  
ولاغر پیکار خود را آغاز کرد به نبرد علیه  
امپریالیسم و استعمار انامه داد ، در روز  
هایی که او می جنگید ، دولت های غاصب  
جاپان چین و فرانسه چشم طمع در  
ویتنام توخته بودند و هر یک تلاش می  
کردند که ویتنام را در چنگ خود داشته  
باشند . اما این آرزو را با خود به گور  
بردند ، ملت قهرمان ویتنام بیستاد  
شده بود . رهبر خردمندی ما نند هو چی  
مین داشت ، عمو هو بر هم ی دشواری ها

# هو چی مین ، مرد سنگر ..

و نا همواری پیروز گردید .  
اعتماد کارگران ، کتا ورزان ، روه  
شغفکاران و قشر های مختلف و گروه های  
سیاسی جامعه را به خود جلب کرد و به  
زودی هو چی مین در دل ها و روان های مردم  
راه یافت . در چشمان فروغند او ، پیام  
های سپیده دمان ، روز های آفتابی خوانده  
می شود . نفوذ معنوی هو چی مین او را تا سر  
حد یک رهبر واقعی بالا برد و همه عمو هو  
را صمیمانه دوست می داشتند و او را  
نجات دهند و مهربان می دانستند .  
هو چی مین فاطمانه بر ضد نیر و های  
غارنگر و تجاوز کاران و وقت فرامه ،  
جا پان و چین مبارزه کرد و به سیطره  
جویان اجاره ی پیشروی درخاک ویتنام  
نداد . پاری عمو هو پیروز گردید . پس  
ازین پیروزی که همه ی بنیاد ها و نهاد  
های کهن را فرو ریخته بود گر سنگی و  
قحطی به ویتنام روی آورد ، نیرو های  
دشمن بسیاری از کارخانه ها و منابع  
تولید را نابود کرد . بودند ، برای مدتی  
رابطه ی ویتنام با دنیا ی بیرون قطع  
گردید ، اما این قحطی و گر سنگی و  
دشواری نتوانست روحیه مردم مبارز و  
قهرمان ویتنام را ضعیف نماید . آنان در  
طول مبارزات خود آبدید شده بودند ،  
مانند پولاد ، سخت مانند سنگ ، در روز

برای آنکه به زنجیر بسته توانیم  
شد  
با ید با یکدیگر ستیز کنیم  
زیرا زنجیر پان را گوشه ای برای خفتن  
هست  
و آنان که زنجیری به پا ندا رند .  
نمی دانند در کجا توانند خفت .  
دولت به من برنج می دهد ، من در کاخهای  
او منزل دارم .  
نگهبانانش پیره عوض می کنند تا نقش ملتزم  
مان را کاپ مورا بسازی کنند  
به راستی که احترام از حد در گذشته  
است .  
این نمونه ها نشان می دهد که هو چی  
مین در سراسر زندگمی پلور و در خشان  
خوبش از موضع فر هنگ دفاع کرده  
است و هرگز ادبیات را از سیاست جدا  
نگریده و وظیفه ی ادبیات را مشخص نموده  
ادبیات می تواند حربه ای باشد برند ،  
قسط و سازنده و در بیداری ، هشیار ی  
ویر انگیزن توده ها موثر ، گر چه گروهی  
از به اصطلاح دانشمندان و ائمه بددنیای  
سرمایه دری وظیفه ادبیات و هنر را نمی  
می کنند و فقط به جنبه ی زیبایی شنا ساه  
وسرگرم کنند می آن توجه دارند ، اما  
این نظری ارتجاعی و سطحی است . بحث  
بیشتر در زمینه شعر های میهنی هو چی  
مین متضمن فر صتی فراوان است و این  
مقاله را همین اشاره زود گذر و شتابنده

بیایی روزه گرفتند .  
تا آخرین توان و نیروی که داشتند  
بر ضد دشمنان آزادی و عدالت اجتماعی  
پرخاش کردند . در میهن شان انقلابی  
را ستین و بنیادی به پیروزی رسید . بود  
و همه ی انقلاب های اجتماعی و مردمی  
مسا یل از قبیل گرانی ، قحطی و گر سنگی  
را به دنبال دارد . چون انقلاب عملی  
است قهر آمیز که طبقه ای را از بنیاد بر می  
کند طبقه ای دیگر را با نهاد های تازه  
به روی کار می آورد .

اما این آغاز کار است ، پیروزی انقلاب  
یک روی سکه و پاسداری از آن روی  
دیگر سکه است . دشمن که سال ها در  
آسودگی به سر بردن فر به کرده  
است و شکم بزرگ نمی تواند به آسانی به  
شکست خود تن اندر دهد ، مذبو حانه  
تلاش می کند تا دولت از دست رفته را احیا  
کند به تو طه ها و دسایس متوسل می  
شود . تا می تواند تخریب می کند و  
نماینده گان خود را در تقاب ها و لباس  
های گوناگون بر زمین های ناز  
از قید اسارت رسته روانه می کند ، در  
ویتنام نیز چنین وضعی پیش آمد ، پس از  
آنکه نیرو های ارتجاعی و تجاوز گر  
شکست خوردند یعنی ، فاشیسم جاپان ،  
ملیتاریسم کومین تانگ و مهاجمین  
فرا نسوی ، دو باره به دست درازی و ایجاد  
وحشت پرداختند ، به حملات مسلحانه دست  
یا زیدند ، اما هو چی مین همچنان دلورانه  
در برابر آن حملات مقاومت می کرد . در  
اثر دانش انقلابی و آگاهی های شگفت  
نظامی هو چی مین همه ی تلاش ها و کوشش  
های دشمنان را عقیم میساخت . آن  
گونه که اشاره گردید هو چی مین برای  
مدتی طولانی در فرانسه اقامت گزید و در  
عضویت حزب کمونیست را پذیرفت او در  
فرانسه با مردانسی انقلابی و مبارز مانند :  
«ژان لو تگه » و «ایان کورتوریه » مؤول  
را و « . ژان دوره » آشنا گردید و به  
گسترش دانش انقلابی خود افزود .

به هوشی مین دشمنان آنها م های نسبت  
می دادند مانند « انجرف به راست »  
« فر صت طلبی بورژوازی » اما همه بسی  
بنیاد و ریاکاران بودند ، دشمن می خواست  
سیمای انسانی هو چی مین را منسوخ کند اما  
این خدعه ها کارگر نیافتاد مردم  
هو چی مین را شناخته بود و به او اعتماد بسی  
پایان داشتند . هو چی مین در سراسر  
زندگمی خود بر ضد نقشه های توسعه طلبانه  
استعمار مبارزه کرد و او به این گفته بسیار  
دل بسته بود که : « ملتی که ملت دیگر را سرکوب  
می کند نمی تواند آزاد باشد . »  
هو چی مین از پیروزی های که به دست  
می آورد مغرور نمی گردید او پیروزی را  
آغاز می دانست با ید همیشه برای پیکار  
آمده بود و از ارزش ها و دست آورد های  
انقلاب دفاع کرد . در قاموس هو چی مین  
اصلا شکست وجود نداشت و به این گفته

هو چی مین بود که : « انسان نا بود می شود ، اما  
شکست نمی خورد . » در راهی که انتخاب  
کرده بود قاطعانه گام بر می داشت از  
سنگ و صخره می گذشت . ده سال در  
بیشه های توین کوانک متواری بود ، اما  
برای یک لحظه هم نا امید نگردید . همچنان  
به امر انقلاب ، آزادی ، و پیروزی می اندیشید  
می گفت : « ... برای به پیروزی رساندن  
انقلاب باید بر توده ها تا لبر گذارد  
و باید آگاهی سیاسی توده ها را پیدا  
کرد ، آنان را سازمان داد و آنان را به  
نبردی برای نیازی های روزانه رهنمون  
شد . »

هو چی مین در سراسر زندگی انقلابی خود  
از موضع مبارزه با استعمار و امپریالیسم  
کناره نگرفت . او می گفت : « امپریالیسم  
امریکا دشمن اصلی خلق های تمام جهان  
است . » عمو هو ، همه ی مبارزات ضد  
فرا نسوی ها و امریکایی ها را رهبری کرد . در  
طول جنگ های می که به وسیله آتش  
افروزان امریکایی در ویتنام امر و خسته  
شد با آمار ی که در دست است و این  
رقم خود منافع امریکایی گزارش داده  
اند ، هفتاد نوع پرند و مقلوع انسل شده  
است و بیش از یک میلیون کودک کشته  
شده است ، این عددی تکان دهند است  
یک میلیون کودک ویتنامی که هو چی مین  
را عمو صدا می کرد و عمو هو آنان را بس  
بسیار دوست می داشت .

آنان را سازندگان جامعه نوین فردا  
می دانست . اما آرمان بزرگ هو چی مین به  
تحقق پیوست ، خلق ویتنام با همه ی  
قربانی های که داد قهرمانان آنه بر  
نیرو های جنگ افروز امپریالیستی پیروز  
گردید ، در قلمرو ویتنام در فتن آزادی را  
افراشت . اینک یازده سال از خاموش  
هو چی مین جاودانه مرد سنگر ، اندیشه و  
قلم می گذرد اما آموزش های بی نتیجه  
نمانده ، خلق قهرمان ویتنام و همه ی  
آزادی خواهان جهان او را می ستایند  
کود کانی را که عمو هو دوست می داشت  
اینک بزرگ شده اند ، آبدید ه گشته اند  
و جامعه ی خود را می سازند ، جامعه نوین ،  
برتر که در آن آزادی واقعی انسان تضمین  
شده است . روح هو چی مین در سراسر  
ویتنام قهرمان دمیده است . در کوهستان  
ها ، شالیزارها ، جنگل ها ، سرزمین ماهیان چوبین  
دیگر سر زمین لاله های سرخ است ، سر  
زمین روز های آفتابی ، سر زمین برای  
و خوشبختی . دانه های که هو چی مین  
افشاند ، بود ، آن جوانه ها اینک درخت  
های تناور شده اند و در برابر هر چه توفان  
است سر خم نمی کنند ، گر چه توفان از  
درختی که سر خم نمی کند خوشش نمی  
آید . اما درخت های بلند که ریشه در

زمین دارند از توفان ها نمی هراستند در  
پایان یک بار دیگر گفته ی عمو هو چی مین  
را تکرار کنیم که : « ما پیروز می شویم حق با ماست »

# قیمت عدالت

در بین ممالک فراشه وایتا لیا در ساحل بحر مدیترانه یک دولت شاهی خیلی کوچک و جود دارد، که اسم آن... خوب، آن را «مولانو» می نامیم. بسیار ریشپوش های کوچک دیگر می توانند بخود بیالند که نفوس شان نسبت به این دولت شاهنشاهی زیادتر است. زیرا نفوس تمام آن از تقریباً هفت هزار نفر تجاوز نمی کند، و اگر انسان این دولت شاهی را بین آنها تقسیم کند در آن صورت برای هر نفر آنها یک «مورگن» زمین هم نصیب می شود. اما در این دولت کوچک یک پادشاه صحیح و قانونی، یک قصر، در پاریس، وزیران، جنرال ها و عساکر و جود دارند.

این لشکر بزرگ نیست و تعداد مجموعی آنها به شصت نفر می رسد. همچنان مالیات نیز در این سرزمین مانند تمام ممالک دیگر و جود دارد. مثلاً مالیات بالایی تباکو، شراب، الکل و غیره.

اما با وجود اینکه در آنجا مردم نیز مانند ممالک دیگر شراب میخورند و سگرت می کشند، تعدادشان به اندازه ای کم است که این مالیات نمیتواند خود شاه و درباریان و مأمورین او را تغذیه نماید.

بنابر آن شاه مجبور بود تا یک منبع مخصوصی غایب پیدا نمی جستجو نماید. این منبع مخصوصی عایداتی یک کازنوبی قمار (قمارخانه) است که در آنجا مردم «بولت» بازی می کنند و اگر آنها ببردند و یا بیازند، مالک «گازینو» فیصدی خود را می گیرد و از این مقدار یک مبلغ بزرگ را به شاه می پردازد. دلیل آن که چرا اینقدر زیاد می پردازد این است که دو هنگام وقوع داستان ما در تمام اروپا دیگر کازینوی قمار و جود نداشتند.

در زمانه های قبل شهزادگان المان هم همچو قمارخانه های داشتند. اما چندی قبل این قمارخانه ها ممنوع قرار داده شدند. زیرا این قمارخانه ها باعث بدبختی مردم می گردید. مثلاً امکان داشت که در آنجا یک مرد چانس خود را امتحان می کرد و تمام پول خود را با لای «بولت» می گذاشت و می باخت و حتی پولی را با لای آن می گذاشت که متعلق به خودش نبود و آن را هم می باخت. آنوقت در عالم ناامیدی یا خیره را در آب غرق می کرد و یا گلوله ای در مغز خود می

اما یک مشکل در اینجا و جود داشت آنها نه «گیو تین» داشتند و نه چلاد. مجلس و زراء جلسه نبود و راجع به موضوع مشوره کردند. بالاخره تصمیم گرفتند تا یک خواهش نامه به حکومت فرانس بفرستند که آیا آنها می توانند یک

ما شین گیو تین و یک چلاد در اختیار آنها بگذارند تا سر قاتل را ببرند؟ اگر می توانند این کار را بکنند، با دید حکومت فرانسه لطف نمود و مصارف و قیمت آن را بریشان معلومات بدهد. نامه را فرستادند. یک هفته بعد جواب آن رسید:

«ما شین گیو تین و چلاد می توانند به آنها تسلیم داده شود. مصارف آن شاهزاده هزار فرانک را در بر می گیرد.» این جواب در مقابل شاه گذاشته شد او در این باره فکر کرد. شاهزاده هزار فرانک! ...

وبالا خیره گفت: «ایسن چنا بتکار ارزش آن را ندارد. آیا نمیشود آن را از زران تر کرد؟ چرا اینقدر زیاد؟.. شاهزاده هزار فرانک زیاد تر از دو فرانک برای هر فرد ملت من می باشد. ملت در مقابل آن قیام می کند و حتی امکان یک مظاهره دید می شود.»

جلسه مشا و رین احضار گردید تا موضوع را بررسی نمود و دو باره غور کند، آنوقت تصمیم گرفته شد تا همچو یک خواهش نامه به پادشاه ایتالیا فرستاده شود. نامه ترسید گردید و فرستاده شد.

جواب آن بزودی رسید. حکومت ایتالیا در جواب نگاشته بود که با کمال میل حاضر است، ما شین گیو تین و چلاد را در اختیار آنها بگذارند. اما مصارف آن با سفر خرج او ده هزار فرانک را در بر می گیرد.

این قیمت کمتر بود، اما با آن هم هنوز گران بود. این قاتل پست فطرت ارزش آن قدر پول را نداشت. هنوز هم این پول معنی آن را داشت که هر فرد ملت باید

یک مالیات مخصوص دو فرانک را می پرداخت.

جلسه جدید مشاورین احضار گردید و دو باره به صحت و مشوره پر ناخند تا چه با دید بکنند که این مسئله از آن تمام شود. آیا نمی شد که یک عسکر این پروبلیم را کوتاه و ساده حل کند؟

آنوقت جنرال را نزد خود خواسته و از او سوال کردند: «آیا نمیتوانید یک عسکر برای ما بدید تا سر قاتل را ببرد؟ در موقع جنگ هم به این موضوع وقتی نمی گذارید که آدم بکشید و عساکر شما برای این مراسم تریه می شوند.»

جنرال با عساکر خود مذاکره کرد که آیا یکی از آنها این وظیفه را بپذیرد اما هیچ یک از عساکر نمیخواستند این کار را بکنند و همه گفتند اخیر ما نمیتوانیم. ما برای اینکار ترتیبی نشده ایم. یک مرتبه دیگر مجلس وزراء دایر گردید و مشوره های جدید روی کار آمدند. آنها یک کمیته فرعی تشکیل دادند و بالاخره تصمیم گرفتند که بهترین کاری که می توانند بکنند این است که حکم اعدام را به جزای حبس ابد تبدیل نمایند. به این صورت هم پادشاه از

لطف و مرحمت کا رمی گیرد و هم قیمت آن ارزان تر تمام می شود. شاه رضایت خود را اظهار کرد و به این صورت فیصله شد که محکوم تا آخر عمر حبس گردد. اما در اینجا یک خلا و جود داشت و آن اینکه آنها یک مجلس مناسب برای مردی نداشتند که به حبس نامی محکوم شده بود. اگر چه یک مجلس کوچک حبس های موقتی و جود داشت که در آن بعضی وقت برای مدت کوتاهی اشخاص زندانی می شدند، ولی یک زندان جدی و جود نداشت که برای تمام عمر یک جنایتکار راجاه بدهد.

بالاخره یک جای مناسب پیدا کردند آنوقت قاتل جوان را حبس کردند و یک محافظ مقرر نمودند. محافظه با دید جنایتکار را محافظه می کرد و برای او از مطبخ قصر غذا می آورد.

زندانی در آنجا ماهها را گذراند تا یک سال سپری گردید. هنگامی که این یک سال سپری رسید، پادشاه کوچک عایدات و مصارف خود را سنجید و در مصارف خود یک فصل جدید ملاحظه کرد که آن فصل مصارف چنا بتکار را در بر می گرفت و این مصارف همین اکتون خیلی بلند رفته بود و مبلغ بزرگی را احتوا می کرد. در این فصل مصارف محافظ مخصوص و مصارف غذای مخصوصیت شده بود، و از همه بدتر اینکه جوان قاتل بسیار جوان و صحتمند بود و می توانست هنوز به سهولت پنجاه سال دیگر زندگانی کند. هنگامی که پادشاه در این باره فکر کرد دچار خست گردید. اینطور نمیشد، با دید یک چاره دیگر سنجیده می شد.

آنوقت دو باره مجلس وزرای خود را تشکیل داد و گفت: «شما باید مشوره نمایند و نظر به بندید که چگونه می توانیم با این محبوس ارزان تر معامله کنیم. حل کنونی خیلی گران است.»

وزراء جلسه کرده و مدت طولانی مشوره های دادند تا بالاخره یکی از آنان گفت: «آقایان به نظر من باید محافظ را رخصت نمائیم.»

وزیر دیگری در جواب گفت: «اما در آن صورت این جوان فرار خواهد کرد.» وزیر اولی گفت: «خوب، فرار نماید، شیطان به همراهش!»

آنها نتیجه مذاکرات خود را در مقابل شاه گذاشتند و او موافقت کرد محافظ را رخصت کردند و انتظار کشیدند که اکتون چه واقع می شود. اما تمام چیزی که واقع شد، این بود:

چنا بتکار در هنگام طعام چاشت از اطالی خود خارج می شد و چون محافظی در آنجا نمی یافت، خودش در مطبخ قصر می رفت و حکام خود را می آورد او هر چه را که به او می دادند می گرفت و دوباره بقیه در صفحه ۴۹

لطف و مرحمت کا رمی گیرد و هم قیمت آن ارزان تر تمام می شود. شاه رضایت خود را اظهار کرد و به این صورت فیصله شد که محکوم تا آخر عمر حبس گردد. اما در اینجا یک خلا و جود داشت و آن اینکه آنها یک مجلس مناسب برای مردی نداشتند که به حبس نامی محکوم شده بود. اگر چه یک مجلس کوچک حبس های موقتی و جود داشت که در آن بعضی وقت برای مدت کوتاهی اشخاص زندانی می شدند، ولی یک زندان جدی و جود نداشت که برای تمام عمر یک جنایتکار راجاه بدهد.

بالاخره یک جای مناسب پیدا کردند آنوقت قاتل جوان را حبس کردند و یک محافظ مقرر نمودند. محافظه با دید جنایتکار را محافظه می کرد و برای او از مطبخ قصر غذا می آورد.

زندانی در آنجا ماهها را گذراند تا یک سال سپری گردید. هنگامی که این یک سال سپری رسید، پادشاه کوچک عایدات و مصارف خود را سنجید و در مصارف خود یک فصل جدید ملاحظه کرد که آن فصل مصارف چنا بتکار را در بر می گرفت و این مصارف همین اکتون خیلی بلند رفته بود و مبلغ بزرگی را احتوا می کرد. در این فصل مصارف محافظ مخصوص و مصارف غذای مخصوصیت شده بود، و از همه بدتر اینکه جوان قاتل بسیار جوان و صحتمند بود و می توانست هنوز به سهولت پنجاه سال دیگر زندگانی کند. هنگامی که پادشاه در این باره فکر کرد دچار خست گردید. اینطور نمیشد، با دید یک چاره دیگر سنجیده می شد.

آنوقت دو باره مجلس وزرای خود را تشکیل داد و گفت: «شما باید مشوره نمایند و نظر به بندید که چگونه می توانیم با این محبوس ارزان تر معامله کنیم. حل کنونی خیلی گران است.»

وزراء جلسه کرده و مدت طولانی مشوره های دادند تا بالاخره یکی از آنان گفت: «آقایان به نظر من باید محافظ را رخصت نمائیم.»

وزیر دیگری در جواب گفت: «اما در آن صورت این جوان فرار خواهد کرد.» وزیر اولی گفت: «خوب، فرار نماید، شیطان به همراهش!»

آنها نتیجه مذاکرات خود را در مقابل شاه گذاشتند و او موافقت کرد محافظ را رخصت کردند و انتظار کشیدند که اکتون چه واقع می شود. اما تمام چیزی که واقع شد، این بود:

چنا بتکار در هنگام طعام چاشت از اطالی خود خارج می شد و چون محافظی در آنجا نمی یافت، خودش در مطبخ قصر می رفت و حکام خود را می آورد او هر چه را که به او می دادند می گرفت و دوباره بقیه در صفحه ۴۹

لطف و مرحمت کا رمی گیرد و هم قیمت آن ارزان تر تمام می شود. شاه رضایت خود را اظهار کرد و به این صورت فیصله شد که محکوم تا آخر عمر حبس گردد. اما در اینجا یک خلا و جود داشت و آن اینکه آنها یک مجلس مناسب برای مردی نداشتند که به حبس نامی محکوم شده بود. اگر چه یک مجلس کوچک حبس های موقتی و جود داشت که در آن بعضی وقت برای مدت کوتاهی اشخاص زندانی می شدند، ولی یک زندان جدی و جود نداشت که برای تمام عمر یک جنایتکار راجاه بدهد.

بالاخره یک جای مناسب پیدا کردند آنوقت قاتل جوان را حبس کردند و یک محافظ مقرر نمودند. محافظه با دید جنایتکار را محافظه می کرد و برای او از مطبخ قصر غذا می آورد.

زندانی در آنجا ماهها را گذراند تا یک سال سپری گردید. هنگامی که این یک سال سپری رسید، پادشاه کوچک عایدات و مصارف خود را سنجید و در مصارف خود یک فصل جدید ملاحظه کرد که آن فصل مصارف چنا بتکار را در بر می گرفت و این مصارف همین اکتون خیلی بلند رفته بود و مبلغ بزرگی را احتوا می کرد. در این فصل مصارف محافظ مخصوص و مصارف غذای مخصوصیت شده بود، و از همه بدتر اینکه جوان قاتل بسیار جوان و صحتمند بود و می توانست هنوز به سهولت پنجاه سال دیگر زندگانی کند. هنگامی که پادشاه در این باره فکر کرد دچار خست گردید. اینطور نمیشد، با دید یک چاره دیگر سنجیده می شد.

آنوقت دو باره مجلس وزرای خود را تشکیل داد و گفت: «شما باید مشوره نمایند و نظر به بندید که چگونه می توانیم با این محبوس ارزان تر معامله کنیم. حل کنونی خیلی گران است.»

وزراء جلسه کرده و مدت طولانی مشوره های دادند تا بالاخره یکی از آنان گفت: «آقایان به نظر من باید محافظ را رخصت نمائیم.»

وزیر دیگری در جواب گفت: «اما در آن صورت این جوان فرار خواهد کرد.» وزیر اولی گفت: «خوب، فرار نماید، شیطان به همراهش!»

آنها نتیجه مذاکرات خود را در مقابل شاه گذاشتند و او موافقت کرد محافظ را رخصت کردند و انتظار کشیدند که اکتون چه واقع می شود. اما تمام چیزی که واقع شد، این بود:

چنا بتکار در هنگام طعام چاشت از اطالی خود خارج می شد و چون محافظی در آنجا نمی یافت، خودش در مطبخ قصر می رفت و حکام خود را می آورد او هر چه را که به او می دادند می گرفت و دوباره بقیه در صفحه ۴۹

لطف و مرحمت کا رمی گیرد و هم قیمت آن ارزان تر تمام می شود. شاه رضایت خود را اظهار کرد و به این صورت فیصله شد که محکوم تا آخر عمر حبس گردد. اما در اینجا یک خلا و جود داشت و آن اینکه آنها یک مجلس مناسب برای مردی نداشتند که به حبس نامی محکوم شده بود. اگر چه یک مجلس کوچک حبس های موقتی و جود داشت که در آن بعضی وقت برای مدت کوتاهی اشخاص زندانی می شدند، ولی یک زندان جدی و جود نداشت که برای تمام عمر یک جنایتکار راجاه بدهد.

بالاخره یک جای مناسب پیدا کردند آنوقت قاتل جوان را حبس کردند و یک محافظ مقرر نمودند. محافظه با دید جنایتکار را محافظه می کرد و برای او از مطبخ قصر غذا می آورد.

زندانی در آنجا ماهها را گذراند تا یک سال سپری گردید. هنگامی که این یک سال سپری رسید، پادشاه کوچک عایدات و مصارف خود را سنجید و در مصارف خود یک فصل جدید ملاحظه کرد که آن فصل مصارف چنا بتکار را در بر می گرفت و این مصارف همین اکتون خیلی بلند رفته بود و مبلغ بزرگی را احتوا می کرد. در این فصل مصارف محافظ مخصوص و مصارف غذای مخصوصیت شده بود، و از همه بدتر اینکه جوان قاتل بسیار جوان و صحتمند بود و می توانست هنوز به سهولت پنجاه سال دیگر زندگانی کند. هنگامی که پادشاه در این باره فکر کرد دچار خست گردید. اینطور نمیشد، با دید یک چاره دیگر سنجیده می شد.

آنوقت دو باره مجلس وزرای خود را تشکیل داد و گفت: «شما باید مشوره نمایند و نظر به بندید که چگونه می توانیم با این محبوس ارزان تر معامله کنیم. حل کنونی خیلی گران است.»

وزراء جلسه کرده و مدت طولانی مشوره های دادند تا بالاخره یکی از آنان گفت: «آقایان به نظر من باید محافظ را رخصت نمائیم.»

وزیر دیگری در جواب گفت: «اما در آن صورت این جوان فرار خواهد کرد.» وزیر اولی گفت: «خوب، فرار نماید، شیطان به همراهش!»

آنها نتیجه مذاکرات خود را در مقابل شاه گذاشتند و او موافقت کرد محافظ را رخصت کردند و انتظار کشیدند که اکتون چه واقع می شود. اما تمام چیزی که واقع شد، این بود:

چنا بتکار در هنگام طعام چاشت از اطالی خود خارج می شد و چون محافظی در آنجا نمی یافت، خودش در مطبخ قصر می رفت و حکام خود را می آورد او هر چه را که به او می دادند می گرفت و دوباره بقیه در صفحه ۴۹

لطف و مرحمت کا رمی گیرد و هم قیمت آن ارزان تر تمام می شود. شاه رضایت خود را اظهار کرد و به این صورت فیصله شد که محکوم تا آخر عمر حبس گردد. اما در اینجا یک خلا و جود داشت و آن اینکه آنها یک مجلس مناسب برای مردی نداشتند که به حبس نامی محکوم شده بود. اگر چه یک مجلس کوچک حبس های موقتی و جود داشت که در آن بعضی وقت برای مدت کوتاهی اشخاص زندانی می شدند، ولی یک زندان جدی و جود نداشت که برای تمام عمر یک جنایتکار راجاه بدهد.

بالاخره یک جای مناسب پیدا کردند آنوقت قاتل جوان را حبس کردند و یک محافظ مقرر نمودند. محافظه با دید جنایتکار را محافظه می کرد و برای او از مطبخ قصر غذا می آورد.

زندانی در آنجا ماهها را گذراند تا یک سال سپری گردید. هنگامی که این یک سال سپری رسید، پادشاه کوچک عایدات و مصارف خود را سنجید و در مصارف خود یک فصل جدید ملاحظه کرد که آن فصل مصارف چنا بتکار را در بر می گرفت و این مصارف همین اکتون خیلی بلند رفته بود و مبلغ بزرگی را احتوا می کرد. در این فصل مصارف محافظ مخصوص و مصارف غذای مخصوصیت شده بود، و از همه بدتر اینکه جوان قاتل بسیار جوان و صحتمند بود و می توانست هنوز به سهولت پنجاه سال دیگر زندگانی کند. هنگامی که پادشاه در این باره فکر کرد دچار خست گردید. اینطور نمیشد، با دید یک چاره دیگر سنجیده می شد.

آنوقت دو باره مجلس وزرای خود را تشکیل داد و گفت: «شما باید مشوره نمایند و نظر به بندید که چگونه می توانیم با این محبوس ارزان تر معامله کنیم. حل کنونی خیلی گران است.»

وزراء جلسه کرده و مدت طولانی مشوره های دادند تا بالاخره یکی از آنان گفت: «آقایان به نظر من باید محافظ را رخصت نمائیم.»

وزیر دیگری در جواب گفت: «اما در آن صورت این جوان فرار خواهد کرد.» وزیر اولی گفت: «خوب، فرار نماید، شیطان به همراهش!»

آنها نتیجه مذاکرات خود را در مقابل شاه گذاشتند و او موافقت کرد محافظ را رخصت کردند و انتظار کشیدند که اکتون چه واقع می شود. اما تمام چیزی که واقع شد، این بود:

چنا بتکار در هنگام طعام چاشت از اطالی خود خارج می شد و چون محافظی در آنجا نمی یافت، خودش در مطبخ قصر می رفت و حکام خود را می آورد او هر چه را که به او می دادند می گرفت و دوباره بقیه در صفحه ۴۹

لطف و مرحمت کا رمی گیرد و هم قیمت آن ارزان تر تمام می شود. شاه رضایت خود را اظهار کرد و به این صورت فیصله شد که محکوم تا آخر عمر حبس گردد. اما در اینجا یک خلا و جود داشت و آن اینکه آنها یک مجلس مناسب برای مردی نداشتند که به حبس نامی محکوم شده بود. اگر چه یک مجلس کوچک حبس های موقتی و جود داشت که در آن بعضی وقت برای مدت کوتاهی اشخاص زندانی می شدند، ولی یک زندان جدی و جود نداشت که برای تمام عمر یک جنایتکار راجاه بدهد.

بالاخره یک جای مناسب پیدا کردند آنوقت قاتل جوان را حبس کردند و یک محافظ مقرر نمودند. محافظه با دید جنایتکار را محافظه می کرد و برای او از مطبخ قصر غذا می آورد.

زندانی در آنجا ماهها را گذراند تا یک سال سپری گردید. هنگامی که این یک سال سپری رسید، پادشاه کوچک عایدات و مصارف خود را سنجید و در مصارف خود یک فصل جدید ملاحظه کرد که آن فصل مصارف چنا بتکار را در بر می گرفت و این مصارف همین اکتون خیلی بلند رفته بود و مبلغ بزرگی را احتوا می کرد. در این فصل مصارف محافظ مخصوص و مصارف غذای مخصوصیت شده بود، و از همه بدتر اینکه جوان قاتل بسیار جوان و صحتمند بود و می توانست هنوز به سهولت پنجاه سال دیگر زندگانی کند. هنگامی که پادشاه در این باره فکر کرد دچار خست گردید. اینطور نمیشد، با دید یک چاره دیگر سنجیده می شد.

آنوقت دو باره مجلس وزرای خود را تشکیل داد و گفت: «شما باید مشوره نمایند و نظر به بندید که چگونه می توانیم با این محبوس ارزان تر معامله کنیم. حل کنونی خیلی گران است.»

وزراء جلسه کرده و مدت طولانی مشوره های دادند تا بالاخره یکی از آنان گفت: «آقایان به نظر من باید محافظ را رخصت نمائیم.»

وزیر دیگری در جواب گفت: «اما در آن صورت این جوان فرار خواهد کرد.» وزیر اولی گفت: «خوب، فرار نماید، شیطان به همراهش!»

آنها نتیجه مذاکرات خود را در مقابل شاه گذاشتند و او موافقت کرد محافظ را رخصت کردند و انتظار کشیدند که اکتون چه واقع می شود. اما تمام چیزی که واقع شد، این بود:

چنا بتکار در هنگام طعام چاشت از اطالی خود خارج می شد و چون محافظی در آنجا نمی یافت، خودش در مطبخ قصر می رفت و حکام خود را می آورد او هر چه را که به او می دادند می گرفت و دوباره بقیه در صفحه ۴۹

# وشانزدهمین معادله یک وجهه درجه (ان)



محمد صدیق

لازم بنده کر و معرفی نیست زیرا همه نخواهد شد ؟

محمد صدیق را میشناسند و با وی و با میگویند :

کارهای ایشان آشنا می دارند .

با رها صحبت های در مورد کارهای

علمی اش شده است و مصالحه های چند اما کارهای عملی ام را نمی خواهم در تاق

در روزنامه ها و مجلات کشور با وی

بمعامل آمده . این باروی باز هم ادعا میکند آثار دارای ارزش خاص است ، و بیشتر

که معادله یک مجهوله درجه (ان) م

را اختراع نموده است .

ارزش میرسم که آیا مصالحه ها و

صحت های متواتر در مطبوعات کشور

بکسوع شهرت طلبی تعبیر در مورد ریاضی چه نظر داری ؟

من تا جای امکان در تلاش این هستم که  
موضوعات بفرنج ریاضی را حل کنم  
و اینکه چندر خواهم توانست در این مساله  
حیاتی موفق شوم بسته به آینده و کار  
های است که در پیش رو دارم .

در مورد ریاضی و کارهای که میکنی  
مطالعه و معلومات کافی داری ؟ زیرا  
کشف معادلات شایسته گانه طور که خود  
ادعا داری مستلزم مطالعات وسیع میباشد ،  
آیا گفته می توانی که منبع و موخذ این  
مطالعات کدام ها اند ؟

زبان خاچی را نمیدانم - اما  
ریاضی زیاد بستگی به فهمیدن زبان ندارد  
من ریسرچ و تحقیقات زیادی می نمایم  
باز هم به این کارها توأم میباشم .

کسیکه به زبان ریاضی آشنا نباشد  
میتواند با دیدن یک فارمول و با یک  
معادله موضوع را بداند ، زیرا ریاضی  
زبان بخصوص از طبیعت است .

مصرفیت فعلی تا آن چیست ؟  
فعلا در پوهنتون هواپیما بخت استاد  
مصرف خدمت هستم .  
کدام یک از کارها بیکه تا بحال  
نموده می از نظرت دلچسب تر و جالب  
تر است ؟  
پیدا کردن نوگارتیم اعداد در تلسکوپ  
کمتر از تالیف است .

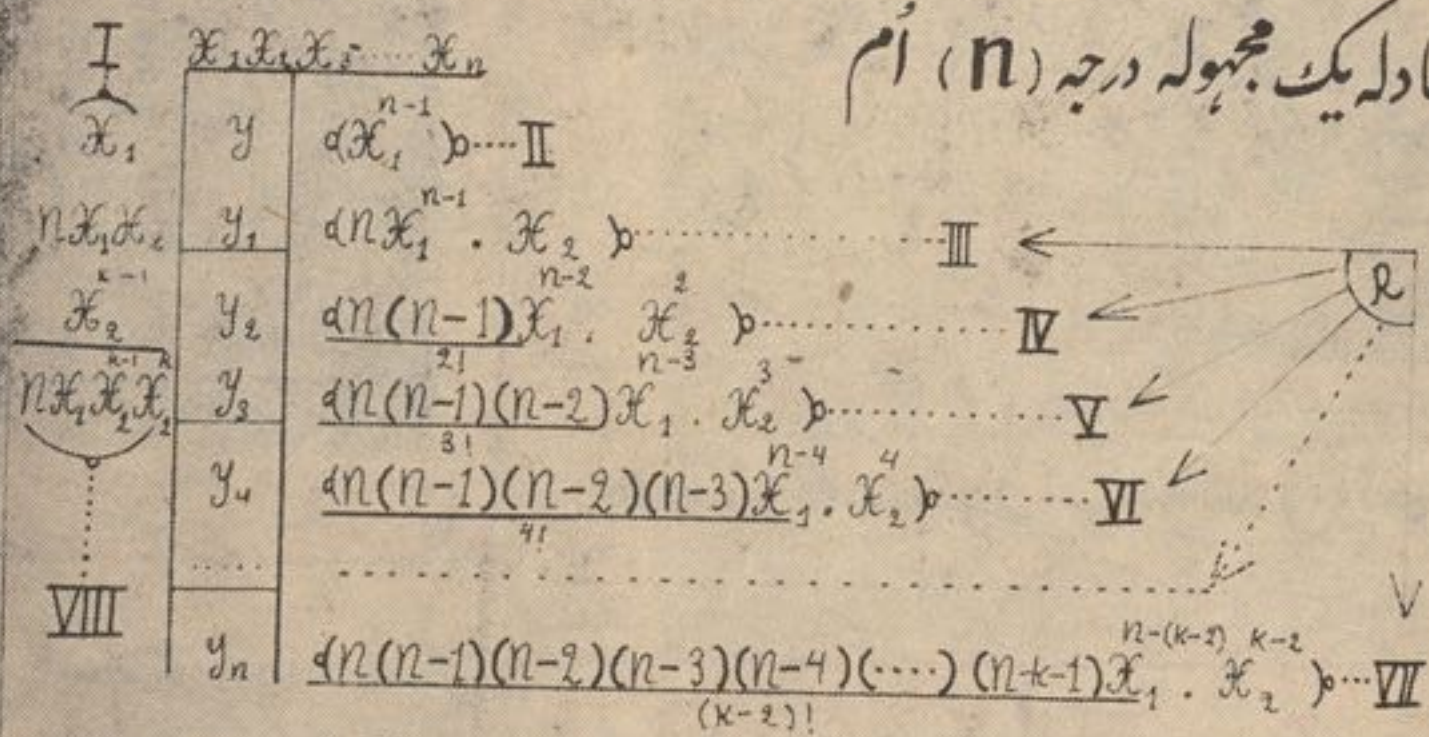
چرا این کار شما نسبت به دیگر کارها  
بشان جالب تر و مهتمتر آمده است ؟  
بخاطر اینکه این کار از نظر زمان و وقت  
کمی را میگیرد و در تالیف من با این کار  
باز اعداد را یافته ام .

میتوانی بگوئی چه آرزوی داری ؟  
بگانه آرزوی من شناسایی کشور م  
در میانس به جبهه نیاست و تلاش  
بگیرم در این زمینه اینست تا بتوانم به این  
آرزو و خواست خویش برسم .

## شانزدهمین اختراع محمد صدیق استاد ریاضیات پوهنتون هوئی

$$aX^n + bX^{n-1} + cX^{n-2} + \dots + uX = 0$$

### معادله یک مجهوله درجه (n) ام



$$d(I)(II) = y_1 \leq y_2 \Rightarrow y - y_1 = y_2$$

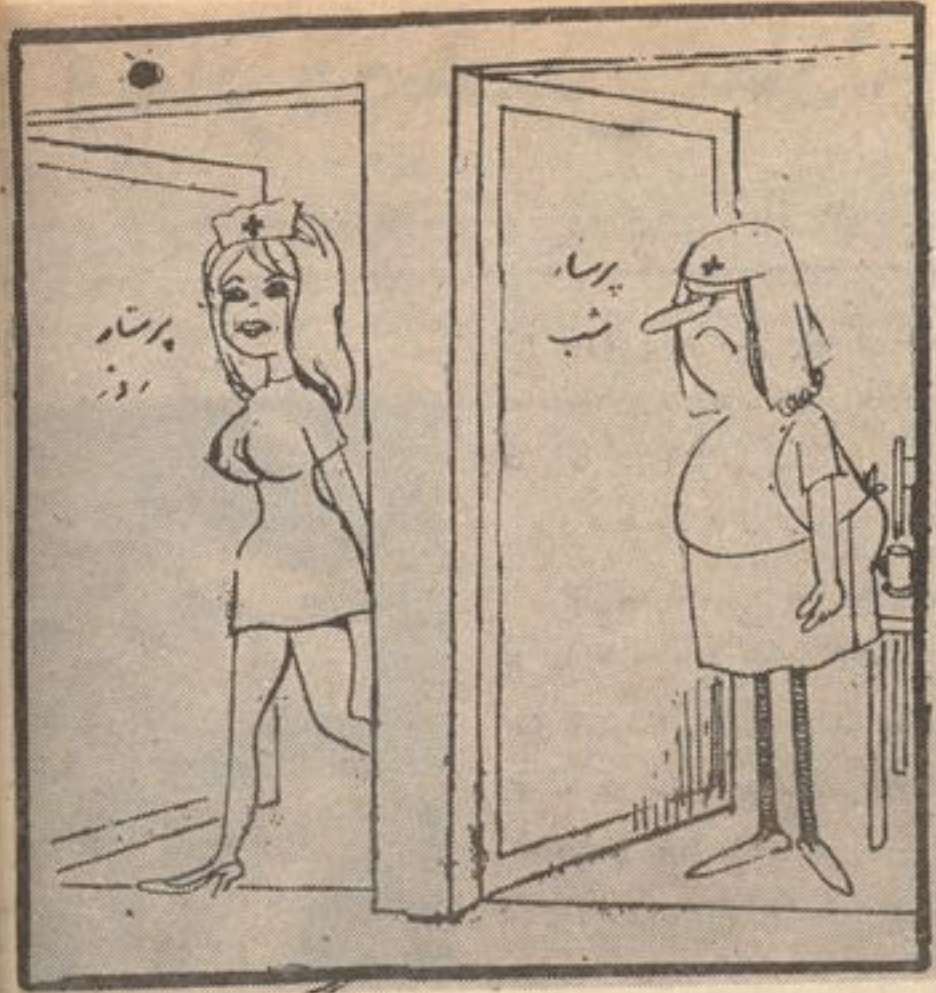
$$d(III + IV + V + VI + VII + VIII) = y_3 \leq y_2 \Rightarrow y_2 - y_3 = y_4$$

محمد صدیق  
58



## میزان ساعت

نو يك قطار ریل مرئی متوجه شد كه نفر ساعت دیواری هشم ؟  
 باطلش تا یما سر خود را بیچ و را ست حرکت  
 سدهد از او پرسید :  
 - آقا چرا اینطور میکنید ؟  
 سر نان گنج میروند ؟  
 مرد با قیافه جدی گفت :  
 - نخیر آقا . سرم گنج نمی رود . من يك - بسیار خوب . حالا كوك میشوم !!



بلون شرح

## بچه هوشیار

مادرش گفت :  
 پاریس جان ... چرا مقابل آینه شیرینی  
 میخوری ؟  
 پاریس اشکهایش را پاک کرد و گفت :  
 اینطور تو تا شیرینی دیده می شوی و منم  
 می خواهم که به عوض يك شیرینی تو تا  
 را بخورم ....

## هدایت داکتر



اولی - چرا اینقدر چوب سیگارت بلند  
 است ؟  
 دومی - چون داکتر گفته تا مینوالسی از  
 سیگار دوری کن ۱۰۰

گل میختم گل بهاری زیارم خیر میگیرم به هوشیاری

## همیشه به دستورات تو عمل کنم

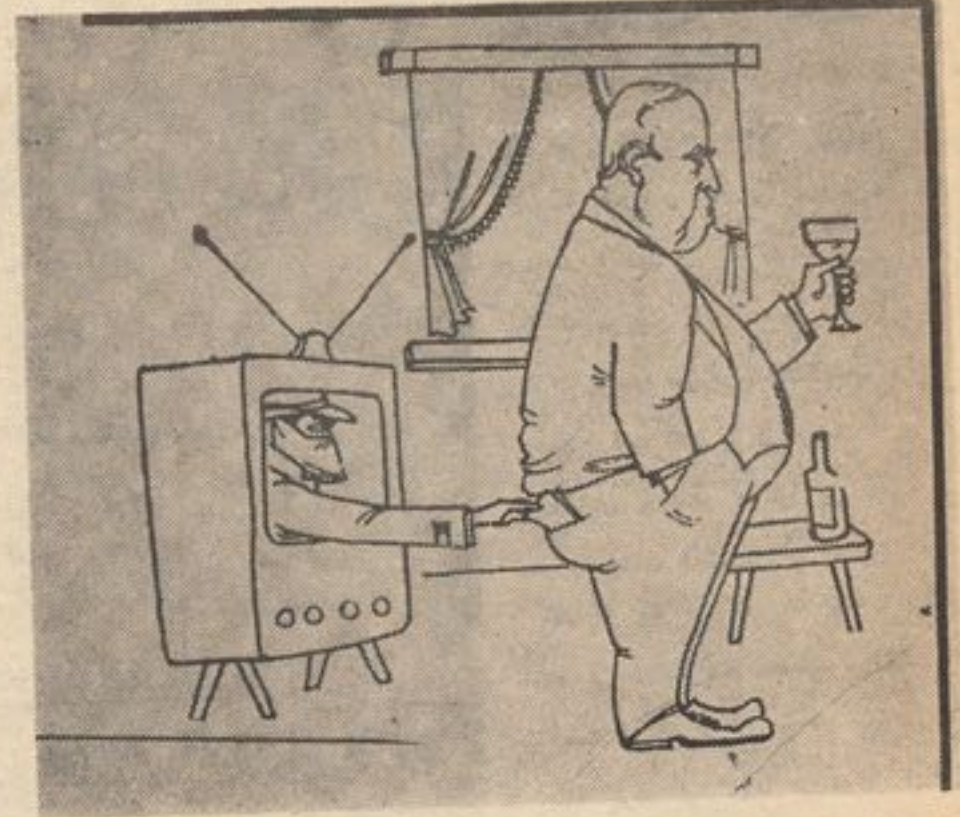
خانم - هر وقت يك چیزی میشکسی زود بیایم بگو .  
 پیشخدمت - خانم پس کی به کارم برسم ... چون همیشه باید نزد شما بیایم و بروم .

## پیشخدمت کهنه کار



مشتری - چرا بشقاب را با آمینت پاک  
 میکنی ؟  
 پیشخدمت - عیبی ندارد ، آمینت دیگرم  
 هم کشیف شده است !

داکتر بعد از عملیات



بلون شرح

## از سوئیس بهتر است

دو دوست برای هوا خوری و تفریح به  
 گلبهار رفته بودند .  
 یکی از آنها ضمن آنکه نفس عمیقی کشید  
 دو بد دیگری کرد و گفت :  
 - پس از کجسا میدانی هوای گلبهار از  
 سوئیس بهتر است ؟  
 - اوه ... باور کن که این جاه از سوئیس  
 آججا بهتر است ؟  
 دوست دیگر با تعجب گفت :  
 - آخرم سوئیس را روی پرده میتما دیده ام

## تنها تو بودی



دستها بالا

زن - من هیچوقت در زندگی کارهای  
بزرگی را بدون مشورت و همراهی کسی انجام  
نمی‌دهم .  
شوهر - عجیب است ...  
خوب آرزوی که مرا فریب دانی ، آيا کسی  
با تو کمک کرد یا تنها تو بودی ؟

## لاف دوشکارچی

- چطور چنین چیزی ممکن است !  
- میدانی ... همه پرلده ها مرا خوب می  
شناسند .. وقتی مرا می بینند میدانند که  
شکار خواهند شد و بدین جهت بدون اینکه  
مجروح شوند بزمین پائین می آیند و خودرا  
تسلیم میکنند !!



بدون شرح

دو شکارچی پس از مدتها توری ، روز  
عید بدیدن هم رفتند ... ضمن احوالپرسی  
صحبت از شکار بیان آمد . یکی از آنها  
برای اینکه بدوشتش خود را نشان دهد گفت:  
- من تا امروز يك گلوله در شکار فیر  
نکرده ام ... وزماتیکه با تفنگ نشانه می  
گیرم ... پرلده ای که بر بالای آسمان  
پرواز میکند و بزحمت بچشم دیده میشود ،  
بر زمین می افتد .. تا امروز اگر من صد  
هزار گلوله فیر کرده باشم مطمئن باشی که  
صد هزار پرلده نیز شکار کرده ام !  
آن یکی که چنین دید ، نقش تازه  
کرده و گفت :  
- آه چنین چیزی ممکن است ... من اصلا  
بدون اینکه گلوله ای را فیر کنم پرلده  
ها را شکار میکنم .  
شکارچی اولی با تعجب پرسید :

## گدایی به سبک نو



بدون شرح

در سر کوچه ای گدای کوری می‌سازد که  
همیشه کلاه خود را بدست می گرفت و عابری  
نیز سکه ای در آن می انداختند ... یکروز  
مردی که هر روز این منظره را می دیده مشاهده  
کرد که گدای کور کلاه کوچک دیگری نیز  
به دست چپ گرفته است پیش رفت و با تعجب  
گفت :

- چرا امروز دوتا کلاه را بدست گرفته‌ای؟  
گدا آهی کشید و گفت .  
واه ... چون درین نازگی هامخارج زندگیم  
کمترشکن شده و عید کرمس نزدیک است  
... تصمیم گرفتم از امروز به بعد شیوه  
جدیدی آغاز کنم !...

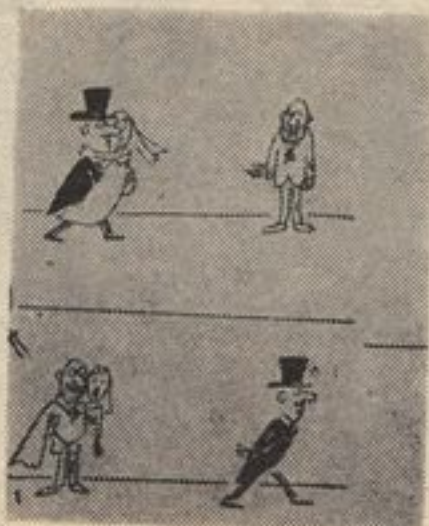
## حادثه در ریل

دومی - بلی ... هنگامیکه قطار از داخل  
پوسه دومین تونل حادثه در ریل  
اولی - آيا تا بحال در قطار برای تو اتفاقی  
افتاده !  
پوسه بدش را بوسیدم

## زمستان و تابستان

### عقرب

از عقرب پرسیدند :- چرا در زمستان ها  
از لانه ات بیرون نمی آیی؟  
عقرب جواب داد :- در تابستان که بیرون  
می آیم چه حرمتی بمن میگذارند که در زمستان  
هم بیرون بیایم !..



از بالا به پائین بدون شرح

## مسابقه تنبلیها

در روز عید چند تنبل تصمیم گرفتند برای  
سر گرمی مسابقه ای ترتیب بدهند ... قرار  
شد همگی در اتاقی بنشینند و آنجا را آتش  
بزنند و هر کس دیر تر از اتاق بیرون آمد  
پرلده باشد !...  
هیئتکار را کردند ... و بتدریج تنبلیها از  
آنجا فرار کردند تا در آخر دو نفر باقی ماند  
... یکی از آنها گاهگاهی با صدای آهسته  
میگفت :  
- سوختم ... مرا نجات دهید ...  
دیگری که از همه تنبل تر بود با صدایی  
خسته و گرفته ای گفت :  
- ای بر انصاف ها ... بگوئید که دوست  
ماسوخت .

# دملی ثقافت او ملی او تو لنیز ژوند په تکامل کی دملی او اصیل هنر ارزښت



دا ښکاره او څر گند وا قعیت دی چی دنړی دمخې بشری کهول سره ددی چی داصلی پیدایښت له مخی ورته صفات او خصوصیات لری اما بیا هم دظا هری حر کا تو او انقعا لا تو له مخی دژوند په ټولو مو دو او دورو او مواردو کی یو ولس دبل ولس سره جلا فر هنگ اود دجلا کلتور او ثقافت او هنر خا وندان لیدل شوی اولیدل کیږی او تر څو چی دا نړی ودانه او بکی دبشری کهول دژو ند جوپه روانه وی نو دطبیعت دتکوین دغه قانون به هم جا ری وی ځکه طبیعت دطبیعت له مخی به خپل طبیعت کی دخا ن سره منلی او یا کلسی قوانین لری چی طبیعت به د هغو قوا نینو په جو کات کی خپله لاره وهی ځکه :

## طبیعت په طبیعت کی لوی فن کاردی رنگ له رنگه زېږوی دانی روزگاردی دانړی ده له اضدا دو پیدا شوی په اضدادو کی وحدت لوی ابتکاردی

کله چی سړی دپوره پو هی او بینا یی او بصیرت او پوره درک او قضات له پلوه دیوه ولس په فر هنگ او کلتور ، ثقافت ، هنر نظر واچوی نو بیا دی حقیقت ته رسپږی چی فرهنگ، کلتور او ثقافت و هنرد هغه ولس دا اجتماعی او ټولنیز ژوند دمدادی او معنوی ژوند دبیزند کلو ی او معرفتی پو ره ښکار ندوی کهل کیږی او یا په بل عبار ت به حقیقت کی همدغه شیان دی چی دنړی دمخې دولسو نو به منځکی دامتیا زوتوبولی او بریدو نه ټاکی او بیا یو بل ته به کیفی لحاظ نوی پو مه او نوی ماغزه وربښی . بشری کهول به فطری او طبیعی صورت سره یو تر بله نه شلیدو نکی را بڼه او تعلق لری همدغه شانی چی به جها نی او نړیوا له سوره یو تر بله سره نشی گوښه

کو لی نو په خصوص صی او کتلوی او جغرا فیایی ډول سره هم نشی بسی نیازه کیدلی . بشری کهول مجبور دی چی به عمومی او خصوص صی ډول خپل خصوصیات وساتی . سره ددی چی دبشری کهول خصوصیات بد لیری او تکنالوژی مخ په ودی روا نه ده او گړی به گړی مخ په وړا ندی گا مو نه پور تښه کوی اود بشری کهول په خصوص حیاتو کی بیساری او زیات نوی بدلونونه او تحولات تر منځه را ځی خو بشری کهول بیا هم دطبیعت دقا نسون په امر خپل عمومی او خصوص صیات لکه لر غو نی ملی فر هنگ ، ملی هنر ، کلتور ، ثقافت ژو نندی ساتی او نه پر یو دی چی ددوی دغه عمومی او خصوص صی مادی او معنوی شتمنی دهغوی دراتلونکو نسلونو دافکارو او اذها نو څخه وو ځی وهیر

شی . په تیره بیا دنړی دمخې څه اوبید اړه ولسو نه دژوند پدی ستم اور بنسټنا نی ما هیت ډیر ښه پوهید دی چی که چیری ددوی دغه ما د اومعنوی عمومیات او خصوص صیات له منځه ووخی او دخلکو څخه هډو هیر شی نو په حقیقت کی ددوی تاریخی اووا قعی ژوند دفنا تو ری کندی ته ور پریو ځی . او هغوی یو فر هنگه او بی ما هیته اودی غیر واقعی ژوند خاوندان شمیر کیږی .

دنړی دمخې هو ښیا ره واسو دنوی ژوند دټولو نوی نوی تحولونو او ونستو نو نو او بدلونو نو سره سره خپل لر غونی تاریخی ملی او اصیل هنر دنوی تحول او تطویر په غیږه کی نه دا چی یوا زی ژوندی نه ساتی بلکی دلر غو نی او اصیل هنر تر اغیزی لاندی دخپل را تلو نکی ژوند کار وان لایسی چیکوی او ډیره تندی یی برمخبیا یی پاتی به ۶۶ مخ کی



دبلغارپا (د بلیف دیف) دگرنی دکوبراتف داتحادی په یو کمپلکس کی دهغه هیواد دفلکلوریکو نغساو یوه منظره .



# هوس بیجا و دوزن...

و چرا تمام شرایط دختر را پذیرفت و روز بعد بود که دست من و اناقام را گرفت و بجزیر برید و بلافاصله طلاق داد .  
درینجا خانم جوان مکت کرده و ناکید میکند که خوب گوش بگیرید به جاهای شرین و جالب قصه نزدیک می شویم .  
گفتم من سرا پا گوش هستم ، خوب ادامه بدهید و راستی اینرا بگوئید که شما چگونه به آسانی تسلیم خواست شوهرتان شده و حاضر به طلاق شدید؟

گفت: صبر کن میگویم ما اورا خوب می شناختیم و تکیه یک تصمیم می گرفت حتما باید آنرا عملی می کرد الفسوس که همیشه در راه های غلط می رفت و ما هم دیدیم که او ما اولادهای مارا برای عروسی بایک دختر کم سن و سال که تازه چند ماه میشود که اورا دیده زیر پامی گذارد، اورا اذیل کشیدیم، لنتش گفتم و فوری ازش گذشتیم حتی حق المهر و حق ایام عدت را هم ازش مطالبه نکردیم و در عوض او مال های خانه را بین من و اناقام تقسیم کرد و بنا بخشید . من بخانه ماندم باهشت کونگ قلو نیمه رفتیم و اناقام با سه طفلش بخانه مادر خود رفت .

وقتی گوش شوهر سابق از طرف ما آرام شد و میدان را شغالی دید اول یک لک افغانی را دو دسته تقدیم پدر دختر کرد و بعد بزودترین فرصت بساط عروسی را برپا ساخت .  
روز عروسی از صبح آمادگی گرفته شد دیگهای بزرگ بروی حویلی بار شد و عدای زیادی را هم برای شب دعوت کرد .  
طرفهای عصر همه چیز آماده شد وقتی خواستند محفل نکاح را برپا نمایند .  
عروس خانم حاضر نشد و هیچ پلی نگفت بلکه در عوض بریش شوهر ما خندید و تفت کرد

و به شوهر سابق ماکه تا آن لحظه احساس دامادی داشت دو دشنام داد و گفتش مرد که بی احساس دیوانه مگر سر مرا مار خورده که ترا بگیرم همین امروز متوجه شدم که تو مرا بغاظر تنها چهره زیبایم دوست داری درین مدت کوتاه

که از آشنایی ما می گذرد تو بغاظر من از زنها و اولاد هایت گذشتی - اگر از من زیباتر پیدا کنی حتما از من هم می گذری . من که خوب فکر کردم دیدم که جوانی زود گذر است باز عاقبت چه طور میشود . توبه کردم - زنها قدیمت لااقل خانه مادر داشتند که رفتند ، من بیچاره .  
غریب بکجا پناه ببرم - برو از خیزت گذشتیم تبتید ، گریه ها و زاری های شوهر ما کوچکترین اثر نکرد و دختر همان شب باید خود بچه ها و بستر های خود را جمع کرده و بجای دیگر رفتند .

و خلاصه همیشه جان دختر کاری کرد که اخ دل من و اناقام بر آمد .  
وقتی قصه زن باینجا رسید سگت شد چهره اش خیلی راضی معلوم میشد ، چشماش بگوشه

اتاق خیره شده و سخت بچرت رفت .  
بعد از لحظه دوباره رویش را بطرف من نموده گفت: نرسیدید که قبلا من برای چه اینجا آمده ام در صورتیکه حرفای ما باشو هر سابق ما بکلی ختم شده و دیگر داد و معامله باو نداریم گفتم اتفاقا می خواستم چند لحظه قبل همین سوال را از شما بپرسیم مگر شما بچرت رفته بودید و حیلم آمد که جرت تا نرا باره کنم خندید و یک سگرت دیگر در داده چند دودکش کرد و به صحبتش ادامه داد :

زندگی عادی خود را شروع کرده بودم که خبر شدم همی زن که همراه آمده شوهر سابق شوهر سابقم میشود بالا می عرض کرده و ادعا نموده که ما شین خیاطی اش را من بزور تصاحب کرده ام در حالیکه این ادعا درست نیست شوهر من قبلا که هنوز هم طلاق و اینطور حرفها نبود آنرا بمن بخشیده بود . البته برایم گفته بود که ما شین خیاطی از خواهرش می باشد و اینرا هم برایم اطمینان داده بود که ما شین را در عوض تداوی دستهای خواهرش گرفته .

خواهر شوهر سابقم بیوه بود و از تکلیفی که در دستهایش پیدا شده بود شکایت داشت شوهر من مدت سه ماه اورا تداوی کرد تا چوچر شد ، و حالی بلای جان من شده . همیشه جان من از

حق المعرم که شصت هزار افغانی بود گذشتیم و هم حقوق ایام عدت هم را که هنوز هم در عدت هستم بخشیدم البته در مقابل همین چند توتو مال خانه - حالی این زن آمده و ما شین مرا می خواهد شما بگوئید چکار کنم .

اما اینرا برایتان بگویم که من حاضر نیستم ما شین خیاطی را پس بدم ، یک عریضه را مانده که صد عریضه هم کند .

رئیس محکمه هر دو خانم را نزدیک میز خود خوانده و برای همین زنیکه با من صحبت نموده بود گفت : خانم شوهر شما مال غیر را شما بخشیده از نگاه قانون درست نیست که کسی مال کسی را بدگیری ببخشد .

زن گفت  
گفت : قاضی صاحب مادر عوض دستهایش را تداوی نموده ایم .

همیشه حساب خواهری و برادری چه میشود همانطوریکه یک مرد مقابل زن و فرزند خود احساس مسوولیت مینماید در مقابل لخواهرو برادر و والدین هم همان احساس را باید داشته باشد تداوی دستهای درد آلود خواهر شوهر خودت که بیوه هم است و وظیفه شوهرت بود . و بالاخره در اثر نصایح رئیس محکمه زن جوان راضی شد تا ما شین خیاطی را دوباره

مسترد نماید . و حتی حاضر شد که خط بدهد و گفتم بر راستی حالا من متوجه شدم که شوهر نا جوان مردم مال غیر را بمن داده او در حق هر دوی ما خیانت کرده همین حالا باید من ما شین

و برایش پس میدهم .  
درین اثنا خواهر شوهر زیر لبش چیزی زمزمه نمود .

قاضی گفت : عشیره خودت چیزی میخواهی بگویی ؟  
زن گفت : بلی قاضی صاحب تنها ما شین نیست ( لایپ ) هم است مقصدش نیبو بیکارند .

زن بر آمد گفت : بیا دگه پوره کن ، ببینید او قاضی صاحب این زن از سر من دست وردار - نیست این دروغ مخص است تپ را از پول خود خریدم .  
اینجا برایتان حکایت کنم .

# قیمت عدالت

یک مر لبه دیگر مجلس مشا ورین دایر گردید . کذا م راه را با ید می رفتند ؟ چنا ینکار نمیخواست فرا ر کند . آنها فکر کردند و مشوره نمودند . یگانه راه که می توا نستند از شر او خلاص شوند این بود :

با ید به او یک تقا عدی ما هائنه نانه می شد و این موضوع را به شاه پیشنهاد کردند و گفتند :

«دیگر کذا م را هی و چود ندارد پیر صورت ما با ید شر او را از سر خود کم کنیم .»

آو وقت مبلغ مورد نظر را مستجید ند و نتیجه آن را برای محبوس گفتند قائل بعد از فکری اظهار کرد :

« خوب ، من قبول دارم ، اما به یک شرط که مبلغ را همواره به وقت معین پیر نازید ، در آن صورت حاضر هشتم بروز .»

به این صورت موضوع بین جا نبین به

یک موافقه رسید . او یک سوم مبلغ سالانه راه صورت پیشکی گرفت و مملکت پانشا هی را ترک کرد و خارج سر حد مفر گردید و یک حصه زمین کوچک خرید و یک دستگاه با غداری افتتاح نمود .

او به وقت معین تقا عدی خود در ا می آورد . هنگامیکه پول را می گیرد به قمار خانه می رود . دو ویا سه فرا تک را بالای «بولت» می گذارد . بعضی وقت می برد و بعضی وقت می باززد و آنوقت سه خانه خود بر می گردد . او با آرامش و صلح زلد می کند .

خوب است که او جنایت خود را در یک مملکتی به مرحله اجرا نگذاشته بود که در آن معارف اعدا ، سر بریدن و یا حبس ابد کدام اهمیتی ندارد .

«پایان»

به محبس می آمد ، نروازه را می بست و در داخل اتاق خود می ماند . این موضوع دو روزهای دیگر تکرار شده او به وقت معین می آمد و غذا را می برد و دو یا سه به زندان بر می گشت ، اما کو چکترین تجربه ای برای فرار نکرد .

اکنون چه با ید کرد ؟ دو باره مشاورین احضا ر شدند و با لخره به این موافقه رسیدند :

« ما به او می گوئیم که دیگر او را نگهاری کرده نمی توانیم .»

وزیر عدلیه محبوس را نزد خود خواست و از او سوال کرد: «چرا فرار نمیکنی؟

هیچ محافظی و چود ندارد . تو می توانی هر جا که دلت میخواهد بروی و پادشاه به این موضوع اهمیتی نمیدهد .

جوان قائل جواب داد: « یقین دارم

که برای پادشاه این موضوع اهمیت ندارد اما من نمیدانم کجا بروم ، نمیدانم چه کنم . شما با محاکمه تان شهرت مرا خراب نمود ید و مردم از من گریزان هستند و مرا قبول ندارند . علاوه بر آن من دیگر عادت ندا رم کار کنم شما در پارۀ من غیر

عا دلانه قضاوت کردید ، در اول که مرا محکوم به اعدام کردید باید مرا می کشید اما این کار را نکردید و من هم شکایتی نکردم . آنوقت مرا سه حبس ابد محکوم کردید و یک محافظ مقرر نمودید که مرا محافظه کند و برایم نان بیاورد و بعد از مدتی او را نیز بر طرف کردید و من با ید

غذایم را خودم بیاورم . در این صورت باز هم شکایتی نکردم و اینک می خواهید که من فرار کنم . من با این موضوع رضایت ندا رم شما هر کاری که میخواهید بکنید ، اما من فرار نمی کنم .

# برگزیده‌هایی از

## میان فرستاده‌های شما

### برگور بوسه‌ها

ز آنجا که بوسه‌های تو آن شب شکفت و ریخت  
امروز، شاخه‌های کهن سرکشیده اند  
نفس ترا که بر تو ماه آفریده بود  
خورشیدها رفته و در بر کشیده‌اند

شب در رسید و شعله گوردی شفق  
بر گور بوسه‌های تو فروخت آتشی  
خوشید تشنه خواست که نوشد بیاد روز  
آن بوسه را که ریخته از کام مپوشی

مالم بر آن مزار و شب از دور بر کنود  
تک تک بر آمد از دل ظلمت ستاره‌ها  
خواندم ز دیدگان غم آلود اختران  
از آخرین غروب نگاهت اشاره‌ها

چون برگ مرده ای که در افتاد بپای باد  
یاد تو بانیسم سبکخیز شب گر ریخت  
و آن خنده ای که بر لب تو نقش بسته بود  
بزمرد و درسیاهی شب چون شگوه در ریخت

دیدم که در نگاه تو جوشیده موج اشک  
گلبرگ بوسه‌های تو سینه‌ام نسیم  
دیدم ترا که رفتی و آمد مرا بگوش  
آوای پای وهنگاری در سکوت و بیم

بر آنکه بر تو راه بیند نگاه من  
ای آشنا! مرغی از من، مرغی  
چون سایه ای که بر تو ماه آفرین گشت  
بیوند خود ز ظلمت شب هراسگینتی  
اینجا مزار گمشده بوسه‌های توست  
وان دور تر، خیال تو بنشسته بر گناه  
من مانده‌ام هنوز در این دشت بیکران  
تا ز چراغ چشم تو گیسوم سراغ راه!

فرستنده: امان بهنگه

### وطن

در عشق تو ثبت نام کردم به است  
و زبانه‌ی مهرت همه را کردم مست  
آنکو به غرض جام محبت بشکست  
دیدم چو سهند سوخت، در خاک نشست.

عهد یکه به ما و وطن من بستم  
در خدمت اجتماع و مین هستم  
تا روح به تن قلم بود در دستم  
وصف تو چنان گفتم که گویم مستم

وقتی که بر دماغ هر روهم از تن  
بسپارندم به خاک پوشیده گفتم  
بر روی کفن بخوان ز سر تا دامن  
تا م و وطنم باز و وطن بساز وطن

آن لحظه که چشم من به دنیا شد باز  
دل شد به تپش زبان بر آورد آواز  
شد زلد گمی با هوای عشقت دمساز  
کز تن برو و بروح دارد پرواز  
میرمحمد کاظم «هائمی»

غلام عریف

### باز آ، درین دیار

این پارچه درسیا، ترین شرایط ترور و اختناق خونین، حبس و شکنجه، کشتار دسته جمعی هموطنان شریف ما، هنگام سلطه خونین طراز فاشیستی امین و باوند خون آشام وی نوشته شده، منظور احیای مجدد ارزش‌های مادی و معنوی انقلاب ملی و دموکراتیک تور با ساس و حدت نیروهای سالم حزب دموکراتیک خلق افغانستان میباشند.

ای آرزوی دیده و قلب مستمکنان!  
آخر بهاس خون شهیدان بر کنن ...  
که رفتند بجزیر خاک،  
دردیرمی و ظلمت شب‌های خونناک ...  
و نابود شدند در دل آبار رنجها،  
و تیر چغا شیشه قلب‌های شان شکست،  
... و مردانه مردند در هدی پا کخلتبا،  
بایک شادی و سرور آ، درین دیار

که گمشده توده‌های ما ن،  
از راه دور بیا ید درین دنیا ر  
زان رو که در فضای حوادث نشانه  
هاست!

امواج تا بنا کظفر از کراانه‌ها  
سر میکشد و میلود، همچون شراره‌ها!

آری!

نوی سپیدی دل‌های رزمجو،  
هرگاه کنی سفر،  
در بیکران فضای سکوت غمین ما ...  
خلقا کنند،  
فرش رخت آنچه زلد گیمت!

ای آخرین پیام شکست منم بیا!

باز آ، درین دیار،  
باز آ، درین جا!  
اینجا که چشم خلق،  
در انتظار تو ست.

# در محکمه فامیلی چه خبر است؟

## هوس بیجا و طلاق دوزن

### و مساله یازده فرزند.

و یا خوانده باشد .  
دو باره به آواز بلند خندید و در حالیکه  
چشمپایش اشک پر شده بود گفت: خوب گوش  
کن، اینطور نوشته کن، نام من محبوبه است و  
هشت طفل دارم .

تعجب کردم و پرسیدم: پرستی! پاور آسان  
نمی آید که شما صاحب هشت کودک باشید  
بسیار جوان و در عین حال شاداب و سرزنده  
معلوم میشوید .

گفت همینطور است خوب نوشته کن که گپ  
هایم باز پس ویش میشه ، نام اینا هم میونه  
است و او سه طفل دارد ما با هم در یک خانه مانده  
دو خواهر زندگی می کردیم تا همین دو ماه پیش  
زندگی خوش و جمع و جوش داشتیم ، شوهر ما  
تکسی ران بود و پول که گذاره ما میشد پیدا  
می کرد . در کار های خانه یک دختر دهاتی  
مارا کمک می کرد ، قصه ما سر همین دختر  
است که چند ماه میشد از دهات باید بر خود آمده  
بود و اگر از حق نگذیریم بسیار قشنگ  
بود ، مگر مابه اندازه دل صاف بودیم که گمان  
نمی کردیم این دختر مزدور بلای جان ما شود و  
شوهر ما چشم بدبا و پیدا کند ، مگر متاسفانه  
از بخت بد ما همینطور شد و ما از دنیا بکلی  
بیخبر بودیم که شوهر ما یکدل نه صد دل عاشق

دختر شده بود و شدت عشقش بحدی بود که از  
تمام هستی و زندگی خود گذشت و خود را بیای

دخترک انداخت ، دختر هم وقتیکه عاشق را  
مچون صفت دید از موقع استفاده نموده و  
برایش گفت من ترا بشرطی میگیرم که هر دو  
زنت را طلاق بدی و یک لنگ افغانی پول نقد بنام  
طویانه بپردازی و هم عروسی مجللی برپا  
کنی .

شوهر بی احساس و دون صفتم بدون چون  
و بقیه در صفحه ۴۹

بالای چوکی بشدت خود را انداخت و در حالیکه  
سگر تن را چند بار گش محکم نمود و نودش  
رابی توجه بروی و چشمهایم پف کرد قهقهه  
خندید و گفت عکس بگیرد چونکه من در یکی  
از وزارتخانه ها خیاط هستم و یک تعداد مرا  
می شنا مند نمی خواهم انگشت نما شوم، مگر  
قصه ام را حتما بنویس که بسیار جالب است  
و فکر نمی کنم قصه باین با مزه گی کسی شنیده

با خونسردی و مهربانی او را دعوت بسکوت  
نموده برایش گفت همیشه جان فقط چند دقیقه  
صبر کن .

من از موقع استفاده نموده پرسیدم : خانم  
بمن بگوئید چه شده من راپورتر مجله هستم  
حکایت کنید تا در دل تا ترا در مجله به نشر  
برسانم و هم اجازه بدهید تا یک قطعه عکس  
تا ترا هم به چاپ رسالیم .

به اتاق رئیس محکمه فامیلی جهت تهیه گزارش  
برای صفحه در محکمه فامیلی چه میگردد داخل  
میشوم .

زن و مرد جوان که بنظر من زوج بسیار  
مقبولی معلوم میشدند ، مشغول حرف زدن با  
قاضی بودند . چشمهای هر دو سرخ و گریه  
آلود و چهره هایشان طوری خسته بود که از  
بیدار خوابی و پریشانی شب گذشته حکایت  
میکرد، و مثل اینکه صحبت شان با قاضی به

آخر رسیده بود زیرا که دو سه دقیقه بعد از  
اتاق خارج شدند .

از رئیس محکمه فامیلی پرسیدم اینها چه  
میخواستند ؟

گفت براتر موضوع جزئی بین شان اختلاف  
پیدا شده و اختلاف بحدی عمیق گردیده که

نصایح و میانجگری ما موثر واقع نشد و رفتند  
تا فردا هشت ونیم صبح دو نفر حکم با خود  
بیاورند و قاضی ادامه داد : پرستی حیف آدم  
میاید که ایندو از لجبازی و احساسات جوانی

کار بگیرند و زندگی و سر نوشت اطفال  
خویش را بازیچه قرار دهند ایندو تحصیل  
یافته و دارای سه طفل هم هستند .

درین هنگام دروازه اتاق باشتابزدگی باز شد  
و دو زن یکی چادری دار با کودکی خواب رفته  
در آغوش و دیگری بی چادری وارد شدند .

زن بی چادری جوان بلند قد و سفید چهره  
بود ، بالاتنه گلدار زرد رنگ و دامن پلیتی سیاه  
بتن داشت . و سگری هم لای انگشتانش دیده  
میشد ، خود را نزدیک میز به شتاب رسانید  
و با صدای تقریبا فریاد مانند گفت :

ساو قاضی صاحب چطور گتم اینها از جان  
من دست بردار نیستند ، بیوسید که چرا باز  
سرمن عریضه کرده همی زنکه عاجز را میگویم  
وزن چادری دار را که همراهش آمده بود نشان  
داد .

درین اثنا تیلفون زنگ زد و رئیس محکمه



عبد الحمید نصیر رئیس محکمه فامیلی هنگامیکه به قناعت شکایت کننده میرد از او توجه او را به مسائل انسانی معطوف میدارد .

# زین کشتی های رنگارنگ جهان

## «گراف زپلین» اولین طیاره‌ی بود که پنجاه سال قبل بدور جهان پرواز کرد

هلاکت سوق می‌داد، نجات دهد. موقعیکه زپلین به ساحل غربی آمریکا نزدیک می‌شد. از کشتی مذکور استقبال شایانی بعمل آمد. بعد از آن اینکینر از ساحل غربی آمریکا بسوی نیویارک پرواز نمود. البته با یک تذکره که زپلین فاصله ۴۸۰۰ کیلو متر را در مدت ۵۲ ساعت طی کرد. سه روز بعد از نشستن در نیویارک زپلین دوباره به سوی اروپا پرواز کرد که بروز سوم سپتامبر ساحل هسپانیه از دور به چشم خورد. به اساس یک راپور، مسافرین

به شادی و سرور پرداختند آنها در یک سالون (داخل کشتی) زیبا که با اثاثیه مزین گردیده بود بانواختن نغمه پرشور پیانو پایکو بی کردند روز ۴ سپتامبر (۲۰ روز بعد از شروع مسافرت) کشتی فضایی دوباره بروی خلیج کاناستا نسس در فرید ریخ شتافن فرود آمد. طی ۹ سالی که زپلین به پرواز هایش ادامه داد گراف زپلین فضای اتلانتیک را بیشتر از ۱۴۷ دفعه عبور کرد و درین پرواز هایش در حدود یک میلیون و هفتصد هزار کیلومتر مسافه را بدون کدام اکسیدنت جدی و خطیر طی کرد.

نخستین خط السیر های ترا فیک هوایی در آلمان در اوایل قرن بیستم باز شد. بعضی از طیاره های کوچک که داخل سرویس هوایی شدند دارای ساختمانهای سر باز بوده و قادر به حمل دو، سه یا چهار مسافر نشین بودند. بدین مناسبت سر نشینان که در معرض برخورد با عناصر فضای خارجی بودند لباس های جرمی- جاکت و عینک های دودی یا رنگی می پوشیدند.

در آن وقت مهمترین نقش مخصوصا در فواصل و مسافات طولانی توسط کشتی فضایی که شکل سیگار را داشته و مملو از گاز می بود، بازی میشد. تا اواخر سال های سی (دهه سوم قرن بیستم) فقط همین زپلین ها یا کشتی های نخستین خط السیر های ترا فیک هوایی در آلمان در اوایل قرن بیستم باز شد. بعضی از طیاره های کوچک که داخل سرویس هوایی شدند دارای ساختمانهای سر باز بوده و قادر به حمل دو، سه یا چهار مسافر نشین بودند. بدین مناسبت سر نشینان که در معرض برخورد با عناصر فضای خارجی بودند لباس های جرمی- جاکت و عینک های دودی یا رنگی می پوشیدند.

در آن وقت مهمترین نقش مخصوصا در فواصل و مسافات طولانی توسط کشتی فضایی که شکل سیگار را داشته و مملو از گاز می بود، بازی میشد. تا اواخر سال های سی (دهه سوم قرن بیستم) فقط همین زپلین ها یا کشتی های نخستین خط السیر های ترا فیک هوایی در آلمان در اوایل قرن بیستم باز شد. بعضی از طیاره های کوچک که داخل سرویس هوایی شدند دارای ساختمانهای سر باز بوده و قادر به حمل دو، سه یا چهار مسافر نشین بودند. بدین مناسبت سر نشینان که در معرض برخورد با عناصر فضای خارجی بودند لباس های جرمی- جاکت و عینک های دودی یا رنگی می پوشیدند.

ترجمه از غلام معروف

از اسپو تنیک

## کلکسیون های جالب و دیدنی



یکی از کلکسیون های که از مواد و وسایل مختلف درست شده است.

کلکسیون ها را میتوانیم از انواع مختلف مواد و وسایل دست داشته تهیه و ترتیب نماییم. مثلا تکت های پوستی و نشانه های مختلفه، وسایل موزیکال و او پرا ها و غیره. حتی بعضی از کسان خشت های تعمیراتی را نیز منجبت کلکسیون ها جمع آوری می نمایند. در اثر محاسباتیکه صورت گرفته درحدود یک هزار کتگوری از مواد مختلف در کلکسیون ها جمع آوری شده و استفاده گردیده است. بعضی از ترتیب کنندگان کلکسیون ها، بی مانند و مثال می باشند، به طور مثال کانتنتین مکر چسوک از شهر دوسسک که موقعیت آن در سایبریا می باشد از جمله تر تیب کنندگان بی مانند می باشد. که اپارتمان آن توسط قطرات شبنم که به شکل یخبندان ها قرار گرفته اند، بقیه در صفحه ۵۵

اولین قدم در مسافرت، پرواز از جرمنی به توکیو بود که بعد از ۲۴ ساعت پرواز، از فراز «والگه» عبور کرده بالاخره —روز ۱۹ اگست بعد از یک اکسیدنت به توکیو رسید و چنان صدمه بر این کشتی فضای وارد آمد که تا تاریخ ۲۳ اگست همان سال دوباره پرواز کرده نتوانست.

زپلین دور دیگر پرواز خود را بر فراز بحیره پسيفيك به سوی لاس انجلس شروع کرد این پرواز مرهون مهارت کپتان «هوگو ایکینر» بود که توانست زپلین را از یک طوفان گراف زپلین بر فراز شهر نیویارک شدید که واقعا زپلین را به سوی





## زین قلمزم حیرت...

- هیچ کس استاد موسیقی شده نمیتواند زیرا هیچکس نمیتواند یکصد و پنجاه سال عمر داشته باشد.
- من عمرم در خانقاه ها گذرشته است و هر چه یافته ام از برکت همین مراجع بود هاست.
- طریقت و عرفان در اسلام راهی بوده است برای رشد و انکشاف موسیقی.
- بزرگترین استادان موسیقی هند پیرو اسلامند.
- در کشور ما هیچکس استاد آواز نیست.

آشنا گردد و سوز های «ادی» «سم وادی» «آذوانی» «دیوانی» «گره» «نش» «تلر» (مندر) (نیاز) (آب نیاز) (سه نیاز) (در نیاز) (الکین) و «اپیاس» را به خوبی بیاموزد - در دوره وحدت کم درسی مکتب موزیک این امکان وجود ندارد - آیا از شما دعوت شده است که در مکتب موزیک درس بدهید؟

خیر - نه آنها از من دعوت به عمل آورده اند و نه هم من میتوانم در صورتی که چنین پیشنهادی صورت گیرد آنرا بپذیرم.

چرا؟

من که دلیلم را قیلا به شما گنجه شامگرد موسیقی کلاسیک باید آموزش را از هفت سالگی شروع کنم آن هم با ضوابط و شرایطی خاص - موسیقی محلی افغانستان از نظر شما

استلال دارد و یا از موسیقی هند مایه پذیر میباشد؟

تمام اشکال موسیقی افغانی زیر سواد های موسیقی هند میباشد.

اکثراً عقیده دارند که مرحوم استاد قاسم بنیان گذار یک مکتب تازه موسیقی در افغانستان میباشد، شما این نظر را می پذیرید؟

به این سوال شما جواب داده نمیتوانم.

نمی خواهم؟

چرا؟

به خاطر اینکه این موضوع احتیاج به تحقیق کافی در زمینه کار استاد دارد و نمیشود شتابزده کسی را واضع یک مکتب تازه در یک بخش هنر خواند.

پس به نظر شما در مورد کار استاد قاسم بدون تحقیق و شتابزده فضاوت صورت گرفته است؟

بلی همین طور است.

نظر شما در باره موسیقی رایج نوع غربی در کشور ما چه میباشد؟

پیروان این سبک فقط تقلید می کنند - تقلید بدون آگاهی، اجازه بدهید در این زمینه برای شما قصه های حکایت کنم، در گذشته ها معمول بود که استادان آواز در روز های عید به خانه های امرا میرفتند و به اجرای موسیقی می پرداختند در یکی از همین مجالس که مرحوم استاد قاسم در خانه یکی از شخصیت های بزرگ سیاسی وقتی پارچه را که اجرا میکرد همه زیر تاثیر آمده بودند و نایب حکومت هم کله گک میزد، آن شخصیت سیاسی که میدانست نایب از موسیقی نه چیزی میداند و نه هم لذت میبرد از اویر سید:

تو میدانی استاد چه را مینوازد؟

نایب جواب داد خیر و شخصیت سیاسی باز پرسید:

پس چرا کله گک میزنی؟

نایب جواب داد:

همه میزنند، من هم میزنم.

واگنون موسیقی نوع غربی در کشور ما هم به همین وضع افتاده است، یک عده کسانی که نه مطالعه دارند، نه آگاهی و نه هم فهم موسیقی، طوطی وار آوازی را تقلید می کنند و باقلعه ی از اینجا و قطعه یی از آنجا میگیرند و آنرا مسخ میکنند و با آمیزش غلط خود کیفیت آنرا از بین میبرند و ناشی را میگذارند، کمپوز و دیگران هم که آنرا می شنوند برای آنکه از مدروز عقب نیفتند کله گک نایبانه میزنند و اسم خود را میگذارند موسیقی شناس و غیره، در حالیکه موسیقی غرب هم از خود ضوابطی دارد و معیارها و استعدادهای کار دارد و زحمت کشی و آشناسنیدن با اساسات موسیقی و آموزش آن و سال ها مشق و تمرین کردن که ایمن پیروان غرب زده در صد ساله رایگ شبه پیموده و به هیچ یک از این اصول نه پایبندی دارند و نه هم خود را زحمت پایبند بودن به آن را میدهند.

باین همه نابسامانی که شامل حال موسیقی معاصر ماست، چه باید کرد که آنرا از خطر رکود و توقف و دنیال روی حفظ کنیم؟

اگر منظور شما موسیقی نوع غربی است که من در آن مطالعه ندارم و شما هم بهتراست کسی را بیابید که در این زمینه صلاحیت حرف زدن را داشته باشد اما اگر منظور موسیقی کلاسیک هند است، باید استعدادها کاوش گردد، مکاتب خاصی گشایش داده شود و کودکان از سن هفت سالگی آموزش موسیقی را در این مکاتب شروع کنند همکاری استادان موسیقی برای تدریس جلب گردد و شماگرد موسیقی هم جز آموختن موسیقی کاری نداشته باشد.

شما بیشتر و حتی اکثراً شعر بیدل را به آواز میخوانید، چرا؟

جواب شما را از زبان خود بیدل میدهم که میگوید:

غیر من زین قلمزم حیرت جایی گل نکرد عالمی صاحب دل است، اما کسی بیدل نشده - یعنی می خواهید ادعا کنید که هیچ شاعری بپای بیدل نمیرسد؟

همین طور است.

باجه دلیلی؟

بیدل زیبایی سخن را به اوج خود رساند در شعر او لفظ و معنی و مفاهیم شعری و بدیع و بیان همه تازه و بکر است و تشبیهات شعری او خاص خود اوست.

اما عده یی این طور ادعا دارند که شعر بیدل گنگ است؟

آنها در شعر مطالعه ندارند و زبان بیدل را نمی فهمند.

چقدر از اشعار بیدل را در حفظ دارید؟

ساکر حافظه یاری دهد تقریباً بیشتر آنرا.

میتوانید به صورت مقایسوی برتری شعر بیدل را مثلاً از شعر حافظ و یا مولانای بلخ ثابت کنید، البته منظوم کار برد کلمات در شعر و آوردن تشبیهات ناب در آن است که شما آنرا از خصوصیات شعر بیدل میشناسید؟

من خودم را در این چنین بحثی خرد میدانم اما اگر شما بخواهید میتوانید در این زمینه با استاد عبدالحمید صحبت کنید.

شما در افغانستان چه کسانی را در موسیقی کلاسیک هند استاد میدانید؟

استاد هاشم و استاد محمد عمر هم در رباب.

سودر آواز؟

هیچ کس.

حتی خود شما؟

من به استثنای خودم منظوم بودم، مرچه از نظر خودم، من هم هنوز احتیاج به آموختن دارم.

تاکی؟

تا زمان مرگ حتی اگر صد سال بعد باشند - خیلی ها عقیده دارند که موسیقی کلاسیک موسیقی است در باری و در خدمت دربار شما این نظر را قبول دارید؟

تغییر، موسیقی شاه و گدا نمیشد و موسیقیدان واقعی هیچ وقت در خدمت هیچکس جز هنر خود در نمی آید، این دوبار است که محتاج موسیقی است و نه موسیقی محتاج دربار میگویند یکی از جاهای بلند پایه هند زمانی از محراب خان استاد بزرگ موسیقی که هیچ وقت به دربار او نرفت خواهش کرد که در مجلس او شرکت جوید و آواز بخواند، استاد موسیقی از راجا پرسید، اگر او حاضر گردد در مجلس او آواز خوانی کند چه چیزی برایش داده میشود؟ و راجا بی مهاباتاج از سر برداشت و پیش روی محراب خان گذاشت، اما استاد در جواب گفت:

من به دو گوش شنوا و مقداری فهم موسیقی در شنو نه آواز خود ضرورت دارم و تاج توله گوش دارد و نه هم فهم - این را گفت و راه خود را گرفت و رفت، و هر موسیقیدان واقعی هم باید همین طور باشد.

میگویند، شما را عشق به موسیقی کشاند، عشق شما را در خود هم کرد، عشق به شما استادی بخشید و با قدرت عشق است که شما زندگی می کنید، اما این عشق، عشق ناکام بوده است و دست شما هرگز به دامان

# سیمای کودک...

چا به تنها نه که جان فرموده شد  
بسکه با چشمان حسرت سوده شد  
از چه رو خواهری که من با جامه ای  
الکتم در بر زنی هنگامه ای  
چلوه در این جامه آخر چون کنم  
کز حد در چایم خلقی خون کنم  
شرعم آید من چنین مست غرور  
دیگران چون شاخه‌ای پاییز غور  
هیچو ما می کشن نباشد هاله ای  
یا چو شمعی کوندارد لاله ای  
بر تم این پیر هن نا پا کشد  
چون دل غمد یزدگان صدچاکشد  
یا مرا عریان جوهریا نا ن بساز  
یالیا س هم بی آنا ن بساز

این سخن گفت و در آغوشم نهاد  
کاکلی آشفته و بر دو شم نهاد  
اشک من با اشک او آمیخت نرم  
یو سه ها یم بر لبانش ریخت گرم  
گفتش آنا ن که مال اندو خند  
از توکلی این نکته می آموختند  
کا خشان هر چند غرور بهامت  
نقش دیوارش زخمش چشما ست  
گر شرای در گلو شان ریخت  
حسرت خلقی بدنا ن آمیخته  
شاد زی ای کوندک شیرین من  
ای رخت باغ و گل و سرین من  
از خدا خوا هم برو مند ت کند  
سر بلند و آبرو مند ت کند  
لیک چون سر سبز شمشاد ت شود  
خود مبادا نر می از یاد ت شود  
گر ترا روزی فلک سر پنجه داد  
کس ز نیرویت مبادا رنجه باد. (ع)

قطعه‌ی جامه‌ی عید نیز بر تصاد های  
شکسته و خورد کنند می اجتماعی نظرس  
دارد و شاعر می خواهد واقیت سر زمین  
را که در آن زندگی می کند بیان نماید  
واقیتی عین ، مشهود و دره نا ک را . و این  
حقایق در همه ی جوامع استبدادی و غیر  
تا دلانه و جود دارد . کودکانی هستند  
که در ناز و نعمت به سر می برند در پر  
تو درخت حریر می خوابند .. و کودکانی  
هستند که فرس زیر پای شان حسیرو  
یا لث زیر سر شان خشت است . گرسنگی  
توانا می د سر زندگی شان را گرفته  
است . رنگ های زرد و تن های تکیده  
ولاغر و دره مند دارند . پای برهنه و یخن  
پاره دارند . همیشه گرسنه اند و یعامر .  
در جوامع چنین یعنی در کشور های که  
گروهی از اقلیت منتهوا ر در آسایش  
و آسودگی به سر می برند و گروه بیشماری  
در حسرت و بد بختی و سیه روزی به  
شاد کامی های فردی نمی توانند  
وجود داشته باشند . کوشش و مبارزه  
برای آسایش درها پیش شخصی و فردی  
کوشش و مبارزه ای منفرد است . انسان  
ها به گونه ای انفرادی نمی توانند سعادت

مند با شند به گفته ای به صمد پیرنگی  
... اگر نا ن هست با ید همه بخورند و  
گر نیست باید همه گرسنه باشند . میری  
های انفرادی عملی میری نیست . نویسی  
چشم بستن بر بد بختی های دیگران و  
این اوج حماقت و نادانی است . برای  
خویش .

در کشور های غربی انجمن های کودکان  
می سازند برای نظا هر محافل جشن و  
سعادت های را ستین کودکان دوسراسر  
جهان دست بر نمی دارند . در شعر جامه عید  
شاعر به این نتیجه اجتماعی می رسد که  
همه کودکان باید به گونه ای یکسان  
و برابری از مزایای زندگی و طبیعت بر  
خورند . سعادت را ستین آن وقت  
فرا می رسد که آفتاب به من دهند و نور  
خشندگی هر در بجه بنابد .

بنیاد های کهن ، راه ها و ضابطه  
ها ظالمانه فرو ریزد . دنیایی بر سر  
نویس بنیاد گذاشت شود و دیگر کودکان  
به عقده های روانی و کمبود های روحی  
دچار نگردند . باید برای این هدف  
که مقدس است و انسانی مبارزه کرد بر  
ضد جنگ های غارتگرانه شورید ، در  
جامعه ای رها از استعمار است که کودکان  
این گل های سرخ و شکوفه های میزده  
وبختی و کبود تران سپید بال پیام آورا  
مجال شکستی و پر واز می یابند .  
آرزو ها ، خواست ها و نیاز های شان  
سر کوب نمی گردد . همه یک صدا و یک  
آواز سرود پیروزی انسان را می خوانند و  
جامعه ای را می سازند شکوفان ، در  
خشان و بار آور .

دیگر افسانه های زرد پری و سرخ پری  
را در گوش کودکان ما نخوانند . از  
پری های سرخ قصه بگویند . در رهایی  
انسان ، از عصیان و قیام انسان که با  
کار و پیکار خود می تواند همه ی بنیاد  
های کهن و استبدادی را فروز یزد و دنیایی  
دیگر را آباد نماید . کودکان ما به  
اندیانی انقلابی نیاز دارند . باید به  
آنان آموخت که در سنگر دفاع از ارزش  
های انسانی بایستند . بر ضد نهاد ها  
و قرار داد های رنگ زده پر خاش نمایند  
حفا سه ی انسان معا صر را که این همه  
زبانی و شکو هندی آفریده است  
بدانید . ترانه ی پیروزی را بخوانند  
یاد داشت ها:

- ۱- دیوان خلیل الله خلیلی ، فرزند  
ینوا و پدرش ص ۵۸
- ۲- دیوان اشعار پروین اعتصامی ، قطعه  
رنج کودک
- ۳- زنده رود ، ژاله ، مادران صلح سر  
خواهند ص ۱۴
- ۴- مرمر ، سیمین بسپانی ، جامه ی  
عید

# زین قلازم...

معنوفه نرسیده آیا این سخن درست است؟  
- بلی !

«وجود آدمی از عشق میرسد به کمال  
گر این کمال نداری ، کمال نقصان است»  
- منظور شما کدام عشق است؟  
- عشق واقعی ، عشقی که عاشق پروانه وار  
بسوزد و در پی کمال مطلوب باشد و گرنه عشق  
های مجازی همه عوس است و زود گذر و کم  
دوام .

- از نظر شما عرفان و صوفیان چه نقشی  
روی موسیقی داشته اند ؟

- در کشور های اسلامی موسیقی وارد طریقت  
گردیده ، امروز بزرگترین استادان موسیقی  
هند از مسلمانان میباشد و غالباً پیرو طریقت  
موسیقی قوالی که نوعی از موسیقی صوفیانه  
است و به وسیله امیر خسرو دهلوی ابداع  
شد به حد و ثناخوانی میپردازد و رنگ مذهبی  
دارد ، بنابراین طریقت در انکشاف موسیقی  
نقش بزرگ داشته است .

- آیا موسیقی قوالی هم تابع موسیقی  
کلاسیک هند است ؟

- نخیر این موسیقی در شمار روش های آزاد  
است و قید و بند کلاسیک در آن وجود ندارد .  
- شما خودتان هم پیرو طریقت میباشید؟  
- بلی - عمر من در خانقاه ها گذشته است  
و هر چه هم یافته ام از برکت همین مراجع  
بوده است چرا که تاثیر از فقر گرفته میشود  
و علم از استاد .

- در مجموع چقدر آهنگ دارید ؟  
- حسایش را ندارم ، من هر بار تازه خواننده  
ام و یک طرز و یک پارچه کلاسیک رابه صدعا  
نوع خوانندام و می خوانم .

# سخنی در زمینه...

باز هم را خلق فلسطین ، خلق ویتنام ،  
ایتوی ، الجزایر و دیگر کشور ها در  
را مثال می آوریم که کدام کشور ها در  
چنان با آنها همکار می نموده و آنها را  
یاری می رساند ؟

مثلا خلق فلسطینی فقط با اسلحه اتحاد  
جماهير شوروی سوسیالیستی علیه صهیونیزم  
و امپریالیزم می جنگند و به سونه جهان نسبی  
نیزانی مسئله با رها تا کید گردید و  
شخصیت های شناخته شده - خلق عرب  
فلسطینی چون یا سر عرفات با رها از کمک  
های بی شائبه اتحاد شوروی یاد آور شده  
است .

همچنان خلق ویتنام ، الجزایر ، ایتوی ،  
انگولای مبارز کیم کیو با ی قهرمان .... و  
دیگران همه و همه با سلاح اتحاد شوروی  
از خاک و نا موس کشور های شان دفاع  
می نمایند و آزادی و خوشبختی را به  
ارمغان می آورند .

اکنون اگر با کمی توجه و دقت  
مصولات قضا یا را با هم مقایسه نمایم باز  
هم به اثبات می رسد که اتحاد شوروی  
نه تنها دوست صدیق و راستین مردم افغانستان  
است بلکه دوست و یاور همیشگی خلق های  
سراسر جهان بوده و درین طریق کارهای

- چرا موسیقی کلاسیک هند مانند موسیقی  
غربی نوت ندارد ؟

- نوت دارد اما چون خلاف موسیقی غربی  
ساحه وسیع دارد نوت کمتر استفاده میگردد .  
- شما پیشتر گفتید که موسیقی شرقی ریشه  
های مشترک دارد اما فقط از سه کشور هند ،  
پاکستان و افغانستان نام گرفتید ، آیا از نظر  
شما موسیقی ایران و ترک و عرب شامل این  
دسته بندی نمیکردد ؟

- چرا ، در موسیقی همه این کشور ها شورها  
مشترک است ، فقط شکل اجرا فرق میکند .  
- در میان شاگردان شما چه کسی میتواند  
جای شما را در موسیقی بگیرد ؟

- من در داخل کشور شاگردان زیادی داشته ام  
اما متأسفانه هیچ کدام نتوانستند آنرا دوام  
دهند ، اما در هند شاگردی دارم بنام «شودیوری»  
که از یوهنتون ال آی آپرو لیسوری دارد و تدریس  
میکند ، این شاگرد من میتواند بدرجه استادی  
برسد .

- خوب استاد سر آهنگ از جانب زوندون  
از شما تشکر میکنم که وقت خود را در اختیار  
ما گذاشتید و حاضر شدید این گفت و شنود رابه  
عمل آورید تا دیدار دیگر الله یار میگویم و  
خدا حافظ .

- من هم از شما و زوندون سپاس دارم و  
خواهش می کنم .  
- بفرمائید

- اینکه حرف هایم را مانند برخی از نامه  
نگاران مطبوعات مسخ نکنید و به جای من شما  
صحبت نکنید ، بگذارید حرف های خودم به چاپ  
برسد و نه آنچه که میل شماست .

- چشم استاد قول میدهم این روش زوندون  
است که گفته هارا با نثری که خود دوست  
دارد نشر کند ، اما ماهیت آنرا تغییر ندهد .  
- متشکرم .  
- خدا حافظ .

افتخار آمیزی نمود و تا جهان است  
افتخار همکار ی با مردم جهان را دارد .

مردم افغانستان نیز بعد از انقلاب سورو  
قبل از آن با رها مورد تهاجم قرار گرفته  
و حملات خائنه ای علیه افغانستان انجام  
داده است که جنگ های افغان و انگلیس و  
دیگری تجاوزات بخصوص مداخلات ایشرمانه  
ارتجاع منطقه برهبری امیر یا لیزم بعد از  
انقلاب نور شاهد این اتعاست که امپریالیزم  
همانطوریکه دشمن خلق عرب فلسطین است  
دشمن مردم افغانستان و سراسر جهان است .

اگر ازین مثال ها دیگر هم گفته آید ،  
بهرتر این مثال و روشنترین دلیل است تا  
ما در روشنی آن دوستان و دشمنان خود  
را بهتر تشخیص کنیم و به اساس آن  
موضع و موقف انسانی خویش را بیابیم .  
در فرجام بخاطر نتیجه گیری اصولی  
و درست که به نفع شرافت و آزادی عدالت  
و سر بلندی مردم افغانستان آرزو مندیم  
مسئولان و عنا صر و روشنفکر خا نواده ها  
درین طریق پیشگام و پیشقدم شوند و اعضای  
فامیل بخصوص جوانان و نو جوانان را در  
راه و اقا انسانی رهنمای نمایند تا در  
کار و پیکار زندگی سر افراز و دوست  
داشتی و دوستدار همین و مردم با ر  
آیند و این افتخار بزرگی است برای خانواده  
ها .

## مکتب آینده‌ها

گرفته‌ی قسمت اول این سیستم را تربیه‌ی اطفال تا سن مکتب زینه‌ی دوم را مکتب شکل جدید در چوکات مکاتب ابتدایی چارصنغی مکاتب متوسط نامکمل هشت صنفی و مکاتب متوسط مکمل ده صنفه و زمینه‌ی سوم را تعلیمات عالی تشکیل میدهد.

در چنین وضعی از یکسو موجب تقلیل مصارف تعلیم و تربیه و از سوی دیگر موجب بهبود کیفیت تدریس شاگردان می‌گردد. در سیستم جدید تعلیم و تربیه توجه قابل ملاحظه به بهبود محتویات تعلیم و تربیه مبدول گردیده است... کتاب‌های درسی تمام مضامین برای صنوف اول، دوم، پنجم و ششم، کتاب‌های اصول تدریس برای معلمان تهیه و به نشر رسیده‌اند... تعلیمات در مکاتب ابتدایی از صنف اول الی چهارم خصوصیات مفصلاتی دارد، تمام مضامین از صنف اول الی چهارم را یک نفر معلم پیش می‌برد هفته وار ۲۲-۲۹ ساعت درس می‌دهد... الحاق که اقدامات فوق ریغورم کاملا جدید و انقلابی میباشد.

علاوفا کیفیت تعلیم و تربیه در کشور ما در گذشته‌ها خیلی منحط و عقب مانده بود و مطالب کهنه تدریس می‌شد... مثلا اگر کتب جغرافیای یک دهی قبل را ورق بزنیم در آن مطالب خنده آوری می‌ایم زیرا جهان ما هر لحظه و هر روز به پیش می‌رود علم و فرهنگ شکوفا می‌شود و دست آورد های تازه علمی بدسترس بشریت گذاشته می‌شود ولی متاسفانه تعلیم و تربیه‌ی در گذشته‌ها از پیشرفت هاوشکوفانی هابی بهره بود... این موضوع دو علت عمده داشت یکی اینکه باخبری انسانهای این وطن از چگونگی جهان خارج و توضیح علم و فرهنگ و مبارزات خلق های جهان آنها را بیدار می ساخت و در نتیجه عمر جهنمی صاحبان قدرت کوتاه می‌شد و از جانب دیگر دولت های مرتجع آنوقت در صدد آن نبودند تا تازه ترین انکشافات علمی سیاسی و اجتماعی جهان را در دروس مکاتب و حتی بوختون ها انعکاس دهند.

دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان بخصوص پس از پیروزی مرحله‌ی تکاملی و جدید آن یکی از وظایف عمده و مبرم خود را رشد انکشاف و تعمیم تعلیم و تربیه در کشور قرار داده است چه در گذشته‌ها طوریکه گفتمیم نبود، استعداد و شایستگی فرزندان این وطن یا کشته می‌شد و یا اینکه در خدمت منافع طبقات حاکمه قرار می‌گرفت... چنانچه این مورد در بیانیه علمی و انقلابی بزرگادمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان وریس شورای انقلابی و صدر اعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان چنین بیان شده است: «... تعلیم و تربیه انسان از آغاز دوره‌ی طفولیت یکی از وظایف عمده‌ی ما در راه ایجاد چنین جامعه سعادتمند وطن محبوب ما در افغانستان است... یعنی تعلیم و تربیه‌ی انسان نوین آینده از وظایف عمده و مقدس ما میباشد... بادر نظر

داشت تذکار فوق اجازه بدهید به نمایندگی از کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان نظریات خود را در زمینه تقدیم بدارم... در گذشته افکار و تبوع انسانها صرف بخاطر منافع آزمندانه و وحشیانه مشی اقلیت استثمار گر و استثمار فعالیت می‌کرد، تادست آوردهای بزرگ فرهنگی و تخنیکی را در اختیار ایشان قرار دهد و دیگران را از پیشرفت معارف که یک امر حیاتی ضروریست محروم سازد... لیکن با صراحت و قاطعیت بحکم اهداف انقلاب نور اعلام می‌دارم که اکنون تمام دست آوردهای خلاق علمی، تخنیکی و فرهنگی دیگر وسیله‌ی ظلم و استثمار توده های عظیم زحمتکش کشور مانده نمی‌تواند...»

علاوه از توجه دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان در مورد تعلیم و تربیه فرزندان زحمتکشان کشور و کلیه هموطنان، توجه خاص به مقام والا و ارزشمند معلم در کشور ما نیز مبدول می‌گردد... معلم که باداشتن وظیفه‌ی بس خطی و پر از مشقت حال و از امکانات حد اقل معیشت هم پر خورندار نبود اینک مورد توجه، ستایش و پرورش دولت قرار دارد... دایر شدن کنگره‌ی معلمان

## چه عواملی در...

خوب، منظور ما خوشبختی بود و... کس که خواهان زندگی ایده‌آل هستند میتوانند چنین زندگی، برای خود و خانواده خود بسازند مشروط بر اینکه زندگی را زیاد سخت نگیرند و تحمل رادوست نداشته باشند... به عقیده من بهترین زندگی، زندگی ساده و بی الاشانه است که اعضای خانواده در آن احساس آرامش نمایند... توجه در قسمت مصارف یکی از علل مهم خوشبختی در خانواده است، زیرا اگر سنجش و حساب در امور خرج خانه و مصارف منزل نباشد پراگندگی و بی نظمی که بالای خوشبختی خانواده محسوب میگردد سایه خود را روی خانواده می‌افکند و از همین جاست که بدبختی و بی چارگی خانواده آغاز می‌یابد... اگر توازن و بیلابسی در مصرف و عاید باشد این پراگندگی و بی نظمی در امور خانواده دیده نمیشود و خانواده از این رهگذر پریشان نمیرود... باز هم بر میگردیم به حرف اول خویش که تمام این کارها و سررشته تمام امور بدست زن است، زیرا اکثر مردها ببله خرج و بی پروا در این امور هستند اما زنها بیشتر حسابگر و محاسب خوبی‌اند، اما نباید زن‌ها این موضوع را دست گرفته مردی چاره رابی بول سازند، خیر منظور اینکه پول جیب خرجی باید از طرف زن به شوهر داده شود، تا اینکه مرد نتواند زیاد مصرف نماید... پس به این نتیجه میرسیم که هر خانواده مخصوصا زن نقش اساسی در بهبودی زندگی خانوادگی‌شان دارند و میتوانند که با کمی توجه و دقت زندگی ایده‌آلی برای خود و خانواده خود بسازد.

کشور که در آن از سراسر کشور چهارصد معلم به نمایندگی همه معلمان افغانستان اشتراک ورزیده بودند و علاوه چندین هیات نمایندگی از کشورهای دوست نیز در آن شرکت نموده بودند بهترین نمایانگر توجه و التفات دولت مردمی ما بحال معلمان کشور و هکذا ارج گذاری به مقام معلم می باشد در این کنگره علاوه از ابراز همکاری و مساعدت از طرف زعامت دولت دموکراتیک و ملی ما که طی بیانات زعامت حزب و دولت و هکذا وزیر تعلیم و تربیه ی جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان، شورای باش هم از جانب کمیته‌ی مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، شورای انقلابی و شورای وزیران جمهوری دموکراتیک افغانستان عنوانی معلمان زحمتکش کشور اصدار یافت که این به بهترین وجه نما یا نگر ارج گذاری و احترام حزب و دولت بمقام والا ی معلم می باشد... مقامات رفیعه فوق بعد از تقدیم درود و شاد باشی های فراوان به معلمان کشور در پیام خود می‌افزایند، (شما استادان محترم باید در کار پر زحمت خویش از تجارب و مساعدت های کشورهای بسرا در سو سیالیستی و دوست بزرگ مس اتحاد شوروی استفاده نماید با بد گفت که کمیته‌ی مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دولت جمهوری ما در آینده

## کلکسیون‌های...

مملو می‌باشد که خوردترین آن یعنی اسنات کلوژ، بوده و بز رنگی جسامت آن از اندازه یک قطعی گوگرد زیاد نیست... بر عکس بزرگترین آن تقریبا حتی به سقف خانه هم می‌رسد که واقعات جالب و دیدنی می‌باشد او اضافه نموده که یک کلکسیون میتواند بالاخره به یک موزیم تبدیل گردد... اگر همین طور باشد... الی... فوهمین که در لنینگراد زندگی میکند به خوبی میتواند موزیم تایپ های نوشتن را پیدا کند در حالیکه ایفجینی پوشکین از شهر ولکو گراد با داشتن اضافه تراز یکصد و پنجاه نوع اکاردیون مختلف النوع، فلوت های مختلفه، کتاب مقدس آسمانی یعنی زبور و علامه‌ها، سمبول‌ها که در نتیجه گفته می‌توانیم که یک موزیم از آلات موسیقی می‌باشد... اتفاقا، بسیاری از کلکسیون‌های که توسط مردم اتحاد شوروی جمع آوری و نگهداری شده است، تقریبا در زمره ملکیت دولت به موزیم ملی تبدیل و موقعیت گرفته‌اند... ایلینا سپکتور از شهر کارکوف دوباره

نیز مکاتب را تحت مواظبت خود قرار خواهد داد و برای کار و فعالیت معلمان شرایط لازم را فراهم خواهد ساخت... هکذا باید دانست که دولت و حزب انقلابی ما علاوه از فراهم ساختن زمینه های تعلیم و تربیه برای کودکان و نوپا و گمان کشور، زمینه‌ی فراگیری سواد و تعلیم را برای بزرگسالان کشور نیز با تدویر و تقویم کورس‌های سواد آموزی مسی می‌سازد چنانچه تدویر تعداد و مسی کورس‌های سواد آموزی در سراسر کشور نماید یا نگر این آرزوی شان است ما در حالیکه یکبار دیگر تدویر اولین کنگره‌ی تاریخی و بی نظیر معلمان کشور را به همه منسوبین تعلیم و تربیه و بخصوص معلمان ارجمند تهنیت می‌گوئیم، امید قوی داریم که در پرتو اهداف انقلاب ظفر مند نور و پلان های مردمی و همه جانبه‌ی دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان در کمترین فرصت ممکن کشور ما دارای سیستم تعلیم و تربیه‌ی شگوفان مترقی و انقلابی شود... تا در نتیجه‌ی آن همه نظور یکبه آرزوی همه است آخرین انکشافات علم و فرهنگ و تخنیک در خدمت جامعه‌ی ما نیز قرار گیرد... به پیش در راه ایجاد تعلیم و تربیه‌ی واقعا مردمی، شگوفان و پیشرفته‌ی زنده یاد مردم زحمتکش افغانستان.

## به موزیم آرتو هنر پدربش که

دارای تقریبا چهار صد و هشتاد تخته از اجسام مختلفه از قبیل مجسمه های کوچک شیشه‌ی یا چینی که توسط مردم شوروی، جرمن‌ها، فرانسویان، و استادان آستریا تهیه گردیده‌اند، برگشت نموده است... بسیاری از کلکسیون‌ها به صورت بسیار عالی غیر عادی هستند مثال برجسته آن عبارت از مطالعات محققین مختلف در انسیتوت ماهیگیری و مطالعات بحری از شهر ولدیو ستوک می‌باشد، که سه دانه کوزه یکدسته، یک جوره دستکش رابری، یک خریطه کاغذی، یک تفنگچه پلاستیکی بازیچه اطفال، و یک موزیم بازیچه اطفال که تماما این اشیاء را از داخل معده یک ماهی بدست آورده‌اند کاملا جالب می‌باشد... گالینا سریریکوفا نویسنده پسر آوازه روسی عموما بخاری پاک‌کن‌ها را جمع آوری می‌نماید... طبق عقاید کهن وی می‌گوید که تماس حاصل نمودن با بخاری پاک‌کن خوشبختی را بار می‌آورد...





کشور را تشکیل می دهند حیات شاد ...

حقوق بشر از اطفال و زنان بشکل بسیار ...

را من امیر یا لیزم امریکا یکبار دیگر ...

اولین بار در تاریخ کشور و غیره را می توان ...

زندگی فاقد

بیشتر ما نه از آن برای پر ما جن ...

برابری و همگونی های اجتماعی در سراسر ...

ما بوضاحت ملاحظه میکنیم که از نیم ...

در پهلوی این رزم و بیگانه بر فست ...



سلام علیکم خوانندگان و همکاران عزیز! به امید سلامتی و سعادت شما میپردازیم به جواب نامه ها

دوست عزیز ناهید فتح محصل پوهنتون کابل از ثنا و حمد نان به مجله خود نان ممنون و شاکریم. نوشته شما در باب مصاحبه ظاهر هویدا با خیر نگار مجله ژوندون به اداره رسید. که اینک قسمتی از آن را میخوانید در شماره سوم مجله ژوندون مورخه ۲۶ حمل ۱۳۵۹ توجّه ما را مصاحبه ظاهر هویدا جلب نمود که فوق العاده خواندنی و جالب بود. زیرا رفاقت آقای هویدا با هنرمندیست که فعلا بجز از یاد کار چند آهنگ، آنهم در لاپلائی کست ها چیز دیگری باقی نمانده است. بلی ظاهر هویدا در یک قسمت از مصاحبه خود چنین اظهار عقیده کرده است: «ماور کشور دو گونه هنرمند داریم یکی هنر مند مشهور دیگری هنرمند محبوب. باز تکرار میکنم پیدا کردن شهرت، به ویژه در کشور ما که به لحاظ هنر متدنان ممتاز روبرو هستیم، کار مشکل نیست، ولی محبوب شدن و در دل مردم جای گرفتن کاریست بس مشکل که به آسانی با تقلب و نیرنگ و با لباس خوب پوشیدن و پشت اشترنک آخرین مدل سوتسر سال نشستن بدست نمی آید....»

به نظر آقای هویدا، احمد ظاهر، این هنرمند مشهور و محبوب کشور که نه تنها در داخل بلکه در خارج کشور نیز موفقیت های چشمگیری را کسب کرده به پشنوائه ثروت و دارایی در دل ها جا گرفته و مشهور شده است.

با کمال تأسف باید گفت که کاملا غلط است. زیرا مشهور شدن و به شهرت رسیدن هیچگاه بیول حاصل نمیشود. مگر شما خبر نداشتید که هر کس، رأی، میداد و رای گیری میشد و بعداً به صفت خواننده سال شناخته میشد.

و در جای دیگری چنین گفته است: «من که تا سن ۲۴ سالگی چیزی در بساط نداشتم و فاصله خانه و رادیو را پای پیاده طی میکردم و در کوچه کتابفروشی در خانه کرای میزیستم» آیا از ثروت احمد ظاهر احساس رقابت میکنید؟ یا اینکه ثروت وی، شما را رنج میدهد زیرا احمد ظاهر، آن همه ثروت را از طریق خوانندگی و مشهور شدن و محبوب شدن بدست نیآورده بلکه همه میداند که احمد ظاهر در قامیل مشول و ثروتمند می زیست. به هر صورت ظاهر هویدا که خود تحصیل کرده و روش فکر و انسان اجتماعی نیز است، چرا سالیها زندگی خود را وقف هنر خویش کرده است تا بجایی برسد، و آنگاه آیا لازم

است این حرف ها را به هنر مندی بزند که همه مردم از خرد و کلان، از پیر و جوان همه همه او را دوست میداشت هنرش رامی پسندیدند. آیا شما از هنر متدنان ما این توقع را دارید که بعد از مرگ شما را چنین یاد کنند. به نظر من هرگز نمی. زیرا شما زندگی خود را وقف هنر و مردم خود میکنید، پس انتظار هم دارید که همیشه قسمیکه هستید یاد شوید نه اینکه.....

باز هم در قسمت دیگر مصاحبه میگوید که «به عقیده من، بدون در نظر داشت نکات بالا احمد ظاهر را ممتاز ترین و بی نظیر ترین قلمداد کردن تلف کردن حق دیگر آواز خوانان جوان ماست که باید چنین قضاوت صورت نگیرد.....»

مگر آقای ظاهر هویدا فراموش کرد که در یکی از پرو گرام های تلویزیونی خود گفته بود که به خوبی احمد ظاهر دیگر هنر مند در افغانستان نخواهد آمد و قرن بیست هرگز هنرمندی نظیر احمد ظاهر نخواهد داشت. نمیدانم فعلا نظرتان چطور است، تغییر کرده یاخیر؟ این عین خود پرستی یک هنر-

مند را نشان میدهد. چرا وقتیکه احمد ظاهر زنده بود آقای هویدا چنین ادعا را نمیکردند و خود را دوست و خوشبین اش نشان میداد. مثلا در قسمت دیگر وقتی از ظاهر هویدا سوال شد که نظر خود را در مورد چگونگی پروگرام های تلویزیونی بگوید، گفته که «اگر کونک هفت ساله نخواند که مره مره می بده»

ما از ظاهر هویدا سوال میکنیم که چرا شما اعتراض خود را در قسمت بهتر شدن دیگر پرو گرام ها نکتفید؟ اگر فکر میکنید که هیچ يك از پرو گرام های تلویزیونی ما، کوچکترین نقص ندارد، شاید باز هم اشتباه کرده باشید: زیرا من نمیگویم که همه پرو گرام های تلویزیونی قابل شنیدن و دیدن است. هرگز چنین نمیگویم اما رقابت شما را نشان میدهد که فکر میکنم بجا نیست، زیرا هر گاه کودکی بخواند که مره مره می بده از نهایت علاقتندی اش به آواز سحر انگیز احمد ظاهر است. پس آیا به نظر شما قابل پذیرش تر خواهد بود که بگوید: اولیاء داری در چشم شبلا.... و یا قشنگ و دلر- بایی....

در اینجا خیلی دوستانه و بیطرفانه همه خوانندگان محترم مجله ژوندون باید قضاوت کنند که آیا گفتار ظاهر هویدا در قسمت احمد ظاهر، این هنر مندیکه همه مردم را لحظه ها وساختها مسرورنگه میداشت بجا است؟ فکر میکنم همه بیک صدا و یک زبان میگویند: نه... نه....

در اینجا خیلی دوستانه و بیطرفانه همه خوانندگان محترم مجله ژوندون باید قضاوت کنند که آیا گفتار ظاهر هویدا در قسمت احمد ظاهر، این هنر مندیکه همه مردم را لحظه ها وساختها مسرورنگه میداشت بجا است؟ فکر میکنم همه بیک صدا و یک زبان میگویند: نه... نه....

زیرا اگر چنین بود، پس چرا هزاران هزار نفر جنازه وی را از منزل تا به قبر یا احترام و عزت نقل دادند و چرا شهر کابل هرگز شاهد چنین روزی در عزای مرگ يك هنرمند نبود. آری احمد ظاهر از جهان چشم بست و مرده ولی در جهان هنر هرگز نمرده است... هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شده است لب است در چریده عالم نوا مس

دوست عزیز مراد محمد نیاز بدخشی سه پارچه شعر شما در یک پارچه ورق پیا رسید. کوشش نمایید اشعاری بسرایید که سوز و گرمای از درد های اجتماعی جامعه داشته باشد نه اینکه:

«یاد آرزو که باناز وانا که مسی زد دست چپ در کمر راست رها که میزده کی باناز وانا که میزده؟ تووی هم درزم وهم سنکر به افکار جوانان ترقیخواه این مبین (۱) به آزادی تو میزمنند (۲)»

علیه ارتجاع بدمنش همواره در جنگ اند (۳)» و مصراع های را که با سوالیه مشخص کرده ایم، معنای لازم را نمیرساند و گویا پای مرغ شعر شما را می شکند و ناتوان میسازد. چاره را در کجا بجوییم؟ در لاپلائی اشعار شاعران بزرگ ادبیات ما، به نحویکه اشعار ایشاترا بخوانید و وقت دورنگ نمایید و ساختمان مصراع های شعری را بنگریید یاد بگیریید. دوست عزیز انجیلا موفق نا ماچ متعلم لبسه آریانا

قبل از همه چیز سلام ما را نیز بپذیرید. خوشوقتیم که همکار دیگری به جمله همکاران قلم بدست ما افزوده میشود، قدم و قلم نان گرامی باد.

شعر طویل «سقوط خابن» را خواندیم. آغازین مصراع شعر شما خوب سروده شده است که نمایانگر استعداد و احساس شاعرانه نان میتواند باشد. ما با آنکه به نشر شعرتان اقدام و رژیم، توجه و علاقتندی شما را به اشعار شاعران نو پرداز میخوانیم که باورق گردانی کتابهای اشعار ایشان، فوق و شوق شما به شکوفایی میرسد و خویش میتوانید اشعار بخته و نغز بسرایید. خدا حافظ.

دوست عزیز شمس الدین از هرات ما هم سلام و احترام تقدیم میداریم و دعا می کنیم که همیشه موفق و مسعود باشید. مطالب ارسالی شما با ضمیمه یک قطعه عکس رسید. قسمیکه خود گفته اید تمام مطالب از مجله های ایرانی بریده شده و با فرستاده شده است که نباید چنین می بود. باید خود شما بعد از مطالعه زیاد طرح نو در می انداختید و چیز تازه ای ایجاد میکردید. یا آنهم نامه شما را به تصدی صفحه مسابقات و سر- گرمیها می سپاریم، خدا حافظ.

دوست عزیز تالیب محصل پوهنخی علوم اجتماعی بپذیرید سلام ما را هم. شعر «خاطره» را مطالعه کردیم و اگر از نواقص شعر بگذریم راستش دلمان برایتان نم ریخت که چرا آن یار بی وفا، عزیز با وفا را ترک گفته بایار دیگری قول و قرار نهاده است. از بی وفایان جدا می بهتر است. به پاس نوق شمس- این چند مصراع را بچاپ می سپاریم:

آتش که در جامه گلگون (۲) عروسی دست سیمگو نش بدست دیگری بود در محفل او رقص جایی بنشستیم در چشم سبنا هنر نگه چشم ترم بود..

از پارچه ادبی شما که عین شعر «خاطره» و خاطره دلدار بی وفا را در دل تان کشتیم از چاپش معذرت میخوانیم که دیگر ک نیست تا آن خاطره را با داس منو درو به امان خدا باشید.

دوست عزیز روزی گار از کارته چهار داستان «سایه بیگانه» را خواندیم. قریب و استعداد داستان نویسی در وجود مبارک جوانه زده است و می توانید آنرا با خوانندگان داستان های معروف جهان به پروریدن و شکوفایی برسانید عجلتا قصه کوتاه شما کنتک اش و قهرمان قصه هم درهاله ابهام بیچانیده شده و دیگر اینکه محیط قصه درست تصویر نش است، و به خواننده مفهوم نیست و بالاخره قصه فهمیده نمیشود که کب از چه قرار است و تمام حوادث (۲) در خلاه شما میکند که نیاید چنین می بود، خدا حافظ

دوست عزیز غ. ح. چولی پای بعد از سلام عرض شود که صفحه چهارم به نامه های شما عجب صفحه است. کار تراکم مضامین، صفحه شما را، که آنک لب شکایت می کشاید «که ژوندون خود به خاموشی زده و جواب نمیدهد»، بی حرف کب و چون و چرا از میدان نشر بیرون میک و به هفته دیگر موقوف میکنند یعنی هر یک به محدودیت جا نباید به سر همین سب نازل میشود و حکم محکومیت عدم نشر آن آمر چاپ به اشاره مدیر مجله صادر میکند و با تبسم ریشخند گونه جواب نویس شما به تصویب میرسد، پس چه باید کرد؟ ما را بامدیر مجله به کنکاش بگذارید....

اما، نه فراموش تان کرده ایم و نه میگذار که خون شیر شود و نه آزمایش تان میکنیم نه از شما دوست عزیز دق هستیم... و نکت تاجاییکه به نامه شما مربوط میشود از ما گرفته باشید و سخن دل را بر زبان نیاورید مگر چه گفتیم که لب لعل شکر خارا، و جوان ها تلخ افتیده است. و باز چرا «اگر دشمن گو ییم» و گر نفرین دعا «گو بیده» قرار که پینه این صفحه را بزید، کاستی و آنرا بر شمارید و جواب های پاسخگو را ارزیابی بکشاید و آنجا که غلط گفته ام اطلاع برسانید و عیب فر جمله بنمایید. آینه گر عکس تو بنمسود را ست خود شکن، آینه شکستن خطا ست. به انتظار نامه های دیگر شما هستیم، و کامروا باشید.

والسلام

مدیر مسوول: راحله راسخ خرا  
معاون: محمد زمان نیکرای  
آمر چاپ: علی محمد عثمان ز  
آدرس: انصاری واپ - ج  
ریاست مطابع دولتی  
تلفون مدیر مسوول: ۶۸۴۹  
تلفون توزیع و شکایات: ۸۵۹

دولتی مطبعه





شنبه ۲۴ جوزا ۱۳۵۶  
۲۶ جون ۱۹۸۰

۳۲ سال

شعبه ۱۱ و ۱۲  
قیمت یک شماره ۱۳ افغانی

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**